سلسلهٔ عکس نسخه های خطی «۲»

# الابنیه عن حقایق الادویه

از

## موفق الدین ابو منصور علی الهروی

به خط

## اسدی طوسی

در سال ۴۴۷ هجری قمری



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

اهدائی
با احترامات فائقه
دکتر شمس الدین احمد
رئیس بخش فارسی دانشگاه کشمیر
سری نگر کشمیر (هند)

از این کتاب یکهزار و یکصد نسخه
در اسفند ماه ۱۳۴۴
در شرکت سهامی افست
چاپ شد





نسخه های خطی کمیاب یا منحصر بفرد فارسی که در کتابخانه های عمومی یا خصوصی وجود دارد از دسترس غالب محققان زبان و تاریخ و ادبیات دور است . بعضی از این نسخه ها مورد استفاده دانشمندان قرار گرفته و در متون چاپی خصوصیات آنها و اختلافهائی که با نسخه های دیگر دارد ذکر شده است . اما متن اصلی در دست دیگران نیست تا اگر به مطالعهٔ دقیق نیاز افتد و محققی بخواهد دربارهٔ نکته های مبهم یا دشوار یا از جهتی دیگر مطالعه و تحقیق کند وسیله کار را در اختیار داشته باشد ، و بسا که محقق ناگزیر باید رنج و دشواری سفری دراز را تحمل کند تا در کتابخانه ای عمومی در شهری از اروپا یا امریکا اصل نسخه را بیابد و نکتهٔ مورد نظر را در آن ببیند و مورد مطالعه قرار دهد .

از جانب دیگر دانشجویان رشته های ادبیات فارسی غالباً متن این نسخه ها را در دسترس ندارند تا از روی آنها با شیوهٔ کتابت و خصوصیات پرداختن کتاب در دوره های متوالی تاریخ ایران آشنا شوند و هرگاه نسخه ای خطی به دست آنها افتاد از روی معلومات و اطلاعاتی که کسب کرده اند بتوانند آن را بخوانند و دربارهٔ آن تحقیقی بکنند که ارزش و اعتباری داشته باشد .

با توجه به این گونه احتیاجات است که «بنیاد فرهنگ ایران» چاپ یک سلسله کتابهای عکسی کمیاب یا منحصر را جزو برنامهٔ خود قرار داده است . در این سلسله کوشش می شود که اصیل ترین و کمیاب ترین نسخه های خطی فارسی از قدیمترین زمان تا دورانی که کتاب فارسی به وسیلهٔ چاپ در دسترس خوانندگان قرار گرفت به شیوهٔ افست درست مانند اصل تکثیر شود . مجموعهٔ کتابهای این سلسله که شاید شمارهٔ آنها به پنجاه برسد شامل نمونه های برجسته از شیوه های اصیل خط و کتابت در ادوار مختلف خواهد بود و ضمناً کوشش می شود تا نسخه هائی انتخاب شود که یا تاکنون منتشر نشده و یا انتشار آنها به صورت چاپی به علتی متعذر است .

امیدواریم که این سلسله کتابهای عکسی از نسخه های اصیل و معتبر فارسی مورد توجه و استفادهٔ همهٔ محققان و دانشمندان و دانشجویان رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی واقع شود .

پرویز ناتل خانلری
دبیر کل بنیاد فرهنگ ایران

## الأبنیه در مفرداتِ طبّی

در این مجلّد چاپ مصوّری از نسخهٔ الأبنیه عن حقائق الأدویه تقدیم خوانندگان می‌شود.

این نسخه بالفعل قدیمترین نسخهٔ خطی تاریخ‌دارِ فارسی است که بدست ما رسیده است. تاریخ آن سنهٔ ۴۴۷ هجری قمری است و کاتبِ آن اَسَدی طوسی شاعر (ابونصر علیّ بن احمد) بوده است. نسخهٔ اصل در کتابخانهٔ عمومی وین به نشان A. F. 340 محفوظ است (فهرست فلوگل ج ۲ ص ۵۳۴ تا ۵۳۶) و دارای ۲۱۹ ورق است. عکس تمام آن به سفارش مرحوم میرزا محمّدخان قزوینی برای وزارت معارف (وزارت فرهنگ سابق و وزارت آموزش و پرورش امروزی) برداشته شد و در کتابخانهٔ ملّی در طهران محفوظ است. در قدیم از روی آن نسخه چاپی به حروف سربی به اهتمام زِلیگمان مستشرق منتشر شده است (وین ۱۸۵۹) که طابق النّعل بالنّعل با نسخهٔ خطّی موافق است، و بناست که در طهران نیز چاپی ازان به تصحیح و تحشیهٔ مرحوم بهمنیار نشر شود.

به آلمانی هم دو تحقیق در بارهٔ همین کتاب در قرن نوزدهم میلادی کرده‌اند که چاپ شده است.

بنیاد فرهنگ ایران، بدین سبب، مصمّم گردید که فقط دویست و پنجاه صفحه‌ای از تمام کتاب را، یعنی مبلغی از اوایل و مقداری از اواخر کتاب را بصورت چاپ عکسی منتشر کند.

کاتب نسخه مشهورتر از آنست که محتاج به تعریف باشد؛ لغت فُرس او، و گرشاسپ نامهٔ او، هر یک چندین بار چاپ شده است، و در این امر که این نسخه بخطّ اوست هم عقلاً نمی‌توان تردید کرد؛ ولی نسخهٔ اصل را بنده در وین در ۱۹۳۶ میلادی دیدم و بنظرم رسید که ورق پنجم آن از حیث خطّ با اوراق دیگر فرق دارد و شاید بتوان حدس زد که از نسخهٔ خطّ اسدی ورقی ساقط شده بوده است و شخص دیگری مدّتی بعد این ورق را با قید به تقلید خطّ اصل کتابت کرده و بجای ورق مفقود گذاشته است.

مؤلّف کتاب ابو منصور موفّق‌بن علیّ‌الهروی ظاهراً در زمان کتابت نسخه (۴۴۷) در حیات بوده است زیرا که اسدی در حقّ او دعای حَرَسَه‌الله نوشته است؛ بنابرین مَلِکی هم که مؤلّف او را بدون ذکر نام به الفاظ «مولانا الأمیرالمسدّد المؤیّد المنصور» در مقدّمهٔ کتاب یاد کرده است بایست پادشاهی بوده باشد که در آن زمان می‌زیسته است. پس اینکه فلوگل و زلیگمان و دیگران گمان کرده‌اند که مراد از این مَلِک منصوربن نوح‌بن نصربن اسمعیل سامانی باشد که از ۳۵۰ تا ۳۶۵ امیر خراسان بود نباید صحیح باشد، و مرحوم قزوینی هم که سابقاً به اقتفای آن علما همین تصوّر را کرده بود بعدها این گفتهٔ خویش را اصلاح کرد، و بنده این مطلب را از نوشتهٔ آن علاّمهٔ بزرگوار اقتباس کرده‌ام.

نسخه را اسدی از برای الرّئیس الجلیل الأمجد ابوالقسِم کتابت کرده است، و بر ورق اوّل نسخه هم نام یک ابوالقسِم احمدابن الشیخ ابی‌بکر بعنوان مالک نسخه دیده می‌شود، و هیچ بعید نیست که این دو ابوالقاسم راجع به یک شخص باشد و او در دربار پادشاهِ مذکور وزارتی داشته بوده باشد — اگر چه جز کنیهٔ ابوالقاسم و عنوان الرّئیس مؤیّدی برای چنین حدسی نیست.

موفّق هروی در این کتاب در باب ۵۸۴ کلمه و مادّه از موادّی که در مداوا بکار تواند رفت بحث کرده است و خواصّ طبّی هر یک را بیان نموده. مؤلّف در دو مورد (ص ۵ تا ۶ و ص ۱۵ چاپ زلیگمان) گفته است که من در مداوا راه حکیمان هند گرفته‌ام (پس طبیب بوده است) و در هند بوده‌ام. آیا این طبیب که در هند هم بوده است همان موفّق هروی است؟ سبب این شکّی که به دل اینجانب راه یافته است اینست که در ذیل لفظ ودع این جمله آمده است: ودع را هیچ نگفت. آیا این را اسدی بر کتاب افزوده؟ آیا موفّق هروی این را نوشته؟ و اگر این وجه دوم درست باشد آیا دلیل بر این می‌شود که او از روی یک متن عربی ترجمه می کرده و مرادش اینست که مصنّف اصل درباب ودع چیزی نگفته بوده؟

بر خلاف سایر تحریر کنندگان نسخ قدیم که از درجهٔ علم و سواد آنها اطّلاعی نداریم در مورد این کتاب این امر مسلّم است که کاتب و محرّر مردی شاعر و ادیب و مطّلع و دانشمند بوده است و حتّی کتاب لغت فارسی تألیف کرده بوده، و بنابرین رسم الخطّ و خصوصیّاتِ دیگری که در این نسخه در پیش نظر داریم راهنمائی است به شیوهٔ مردم مهذّب و صاحب رای؛ و چون تاریخ کتابت نسخه هم معلوم است این گونه خصوصیّات (مثلاً سه نقطه گذاشتن بر پ و چ و ژ و

گ) هم مورّخ است و از اینجا می‌دانیم که این طرز تمییز بین حروف دیرتر از قرن پنجم هجری بمورد عمل گذاشته نشده است، ولو اینکه اندکی بعد متروك شده باشد.

شما را نمی‌دانم، ولی بنده همیشه آرزو داشتم که دسترس به عکسی از این نسخه داشته باشم، و اکنون بهمّت اولیای بنیاد فرهنگ ایران جمعی به آرزوی خود رسیده‌اند.

دی‌ماه ۱۳۴۴

مجتبی مینوی

# بخشی از قسمت اول کتاب



الابنيه عن حقايق الادويه

ابو منصور موفق بن علي الهروي حرسه الله

[illegible]

یزدان دانا و توانا را که آفریننده کار جهانست
آشکار و نهانست و دانندهٔ چرخ و زمانست
جان و روانست و آورندهٔ بهار و خزانست و درود
بر محمد که خاتم پیغامبرانست و آفرین بر اصحاب او و
گزیدگان او و درود بر همه پیغامبران ایزد
بسیار و همه پاکان که آشنایان و اولیای خدای
[illegible]

و او بر همه ملکوت دارا که از هوای ابر جهانی همی گردد نه
و نبشته از چهار برد اسنه و عمو اندر رضا و ابره بکه الله سه

## باب اعـ
و تالیف وی و نام و نوشته

چنین گفت حکیم ابو منصور موفق بن علی الهروی که مردی کتابهای
حکیمان پیشین و عالمان طبیبان بجستم همی بسیار و هیچ کس نه
بودند بنامهای که گزیند اندر ادویه مفرده و مرکب بودند
و کرده از هر داروی و منفعتها و مضرتهاشان و طبعهای ایشان
اندر چهار درجه تا درجه که حکیمان ساخته اند بر شرح بودند بدیم
هر کسی راهی گرفته بود تا هر غرضی که خویش بعضی از ایشان
فصلهای پیروز کرده بودند تو خورد و بعضی نه شو نیوان بعضی
شرح تمام نکرده بودند هم مرغوا شمر که بسیار بسیار و هیچ
شفا بهنجه اندر او بافه کنم از چیزهای که بسیار عمل کنند و بیر

چون هاشان بیداد کنم و فعلشان بگوییم شنوی تمام و بوجهی نیکو
کی بیرون کنم معنی و عظیم‌تر خطوی افزایت .. تا امروز کتاب
مرا شغلهای بیهوده از وی دور همی داشت و اتفاق نیفتاد چنانکه
من همی خواستم از فراگشادی علم و کتی طاقت لبازه تا از هنگام کی
حاصل آمدم اندر حضرت عالی مولانا الامیر السید المؤید
المنصور ادام الله علوه .. پیرا و برا دیدم ملکی بردبار و دانا
و حکمت شناس و حق دار و دانش جوی و داد ده و سخی و بیست
و کریم طبع و سخن دار و زایرنواز و یزدان پرست و هنوز در
پیرا جمع این فضلهای شریف چیزی خرد تکلیف کرده کی دلیل
سعادت روزگار من بود و پادشا عالم بود کی نام این ملک عالم
و عادل این کتاب تصنیف کنم کی نوشیروان عادل گفت کی
هر آن کسی کی خدای عز و جل پادشاهی داد واجب کند ملکان ایشان را
عادل کردانند و عالم .. بیرون مرا این هر دو صفت با این خداوند

بیافتم مر آن را اندر حضرت عالی اوی چیز زیادت گشت تا این کتاب
تالیف کردم از بهر خزانهٔ اوی و هرچ شناختستند از داروها
اندرین کتاب بیاوردم مشروح تمام از بهر آنک این کتاب
شود بیش تر از آنچ کی مختصر باید کرد و فعلها و کار بستنش
و قوت و مضرت و منفعتش از درجهٔ اول تا آخر درجهٔ چهارم
همچنان کی منفعتهای همه غذاها و داروها و زهرها هست
کی حکیمان هند گفتند کی هرچ اندر عالمست از چهار قسمت
بیرون نشود. قسمی از و اندر درجهٔ اول بود و آن غذا باشد
و قسمی اندر درجهٔ دوم بود و قسمی اندر درجهٔ سیم بود
و آن قسم کی اندر درجهٔ دوم بود هم غذا بود و هم دارو
و آن قسم کی اندر درجهٔ سیم گفتیم جز دارو نبود. و آن
قسم کی اندر درجهٔ چهارم باشد جز زهرها نبود. پس همچنین
چیزی کی اندرین نسخه مسطورست کار کنند بر چهار قسمست. پس چیزی

اذوی اند در وی زود بیرون تر حل کنند منفعت چون کنندم
کی اندر شکم غذا نیست .:. وچون بیرون بیرون زهی چرا جنهارا بیزانند
وجنسی دیگر اندر شکم صلاح کنند و بیرون فساد .:. چون بسیر
کی خورند چرا دفع بوی را قوی کنند .:. وچون بیرون بیرون
طلا کنند بجای ورم ها هلاک کنند .:. وجنسی آنست کی چون
بخورند زهر است . وچون بیرون طلا کنند تریاکست چون
مرد اسنک و زنبار و انج بدین ماند .:. وجنسی آنست کی اندرون
و اندرون زهر نیست .:. چون بیشتر و هلها و فوز بیستل .:. واندر
علم جنوی نیست کی اندرو امنوا کند اندر آخر درجه چهارم نیست
کی ار شاید کی خورند .:. یا شاید کی بعد از وی بکار برند .:. حکمای
یونانیان گفته اند و حکمای روم .:. از قبل آن کی آخر درجهٔ ابلیست
وگر حار بودی کی ایشان گفته اند بایستی کی درجهٔ پنجم نیز بودی
تا دفع مضرت این چهارم درجه کردی .:. ولیکن ما از چیزی کی اندر

در درجهٔ چهارمست با خوی آن مردم را هلاک کند بیک لحظه

و چیزی باید که دفع مضرت از خورنده باید او بسیار بزید

از کنه بیرون چهار طبایع هر چیز بابی حالی بود گرم و سرد و

تر و خشک . و تر و خشک از گرم و سرد پدید آید امّا شما همی بدان

که نشاید که فرع را فضل باشد بر اصل . چنانک حکیمان روم

همی گویند که بعضی دارو با غذا گرم است اندر درجهٔ اوّل

خشک است اندر درجهٔ دوم . و این بر ایشان غلط افتاده است

و حکیمان هند بر صواب‌اند و مرا به حکیمان هند گرفته‌ام . ما از آن

جهت که دارو اینجا بلیش نوبسیم . و غذا هم اینجا نیز تر و خشک

و همه آن مردمان باشند که ... اند بالغ بوده‌اند . و دیگر

هر چیز اندرین ... اقلیم باشد از دارو و از غذا همه بان مکه اقلیم

موجود است خوش ... وارسته ... نیز ... جاست

از آن که ... از آن ... از او ... ... ...

وبعد آن ردا کند و ابیه بهمه بوزو هر لسانست وبعد ازو
روغن کاو دیهت همیمن عود القلبست وبعد ازو مسک
بادرو ابهف .. وبسنک بادیوه انجوه القلیبست با ارقانک
جوز بک مالو عود الصلیب با بعضوق تشرشوه وبعد از
نیا بخبه ابر بسنک با فعل همه بنه ما و با فتند .. وازو بجسو
دارو مانی بهمه و ازمو حود بمد ابر آبس بکو اطلعها ابانه
و ابر کتاب را بر حروف مجم ساحم نهاد ابر حنیت تفتر اسان نبود
و ترجمه ابر روضه الانس و منفعه النفس کردم و لقب
کتاب الابنیه عن حقایق الادویه نهادم بمنه او مدار او شهلا
توفیق دهاد بر همه اعمال خیرات بحق محمد و آله

## باب علی حروف الالف

آذ .. [illegible] گرم اندر دوم [illegible]

بپزد و بسوزد. اما سپید کردن و خشک کردن اندر میانهٔ درجهٔ
اول. و بسوختن و خشک کردن اندر اول درجهٔ دوم.
و آنچ بپزد باشد بیشتر بکار دارند زیرا کی بلغم را
ببرد بسبب. و معده را قوة دهد. و کشته بپزند تا
بپستی معده را. و چون بشیر بپزند غذایی بود ستبره
نیکو زیرا کی تیزی شیر با خشکی گونم تمام بود.
و معده را لکوره و گونم بشیر بپخته بیمر و ریشهای زود
کای را سود دارد. و چون گونم خورد بسایند و با
خربزه بخورند. و در روی مالند کلف و مورسیند
و مانند حکمای هند و... و خلاف... گونم مکنند.
حکمای هند گونم را بر کنند و تقدیم دادند بسیاری
خطمهای شدید. پس از آنک در روی ریش باشد و
موانع در روی ریش باشد معده را قوة دهد و اندیشهای
سود و را قوی دارد. و عالم ... بو ... کونم

فضیلت ⁘ و در کنجد منفعتی ⁘ و بوی دهان خوش کند و با
نخود و عدس و فوی باید ⁘ و روده مستحکم کند و چون
کندم ⁘ و اکرا و راد و بوسه بخورند جاولی کرد نیم بخو
نرسد ابد الدهر بمانند ⁘ و کنجد و بلاف انبسیت ⁘ و مکاری
دوم کعشد فضیلت صندوبر کوبد انیست ⁘ کی با تن موجم
موافقه کند ⁘ نبراکی فرج خدای تعالی و بیاض و بیرون سیف
از خوردن بسیار بود و چون خوردن از آن راه مدو منت ⁘ کند با بارها
خورده ⁘ ملال کمیر دخر کند و با اکو مردی کند
سال بیزید ⁘ و غذا حر کند و بخورد ملال نکند
و ایوانا ایشان خکا بیستا از بهر آن کی و مارا کیع مردم
بدان کوایند کی کیادة کود مباشند ⁘ و افرینش
بدان بوده ⁘ نبینی قومی از کرب و ترک و هند و روم
و غیر ایشان از آدمی چون کوشت و شیر و حیوان

ابهل [illegible] الوا ازجنس کونها بیست و بعضی بیش
بیستی بود . وی طبیعت را مجیب کرده اند و صفرا را فتح
کند خاصه ازکی ترسی دارد و علتهای دل را کی از حری
افتد بساحر کرده اند و صفوا بنشانند و شهوت ببرد
و ابن حاصیه کی گفتم اند [illegible] و او
ببرد و ترتیب اند در میان درجه دوم . و بر [illegible] شراب
ببوی و مضمضه کنی با [illegible] تنگی و گلو
و سینه هی ببرد بلوانند و صمغ او [illegible] ببرد
بوزباد اروهای کی [illegible] از خایه ببرد این صمغ و استعمال
از داروها را [illegible] از [illegible] و از
زیانی ازکی [illegible] و [illegible] از و
خو [illegible] اسفاناخ
و ترس [illegible] اندر درجه اول و [illegible]
شکم نرم کند و [illegible] و [illegible]

خورد و بعادة کرده باشند و چیزو دهو شتا بسنبد
خورکو شت و شیر و میرا خبوو د کرده کنند و کبو و هی
از بعد از بیشتر بریده ایند از جای شوند و از رو هم از کنند
و از چیز یک خوار بود خواهند از آن کی عادة نکرده اند
و بنشستن مردم هند و بشتار کرنج بعد اکرده اند خود را
و از هیچ چیز اختیار نکنند و باشد کی مردی بسه سال
بر نه خود کرنج نشسته باشد و اکر ... دم را سکو هند بیست
کی جوز خام نخاینده بود مزیا خوش کند و جوز ... ساکم
نسخ کرم ابد دمشه کمر افکنند و باد ابرد و بسیار ... ها
و کرنج از ... همه د و ... نوبت ... کرنج خورند ...
بماریه ... اورد و بازر ... بمانند و اما سنبوده ... بیو
درد ... ده و ... ونود جای ... و کریمی و تنشی
برابر ... ده از همه تن و ازا علاج هم علاج دارچینی

سینه و جگر و حصر را منفعت کند انشاء [illegible]
بیرون آید پارسی زرده خایه خوانند و وی سرد و خشک است
بمیانه در درجهٔ دوم. درد بهای جگر و معده گرم شده را
را با خلاف دم را منفعت کند مر جگر و معده را قوی
شیر که بلشانند و طبیعت ببندد و عصارهٔ شیر
که دو شیر و ابشر [illegible] اما نوع
او طبایع مرکب است. پوست شیر بر طبیعت آتش است
و خشک اند را خود درجهٔ دوم بود و مار خوش کند
معده را قوی کرده اند و طبیعتش بطبع [illegible] یکی است
گوشتش بر طبع آب است سرد و تر اند در میانه درجهٔ اول
و گوشت وی غلیظ است و معده را اندیشه [illegible] و باد انگیزد
و قولنج آورد و مرطوبان و معتدل [illegible] و با جوارش نرم یکی است
[illegible] آورد و مای گرم که با او [illegible] شده بود

و از آب و بیخ وی که حاضر خوانند تر بود و طبیعت وی میانه بود سرد
و خشک اندر آخر درجهٔ دوم، صفرا را بشکند و خفقان را
سود کند و اندکی از وی بر بود و طبیعت ببندد و آنچه خام بود
و کلف ببرد و بوقازوا از جنس بزرایه چون اندر درجه شیر خشک شبید
و خشم و طبیعت هوا ... گرم و نرم اند درمیان درجهٔ ...
وی اندکی و خام ... بود اسپیوه را منفعت کند. و با انجیر ها
بکوبند خاصه زخم کژدم را منفعت عظیم کند چون از وی
دو مثقال در مطبوخ کنند و با ... و هم چنین چون
بکوبند و بر جای کژدم زده نهند ... و ... کشته بپیند
بجوشانند و طبیعت ... چون ... بوی
دهان خوش کرده اند و بوی ... از دهان و جالینوس
و غیر وی از بوییدن او بپروز کنند فالج و لقوه را
و اسپ ... را منفعت کند و زخم کژدم را ... باز

روغن بجوشند هم چنین و ترنج هم چنین بکنند چون خشک شد

و خرده بسای و با انگبین بسرشی وی مصروعا بخورند باد هو هاء

تا از وی ابری کنند هو دتجا صتر اسهال صفرا وی و تحو ر ا

بود دارد :: و شهوة بجنبانند هو بود تجا صولیمو بود بکند بوه

[illegible] انفحه فضلیست از انواع فضلهای حیوان و هو

مینو را از بس خاصیتی است جدا :: شرح از خود کرده اید انجا که

بنیرو وی را ذکر کنیم بشرح تمام و اندرین جایشاه اندکی کنیم

تا امتزاز باب بیشتر ... بسیار کرده بر که اند را و معروف

بیشتر بیشتر و استعمال او ترو او از ترست :: و از جمله از انفحه

خرگوش بیشتر یکی و از جبوری لطیفست گرم و خشک اند ر و سار

درجه دوم :: صرع را منفعت کند هو جوز خور را ... اند

معده ... و خوروی را خورند بکشاید و شکم باز بندد

و خوز باز کنند جوز نیم مثقال از وی بخورند ... علم

منفعت کند و اسهال صفرا بازدارد و معای را بشوید و مادها ببرد و مر
دی را که چنین صفرا همی بار نیک بشسته منفعت کند و اورا که خون
از بن همی برافتد هم چنین سود دارد و که از زحیر ان بیرون آمده بود
بود مر اینرا زیر برنج بود زود باز اپیشتر کرده شد و آنچه ی
اسب و بز و آهو و گوساله و بچه و جاموس و آنکا و کوهی
این همه منفعت کند کیی را که بشکم از خون زحیر بود و مرار
جیزرا که آنچه ی خوک است بود کند ابن همه بود کند
و آنچه ی بحیوی که خولبست کی که بیمار ابداد و نه مستعمل
و اهالی از هیور داد کن کنیم از وی بود کرده آمده بیمار
اسقنقور . اسقنقور ماهیی است بجنس ماننده
و علامت وی آن است کی او را دو ... کونو ... کوبر
بود بضعت بو بیش ماهی بجعی بشبه ماهی بو ... که ماوا
بود زیر بود وی را بیشتر بود و غرب و ... و ...

او بدمشق باشد خوارزج هم از یک گل وی اند و میان دم او بیست

وما آزموده ایم بر اهتره خوانیم، اگر کسی ازو نیم دانک تا دانکی

و نیم اندر شراب آمیزد و بخورد و مادتی عظیم اندر شهوت

افزاید وی گرم و تر هست اندر درجه دوم و بسیار جستهایم

کی صفت او بیشتر خاصه تخم کرفس هست وی با تخم کاهو بستانی

کی ابن هو و فعل وی را باطل کند چنانک اثر شربت وی

خاصه کی از وی بود دانه بکی باب عجب بری وی و اصل اینکو فر

و کل بر کبیر و تخم بنج انگشت و بیمه اد هم حتی کند انگبین

انگیبار و و خشخاش سپاه و سپید و چنین گویند هم ازو

وی را د و میان بسیار بنو کرده اند طعام را لطیف کرده اند و معده

قوی کنند و درد بند هاو بنشد و باد را اگر او سود ی بود بسود

دارد معولید تا ختو را بسیار کرده اند و هیچ نکشاید خاصه سیاه

و جوز طلا کنند بر تن همه مادها بیرون کشد و کشیدنی

قوي نا صه نفيره رفيني نه وبعضنز حمز ابو صه
بلزو رنه مجمعه را فونيتي كبره ابعضنو طعام بكوابر نه
وشفعو ننه بكشا بنه مجمعه واملك كنه نو جز متو ده بسو
كوا ربنه ه بيشتعو مجمعه را نه بيمتينه وانجه ازنو بيمننه ده نحشق
هو ببره كرم وخلفه كيبرنه انه ورده رحمه جوم مو بو كعقو سو خيو
بعنو بوده وهو رج كو هكنو و بمسيه تزه وو فوكه را بكشا بنه
جوز بكونه و باه وم ره غو بوا وطلي كنه نه هو هم جبيوا ثرهاي
كي بو دوي فونه بوضعو عو و النسا دا هشنو موصعا رده جوز با
زبنه بوا وطلا كيي يا باروه غو بمسو بيوشو جوز بمنا زا وكسنه نا زرا
زوده بكوا ربرنه وليحو خشي كنه هو باد شده را انا ثو ثو ببوده
وبيما ليو بعنو ازا فو بطو بونه نه واو كبو وخنه كيبنه انه ب
مبا زه ور حمد دوم هو ابر بسما ليو بمصع را بسوه دا رده ودبو را
وانصاف نفنو راتو بفنشكم را هو را ده بها زا ميا زجرد انه

و طعام هضم او بود و آب ناخوش بسیار اندک بود آنگه معده

ابسور روی باشد و سطبر تر و او جمعی ایشان از جمله او را زبانه

و بعضی گفته اند در باب تا خوذ کرده اند آ پیچ موزه جفد

حلیمن ده شنی و بیشانی ده شنی را نام موردا بسفنج خوانند و مرکبش

بزرگتر بوذ کی ایزد کرد را ∴ و دانه اش بسیار بوذ و او و حرم

و خشک نیست اند درجه اولست و لطیفست ∴ صرع را منفعت

کنذ ∴ و معده علتی را کی اندر معده بوذ از رطوبت و جگر و معده را

قوی کرده اند و باذ ها را از اند ∴ و موره بهشانی ایز موره بهرست

بوذ کی معده و قبضست ∴ و آب برکها ایز بهشانی را چو زرد چوبی اند روی

آغاری و بر جای معده نهی معده را قوی کرده اند و طبیعت باز

گیرد ∴ و جو قبلهمی اند را و آغاری و اند ربیع نهی ذعاف برد

و خوز بیانی و براز بیرها باشی کی آزانه ام کوفذ کاز برجهذ آن را

خشک کرده اند و جگر اند در کرمابه در تن طلا کنند عرق را

معده کند و جگر را بسیار فضلها الدر بگشاید و بود آنکه اثر قوی باشد ضعیف
بیح را منفعت کند و اسهال و خون را اگر از معده بود ببرد و نیز
ریشها را اگر اندر روده بود نیز باشد بیش کند و دُبُر را اسهال ببرد
و معده را قوی کند و کبد را منفعت دارد کی هم اسهال باشد نیز
و هم سعال و آن را اگر از سینه و شش بود خون بکلو هم را اقتد سود
کند و خون را با شراب بخوری تلخ مثانه را نیک بود و کشتن
ربلا را سود دارد و شور و غیر خوری سود نیک بود و موی را
قوی کند و بر ویاند و پیه کند اندر خون با نیک خود وی را
سیاه کند و از شکافتها و نهی کی ترازاند نیک بود بنیک باشد
و مضرت دانه وی آنست کی اندکی صداع آورد و بوهو کی وی
قوانند کی از صداع ببرد اصلاح آن سود بود و بیک شوند
از بیشتر هر دو بر مهیش کی [illegible] هلیله سیه
حنه سپید بخورد و از سود و خفقان [illegible] را خوج رحم و دوم

و اندر وی تلخی هست چنانک از تلخی اندکی چون ترشی آرد و حموضتها
لکن تو جهد بعضی عضو زیبو مرانند ∴ و دوم هلیله کابلیست مزاجش
سرد و خشک است اندر میانه درجه دوم و سوم و ایشان را و نیز مبینه
و لیکن جوی او کمتر است از زرد ∴ و خاصیتش اسهال سودا
و بلغم است و رطوبت از معده بجنباند و نیز صفرا را اسهال کند
و لیکن ضعیف کند از اسهال ∴ سیم هلیله سیاه هست و او نیز
دو گونه است یکی را اپشته بود و یکی را نبود ∴ و او را هندی
خوانند ∴ و قوتش نزدیک کابلی نزدیک است و فعلش همچنان لیکن فعل
نرم بود ایشان کند و هر کس کی خواهد کی هلیله خورد
از جمله این جلتها کی گفتیم چون اکور باید خورد یکی چونه
آنست کی مغز ننهاها با شکر و نیز جمیع باید خورد
و چون با شکر ... با ... کی چون باید
خورد باید و چند از شکر و از جبیر الراب کوم باید خورد

و باشد کی اندر آب گرم اغشته خورند و مقدار شربتی

از هلیله ی زرد بدین صفت کی گفتم از نیم درمسنگ بیست تا

هفت . و از کابلی و سیاه از نیم درمسنگ تا پنج درمسنگ بید

و بدین گونه انست کی اندر آب اغار نهند پس از ان کی بکوفته

باشند . و اندر آب گرم اغار نهند با شکر و مقدار شربتی از

زرد بدین گونه کی گفتم از ده درمسنگ بیست تا پانزده تا بیست

درمسنگ شکر . و از کابلی و هندی از هفت درمسنگ

تا ده بیشتر نباید بسودن باید کی مردم داند کی هلیله چون خورده

باشند بدین صفت از پس انک اسهال کرده باشند خشکی اورد

طبیعت را بسوار کند خواهند کی اندر مطبوخ کنند . هلیله زرد

از ده تا پانزده درمسنگ بسوده و از کابلی و سیاه از پنج تا

هفت درمسنگ بود این فضل زیاده و نقصان مر ان کرده

کی کسی را علت قوی تر یا کمتر باشد و مقدار علت بیش زیاده

ونقصان شهوت افزاید . امْلج آمله دو جنسست
با پوسته و بی پوسته و بهترین او بی استخوانست و فاضل
ترین جنسش آنست کی اشهب باشد و کوازینشکی و سخت و او
سرد و خشکست اندر آخر درجهء اول . و فعلش چو فعل هلیله کابلی
و لیکن بنزدیک بیشتر معده را قوی کرده اند و روده کانی را پاک
کنند و معده و پیوسته شده را قوت دهد و بواسیر را سود
دارد . و بر موی را سیه کرده اند و او [illegible] ازوی ورد کنند
و جوز با هلیله و بلیله ازوی معجون کنند کی معروف
اطریفلست منفعتی عظیم دهد بیماریهای سودا و بلغم را
و ضعیفی تن را و چون بنکو کرده اند و موی سیه کند
و بعضی طبیبان اندر دفترها خوانده اند جنسی از آمله را
کی شیر املج بنشسته بود ایشان مصحف . شیر املج خوانند
و پنداشتند کی از شیر املج انست کی اندر شیر اغشته بود

وایرا دشوار خطا بوذ کی نام از خوذ بنهیم و اما لیجیهست پسین
و ابن بوبار هندوی گفته است :. و معنی این آنست کی املج بی استخوان
و مر آنهای کی از رویذ جا ضرامعم و دیذم افسنتین
افسنتین رومی و نبطی بیشتر و هندوی و بهترین بوذ و منبهست
افرنطی و دلی را مضرت کند و اصلاح جنو انیسون است و او
گرم و خشک بیشت اندر اخر درجه دوم :. صفرا را بیرون براند
و ادرار البول آرذ و جگر را قوی گردانذ و سده بگشایذ
و تبهای دیرینه را منفعت کند و از یرقان برهانذ و عصارتش
قوی تر از برگ چنو باسهال کند و همه تبها را منفعت کند
و هر فضلی کی از صفرا و سودا خیزذ از معده و زیرها بیرون
کنذ و جوز از نیا بمعنی بعذ از جمله بوذ و هر خلط مری
کی اندر معده و روذه کا نیها بوذ باسهال براند و زنانرا
حیض بگشایذ و از خلطهای کی اندر رگها بوذ پاک ناخشن

برآید و امّا پرورده بسختی سپستان را منفعت کند چون سپیدابنج
و شیر اغیسته اند و سپوکه آغارند و مطلا بر جای او مالش کنند
و هم چنین بسختی جگر و معده را منفعت کند. بوانه در تقویة
معده بدل وی شبّ ارمنی است و شوانه در سپیده که شاذنه بدلش
جنبد یکی هم سنگ و نیم وی اسپار و نیشت و یکی سنگ هلیله
سیاه بو شوبی از و اندر مطبوخ بنج در مهمنک سستی. و از
عصارشویک متهالک و روغن سوخته و خشک پیشانی اندر
میان وی در بجه ی دوم. و اندر طعامهای سپرد شفعه را گرم کرده اند
و قوة جهضعو هم چنین معده را قوی کرده اند و سپیده را
از جگر بکشاید. افسنتین افتیمون زرد و جنیسهب
گو مهی و نطری و بیخ بلسر و کیمیهن گل دوز و تلیز بوی و تلخ
طعم و خاصیت وی اسهال سپر و ایشته و لیکن طبعش گرم ... ارد
که غم عرضی در طعم ارد بو تسکین کنند بوجه از آن که

روغن با خام شیر و فراز [illegible] گرفته بود [illegible] و نیکی

باید کوفته [illegible] صفراوی بود او را [illegible] زده او را آرد [illegible] آب

ببوده و نایسه [illegible] کسر و [illegible] کنند [illegible] و

و [illegible] اغالب [illegible] باشد و از [illegible] که خورده [illegible] بوده

بوده موی [illegible] او شایسته [illegible] از [illegible] و در [illegible]

نایسه است و اندر [illegible] مطبوخ [illegible]

و با [illegible] و [illegible]

گوید که به دل [illegible] و [illegible] شود [illegible]

و نشاید که با [illegible] کار [illegible]

کی دارو ما [illegible] بوده [illegible] او را [illegible] و انجب

هر وقت ازان [illegible] و [illegible]

اندک اندک او [illegible] و از آن [illegible] صافی

کرده اند و [illegible] و او [illegible] و [illegible] اند را [illegible]

دوم آن بطلان بود و نثر اسطوخودوس گرم و خشکست
اندر اول درجه در دوم و منفعتش آنست کی گرم را در شکم
بگشاید و شوصه را منفعت کند و عصبها را باز کند و اصلاح
وی زوفره ایست و سودا را اسهال کند و سدها بگشاید
و پوست مردم را جلا دهد و سوماهای غلیظ را لطیف کرداند
و بادها را بپزاند و اندر داروی کی فصیبت بدار فص
افزارهای شکم را قوی کرداند و سودا بی کی اندرو معز شده
باشد از انجا بگشاید و صرع را نیز منفعت کند و شربتی از و
از ده درم بیش نکو تا پنجاه و بلغم را نیز بیرون برد و مالیخولیا
را سوده از ده بخورند و بسیار اسهال کند اغاریقون
اغاریقون ... تر و ماده بعنو و شربتی
از ... آنک باشد تا یک مثقال ... کار اید
و گرم و خشکست اندر اول درجه ... بلغم لزج را اسهال

کند و معده را از بار کند و هوا صلاح جشم کند و ایمن شود و بطلق
هم ورزد و پی بند بیفتد و سپنج و زرافشان و دو دیک خربق
و اغاریقون تو عیشت از قطر کوفتی و مجمد بر زحد ما بین کفت
کی بدل شیر نیم و زرد وی فرفیون نیمش هوا و نیم دانگ و بیم و زرا
بکشاید و زخم کژدم را منفعت کند چون مقدار یک درم
با شراب ممزوج بخورند و صرع را و تبهای را کی از خلط سرد
و غلیظ افتاده بود منفعت کند و یرقان را کی از سده
کبد افتاده بود و وجع المفاصل را کی از خام و مادهای محترق
غلیظ خاسته باشد سود دارد و بلغم کیمی را کی از ملایی بیفتد
جنبد دانگ بستاند و نیم با شراب انگبین بخورند چون مره نفت کیو
نباشد با گرم مزاج تو حالینوس چنین گوید کی اغاریقون
دارو پیرانست و بر قوا اسهال کند و صبر [illegible]
نیز منارد و بلغم را ببرد تو بجه رقه باشد نیز با جا او دهنا

تا با قضای تریاق بو سیانند شاز مو مضرت زهرها و داروهای قتال
کم بکند. و ادرار البول آرد و از حیض. و گرم و خشک است
وی اندر اول درجهٔ سیم و جالطی مندی گوید کی سده
بگشاید خاصه از جگر و بوراو و وجع و اینک بود. و نیز
خلطهای غلیظ و مختلف را اسهال کند و شربتش از جهار
دانگ تا مثقالی است. و اصلاح او وی از به بلیست کی نمک نرجسی
وی را طلا کنی. و نمک تر بیشتر بسیمخ تر بیرون تازه تر بلیست. و لیکن
کی از مضرت وی تر بسد سبک آنکه بیایند بسوزد. و بها بر
جیز گوید کی صفرا و سودا و بلغم محروق را اسهال کند و ضرر
زهرها کم بکند چون با معجونهای بزرگ سامیزند. و گرم
جیز کسی را کی زهر خورده بود بدهد منفعت کند نیک
اسارون اسارو زد و جنس است سیاه و سپید
و له لشتر خو لکنا است و منفعت او آنست کی سده بگشاید

و مغز را با خل کنند .: و مثانه را د باز کند و اصلاح چشم معطی

اسپست .: و هرچ سیاه تر بود دارو تر باشد و معتبر بود و سپیدی

از وی بد ... .: و هرچ سپید تر بود بهتر گویند کی لسن

و چ اسپست با نیرو تر او نا ره بر بود و فولیو چ گویند بدلست و سپید

اسپیدتر بود .: و هرچ جو بش ... تر و معتبر بود و خوشتر بود و تر

و جوز ... باز ... بود و هرچ ... بود و ... کی شانه

و اما اسپست ... و ... اندر ...

از ... بود .: و ... را با ... و ...

و اسپاناخ ... ایست ... و ...

و طبع و قوت ... بطبع ... گرم و خشک ...

اندر اول ... و ... .: و ... بهتر ... کوید

کی اسپاناخ ... مثقال ... و ...

بلغم و ... سود ... و ...

جلی بود کی اندر عصبهای مردم بود و آنرا اسپوخ خوانند و بها
دهد و لطیف کرده اند از علتها را کی اندر طبیعت زفوی بیشتر باشد
و هیچ وارده و تیههای را کی اندر صبر او ملعون باشد معفن گشته
و اما این سخت رایی ایدر بجستیم و معده باشد نو و اوبیرون طلوکون نیکه
باشد اخشره اخوه را خمیر بکار دارند نو بجمیز بجم
قسمانه ولیکن هم جنازد کرده باشد بر اخون کی بهر خورد باشد
و او را برومی فرصیناتا خوانند و بیونانی فرو صبه و تازی اخوه
و بپارسی چرنه و برومی اقلابو بر خوانند نیز و اقلابلنه یونانی
ابانوبا و پیو پیو خورند و او سخت اند را اول درجه بسیم
و خشک سخت اند میانه درجه اول و اندرو لطیف و جلا سخت
از قبل این اما شهای سخت دلنوم کند اندر بیرون کی شود و اندر او کی
نعوا بهت کی بغاز نفع اندر شهوه جماع زیاده کند بهر خوانا
مثلث بخورند یعنی پیستی بر کند بجوز و پوست نیز بجوشانند

فشانند نیکو بود از آن بند و نیز … و خلط بد بر … کنند
و بخورند شهوت جماع باز آرد و عظیم سود دارد و … 
باشد از رطوبتهای غلیظ به مار بیرون آرد. و خلط … 
و تر و زکام و خشک … اندر … اندر میان … 
کی وی را بخورد هر آنک افتد شری از آن افتد کی عنصل خورده بود
… از علاج … کی … و باشد کی … ممالک
آید. و … علاج … و علاج … 
و از … کی … ممالک نشانند و باشد کی … از …
کنند … شیر … خورند … 
افکنند و … و غذای وی … بود
علاجهای … فروج … 
کی … و نرم شده. و … اسهال … 
و … او … باب … باب …

اُشْنَه. اشنه بروی درخت برویذ چون توفنه نیز
و بید و الخ و قنشا. و بسریانی شنشا خوانند و بتازی اشنه
و بپارسی کبور و شیبانه و دوالک. و گرم باشد و او گرمیست
و خشکی اندر اوّل درجهٔ اول و اندر او طبیبان مختلف گشته‌اند
بعضی گویند سرد و خشک است اندر اول درجهٔ اول. و ازو بهتر
آن کی جسیم و خشک است اندر اول درجهٔ اول از جهت خوش بویش
کی بوی خوش را میل بحرارت باشد و بوی خوش کی بیشتر بود و اندرو تحلیلست
و تلطیف و قبض. و فی باز گیرد و معده را قوی کند و اندرو هیچ
اندرون شانه خورد کنند خاصه آنکی از بلوط گرفته باشند یا از
گوز یا از صنوبر و هر گرمی کی اندر جایهای ضعیف بود چون زهره و
خایه و کشها همه را سود دارد. و درد جگر را نیک بود و اندر رحم
بنهند بگشاید چون زیاب بجوشند و بزن اندر وی نشینند و هر اماس
سخت کی اندر رحم باشد بگشاید و منفعت گردانند و حیض او رد

و جوز بسوزند و بر جای طلا نهند منفعت کند و موشوراها
کی از وی آید رکه کند کو شاهسپی جواز ارده و طبیخش همه دردهای
دیگر را منفعت کند جوز زیر آن دار از آب گرم نشسته‌اند و جوز بر بغل
مالی خوفته کرده و برخابها و بر جو مر ضعیف شده همه را
قوت بازدهد و خاصیت دارد بتقویت کشادن و وجع المفاصل
و عرق النسا و مضرت شود و بسا قیت و اصلاحش ... لغانوت
و بهترین ... ترشیده و تلخ بوی ... و شیر ... کی ...
اذخر اذخر بسوخ بود و بسبوی و کلش و تخمش مکه ابر
استعمال کنند و منفعتش آنست کی مضرت زهرها بازدارد
و مضرتش آنست درد سر آرد و اصلاحش ... و بهترین
... است ... ... و ... و ... و بهترین
... از کی بسوخ قام باشد و ز باز کرند جوز ... و ...
و ... اند ز میان ... اول ... و اندرا و ... اند کی

ملطف هست نیز سود کند قبل از آنکه را با البول و حیض آرد. و اما بر جگر
و معده را منفعت کند و نفخ چشم خون را کی از بیرون آید باز دارد
و چون بموی بسیار دهان کی موی بیرون آید و از کیف و خواب آورد نیز
و چون بجوشانی و بخوری رطوبتهای مجتمع از سر بشوید و کسی را
کی مقعده بیرون آمده باشد سود دارد. و روغن وی گرمست با
که اندر بینی بود منفعت کند و مرد و زن را کی بلسانه اندر نی

**اکلیل الملک** اکلیل الملک را بعربی ... تازه نرم ...
آن کی نو آمده باشد و رنگ وی زرد گردد. و او گرمست
بعربی ... کی صورت وی صورت ماه بود شبیه است. تحلیل
کند و بیرون همه بادها و ورم را کی اندر اندام عصبانی بود. به
منفعت دهد. و اندر داروی اند کی قبض هست کی اندامها را قوی
گرداند. و برآنند ... کی اندر ... طبع را یاری کند
و گرم و خشک است اندر درجه اول ... لطیف ...

اقحوان . اقحوان گرم و خشک است اندر درجهٔ دوم و بیخ
و لطیف است و فضولهایی را که اندر مغز باشد بگشاید و [illegible]
[illegible] بفعل با بابونه و او را ماء رمی کافور بوی خوانند و بابونه
جنسی است از وی و او [illegible] ها را بگشاید . و اما اسپهای [illegible] را
بگشاند و بول و خون حیض را بگشاید و سنگ را اندر زهار
بتوکاند و دل و مثانه را پاک کند و معده را خوش کند و اندر
و شهوت طعام آرد و روغنش گرم [illegible] جراحتها را موافق است
کی بر عصب بود و عصب بر عصب افتاده را سود دارد چون
بشوی اندر او زنی و بر از جای بجهانی و خوی بسیار آرد و [illegible] تا [illegible]
و [illegible] از [illegible] اندر [illegible] و اما [illegible] گرم را
منفعت کند و اما اسپهای [illegible] را اندر [illegible] بگشاید [illegible]
و همه اما [illegible] اندر [illegible]
با [illegible] و با [illegible] [illegible] را

وانند ولیکن خوانند کی جوانی پیر آورد انیسون لبها سوء و
کو هست و با پیروا و با خوش یاد کنیم اندر باب پیشین ※
آذان الفار آذان الفار جنسی است از مرزنگوش و اوراقش
اندر باب میم یاد کنیم با مرزنگوش ابریشم ابریشم نخ
موی پیر اشیا از چو هست و اورا نیز اندر باب ب یاد کنیم ا
افلنجه کشوث زنی است و او نباتی ضعیف است و چون شوخ زجوب
اشیا رو نیست و نیز باریک تر و چون شوخ کشوث تر است و خوش
بوی است افزار شکم را قوی کند و رطوبتها را تحلیل کند و اندر
اوی اندک مایه قبض است و گرم و خشک است اندر درجه دوم
و از زنگ ساز آرند تر جگر و معده و بیشتر را قوی کند و اندر
جمله رطوبتها زمان بگذارد و اندر طبیخ باز بگذارد سیوم
اصابع الصفر اصابع الصفر مانند است مرد
و هم چند است مرد ... و ...

و بشکنند و آنرا طیب خوانند که عطاری تبتی بود و بسوزند بجای مانند
طیب‌تر بود و بدل وی هر اینجه شان باشد و جایگاه آن از وی
در میان ... و اما بیخ انگشت چیزی کوهیست و او را فقعم
خوانند بتازی و این چیزها را نیست و این لطیف بود و تحلیل کند
و علتها و ... را که اندر اندام عصبانی بود منفعت دارد
و کرم و خشم کشد اندر بچه و دوم و زهر ما ... سود کند
و زخم هوام را و آواز را که خوره کشد از شکم بشود منفعت
کند اظفار الطیب اضطرک جنی باشد از معده ذکر وی
کرده اند در باب میم اظفار الطیب اظفار الطیب دو
جنس باشد پارسی و هندوی و او چیزی بود بناخن ماند و لیکن
از ناخن بود که ترنج از دریا برند و کوهیست که از جنس ...
... ماهی چیزی بود اندر دریای هند و ... باشد
که ... ... ... ... ... ... باشد و آن

بهتر آنست کی بجوشانند و از بیرازکی بجوشانیده مکی بهست
و مکی از جده خیزد کی بشاخ آماله اسپید و از دور آیست کی از
بحرین خیزد و لونش بسرخی باز زند. و گویند آن بهترینها بلیست کی از
پشت ماهی ماهی خیزد و او گرم و خشک گشته اند در درجه دوم
و لطیف قوت است. و گوید بوذر بوشیر زنده هر روشنی کی بوید جنس
فراز هم آید و او را بدی قبض است. و چون سوانید و بر ریش
ترکنند بهی دهد زخم را. و چون زرد درمی سنگی با مثقالی از وی بخورند
با شراب بهی کند باد را در جانه بکه ازد. و آب تا خیزان کسبوده. و گوید
بر مقعده ی افشانند مرطوب رطوبت باز کشد کند و شوخ را
قوی کرده اند و او را بسار سی تا خیز باز گویند تماثیر
الماس سنگ است و با کیسه بغداد ادویه مانند روز روده و سپید شت
و سپید ترش بهتر است. و هر چون کی باشد بسه بهتر باشد. و همه
سنگها را قهر کند و صفت او بیشتر ست و چوب عشر

واندر او جلا هست مر دیده را و بینا کند و روشن […] و سپیدی

و خشکی اندر او خود درجه دوم و او جنس […] از رسم ها

و کار او وی اندر درجه گرم است ؛ و دل مخموم مقوّی او بود دانند

**اذخر مکی** اذخر مکی ماننده خایه […] و چون

پسنده است و بعضی گویند او میوه ام غیلان است ؛ و اذخر را

انبار کرده اند چون بیرون آرند از انبیشتر […] قوت […] قوة

فاو […] است ؛ و چون ریاح بیابند […] طلا کنند […]

از انجا برانگیزد […] و خشک است اندر درجه دوم و بهتر

اوی […] و هم از فعل کند که فاو […] منفعت کند اصحاب

بواسیر را نیک . **اثمد** اثمد سرمه است و او سنگی

هست گرانیه و بهتر […] بود که سنگ […] او […] بود

و چون بشکنی برق زند […] و اندر او قبض هست

و سردی و […] که چشم را قوی […] کند […] چون اندر

21



چشم را پاک کند و ریشهای زشت را باطل شود و دمعه ببرد و روشنی

باشد هرچه بسود انقر از ترکی مر جایی کی طلا کمتر زبانه و چون

منفعت دارد و چون بی الزرا نخورد باید خون هیچ تر باز

کبود شود و هم هنوز عاقبت باز کبود شود چون الزخوق و لعوق اطلو

آید و از اقوا از مغز و بصر را اقوی کرده اند :. و انک را ببرد و هو

رطوبت و چرمی کی اند و چشم بود گشته و اما هاهای گرم بنشانند

اظفار الطیب دانه‌ای است چون فندق هندی و قویتر

بقوت بوی از ماند و او نیلوفر هندی است و گرم است چون

فندق هندی و بویه او بو زیند انبشته بوی بعضی سیاه را منفعت

کند و اندر آب بشوید بر فراند و او گرم است اندر درجه دوم

و ترتیب اندر اول آرماک ازمالی بود بیست جو بلیله و او

بقوت ماند او بعضی بلیله از مر او زند وی اقوا از تشمر را اقوی

کرده‌اند و بوی مغز خوش ترکنند او طبیعت باز کیرد و بوی هو

دمه و نعل و و فرقه اینست و کرمیست اندر معده و رودهم
و خشکی اندر معده و رحم اول اینست هفتم ابن اسفنج ابن بوبه
اشبار مانند و بیرنج فامیشت کرد چون بد بیشوره بود کی
کی از جاو رنیست ابه جوز میرد و ربا مرا و ابوو زانه ازحموعله
جبن کوبند کی از ابن بست مرده و بیرکوه افتد و چون بوند
شود فوتش قوی کند و تیز بود و تحلیل کند و بکار بود
جا کجا کی بکی خون بکشاده بود از شکم با ازجراحتها خاصه کی
اندر رود بیابغار زند و انشانند و ازو بنشند و اسفنج تازه چون
در بسوکه زنی و جراحت نهی خون باز ایستد تا زخشکی کی فرو کیرد
و او کرم نیست و خشکی اندر درجه اول ازاد در رحف
ازاد دوخته بتازی شبیشه بازخوانند هواو جاروی معروف نیست
وازو کجا و بزک وهانه بکار برند کجا بیور باشد و بو بست شو چون
لیف باشد اندر باغها و بستانها باشد و کرد اطراف جو

تسبیح ا[illegible]

کیموی و میوهش اوی ابیشو با انگبین بسرشی بر ابوی زهرها و قلاع کند
و بیست اید اندر جوز با شلجه تره و هلیله ببرید و صافی کرده اند
و نهاد بند نهای اعضی را سوده دارد و بدانشو بوک شاه دانه ابیشت
و بیشتهای بیمرد ابتک باشند و موی دراز کنند و میوه وی مر
معده را باز کند و باشد کی بکشند و بهتر بلسوا از بود کی
تلخ تر بود و مزاجش گرم و خشک است عصارتش زهرها را
بنود کند چون با انگبین یا با مبخته بخوری و چون بکوبند و اندر
میان موی کنند همه افتی از موی باز دارد و موی را دراز کنند
و دانه وی نباید خوردن کی بیمر باشد کی بکشند و بهتر بلسوا از بود
کی از دانه بخورند و برگش همه موی را قوی کند خاصه مرد بیمر
اند کی خشک کنند و بیسایند و شراب تر کنند و بوسو کنند
و اگر میست اندر درجهٔ دوم و خشک است اندر درجهٔ اول
و فول پر چیز چونک دانه وی بسناب ماند و مرهم اخوار ازن

بخورد بیم مرگ باشد افربیون را بیشتر چیزی معروفست
و ملیشتر سوخته بکار برند اندر داروهای چشم و بسیار بکوفته
پاکیزه کند و اول خرم کند و قوی افزاید و بلغم را ببرد و چشم را
روشن گرداند چون در چشم کشند و او گرم و خشک است بسیار اندر
درجه اول. اسفیداج اسفیداج را اصل از ارزیز کنند
و بعضی بسا باشد که از مس سپید سوخته کنند و خشک کند
ریشها را خشک کند چون بر او طلی کنند و دیگر چیزها
منفعت کند چون با داروهای چشم بیامیزند و ریشهای چشم را
برسانند و چون بر آماسهای گرم طلا کنند بنشاند و بنشانند
و همه چیزهایی را که از چشم برجهد منفعت دارد و ترا کی
مقعده را بهم فراز آرد و سرد و خشک است اندر درجه دوم
ابار ابار سوخته قوی تر است و خشکی و تری
کند و چون بشویند تیزی از وی بشود و خشکی بماند

٤٦



طلو دارو بیش کی همه ریشهاء بیخ را مبغوض کنند خاصه مو
ریشهای چشم را که رطوبتها از وی جهند بو کوشیدن فرا وا رد
و فرا هم بنهد  و از ریشها که بر طبقه ی قرنی بود آن را بهتر باشد
و کثیر باره ی از وی بر مثانه نشست بنهی شهوت جماع ببرد و کسی که
خواب بسیار بیند وی را بر جانند : و او بسود و خشک بهر اندر
درجه ی سیم اشنان اشنان چهار جنس است سپید
و زرد و سبز و جنسی دیگر هست و بیشتر موی را فنه و
هندوی گویند و نیز خوص گویند و رته و اندر
اشنان جلا هست تیز و شوخها را ببرد و کرو کنه ببرد و وی
گرم و خشک است اندر درجه ی دوم و هندوی را فکو چرده
اید خود اندر باب با از جمله سنگ ... از آنکه وی را نمی و هندوی
گویند اقاقیا افافیا چون عصیر مهوخ و سپید
مپوخ را الزو اندر رنج ... و اثر ... عصاره

فرضیست ذکرش کرده آمد اندر فصل ناف با فرجوم اکنون سخن
اندر بوی و جنبیدنست و او کیا میشنید نحس‌تر و اجوبطست
گوینه و چون بگوینه و ازو کودکی اندر مغلوبه کشند با اینه
مثانه زهرهای قطران را بسود دارد و زهر هوام را ... کند
ابیشتر از دو بوی بوکبیره کودکی از وی ... الیستر
باشد و هیچ براسیتر کرده نه چون ازو بر بوی بوکبیره ابیشتر
بیخ و تخم او کیا مشو همه گرم و خشک اند بدرجه سیم
و فالج و لقوه را سود کند و اندر او تحلیلست ما ...
ببرد و کرمی بسیار کند و ... کند ...

بسیار شده باشد اندر بیو زاد ... بنیست
قوت ... اقحوانست ... بیشتر ... تو ... او
گرم و خشک است اندر ... را و تحلیلست
از ... و ... با ... جو ... ما

(Marginal note, vertical, right margin:) ... مربی ... [illegible]

صمغ ... اشق ... شيلمه ... على الورق ...



بهمو و غمغايا بيا مبوى اُشَّق اُشَّق پاندى و مغ آنسيلز
زهيو را نكيسند و ايرقو ليركنند و او خولها را نرم كند و همو
بهتى را كى اندر نيه كشايها بد بخا بد و ننوانند رهمونر از جهه
طلطهاى غليظ لزج و نختيها از بحريرو زاو بدا كر مرده بود
آكر زند همو طبيعت را نرم كرده اند و سپيدى و نماز چشم ببرد
نوز و رجشم كشنند و ادرار البول و حيض آرد همو ربو را سود
دارد و وارها يا نوكى نفس بود سوادمر ارد و همه اماسهاى سخت را
بكشايد و خاصيت اسهال بلغم است و خداوند استسقا را
منفعت كند و ببراز را كى پسبو زشودر بود و خداوند فالج
ولقوه را و همه علتهاى بلغمى را سود دارد و كرم را اندر شكم
بكشد و حب القرع را و رطوبت از عمو بدزياكشد و خارو سكار
ببرو را ميحد و همو حكاز و ببر مثقال باانكبين خورد صرع از وى
ببرد و همو رطوبتى كى اندر سينه باشد و همو بشوى كى اندر

پلک چشم را سخت بوم کرده اند چون بخایند و بر او طلا کنند و نیز
وعده‌ها و بسلعها را که بو تر بود بدان بگشاید . خاصه که با زفت
بکار برند و همه حلقها را آرند و گشاها بگشد و مضرّت وی
بمعده است و بدل وی . واصلاحش بیلوز زرد بیهست و بهترینش ماده است
هم رنگ موم و سوبی از وی که در میان است . و وی را بتروی
امونیا خوانند . و بیونانی اقافرقوزمو او کروم و خشک بهتر است انجه
در درجه دوم اقرقیسور اقوقیبوز صمغیست از انواع
مازریون واو کروم و خشک نیست اندر درجه سیم با خیمو کند
تیز است و کوشنده خوار . و بهترینش تازه تر بیست انکه صافی تر بود
و زرد تر و قوی بوی تر بود و تیز طعم تر بود و خاصیتش اسهال آب
زرد است . و فضولهای بلغمی از تن ببرد و گشاها و زعفها ب ببرد
و فالج را منفعت کند و لقوه و فالج و عرق النسا را و علتهای
بمره را سود دارد چون با دیگر دارو ها خورند و بکی

شونیز از وی شقوجبه اینست تا جانی بعد از آنکه بسایند
بسود نی میانجی نه خورد و نه بزرگتر، نی آدوخورد بسایندش
بسیار بدخطا آورد، که جمی و بتولی بر مرد اقلنجه و بسر معده
بگیرد و خوی بسود آورد و آواز دابرد، مردم را بی هیچ
باید بنزک با صمغ عربی بکار برند، و کسی را که مزاج بلغمی
بود وی را موافق بود، و کسی که گرم مزاج بود یا خون بر او
غالب باشد و قوی و تباه بود وی را باز کند، و داء الحیه
و داء الثعلب را و فالج و لقوه و رعشه و عرق النسا و استسقا
و بسود وی را منفعت کند، و جراحتهایی را که بر عصب آمده بود
چون یک جزو از و با ده جزو موم روغن یاسمین و بر او
نهی بسود دارد، و چون کسی را اندر چشم آب آمده باشد
چون با دو کحلها اندر چشم کشند بسود کند، و بر قول
دیسقوریدس بو بر شونیز از وی از دانکی تا ده و دانکی سیه

وخون زیاد و عزیاد اندر شکم بسیار بیابد و با چشیدن نیزی از وی
ببرند و چون بر زخم هوام چون منفعت دارد بو تیز بوی دارد
بسک عبوحلب الکلب . و بجهد بر زخم یا کوید کی ...
تیز و گرم است و اسهال او با قبض بود با چوب بوی ...
قوت او و اشکم را بیند اول بگرم ... و عود ...
این عرض ها از معده بود ... و دوا ... با جلاب بدهند
... گرم باید جلیله با با ... و او را ابدراب ...
شانه ... ما و ... جو چه ... دهند ...
نار و ... تو شیر و شیر ... الزا ... دو ... از ...
... خار ... طبع ... کرده ...
خاصیت اسهال ... خون زیان کرد ... و دوا
بلکه ... او طلی ... با شیر ... چشم را
منفعت کند ... از ... ما ... اندر ...

چو سپیده‌ی خایه و سپیدای خرد و نخود و فو و بزری و سپیده
خایه چشم اندر کشی و شیر بزی از و نیم درمسنگ بیفتد تا
بیری و جالینوس گوید کی همه صمغها گرم و خشک بیند
ولیکن بدرجه درجه اند و ابرانرد و نطیسها الا بلغم کنند
چون با آب کاو جبله نخوری کی بنازی وی را افوطم خوانند
و با آب گرم و شکر و او گرم و خشک است اندر آخر
درجه اول اسقیل اسقیل بصاد و سپیوزه شاید
و اسقال هم چنین گویند و عنصل و بصل الفار به وذکر او
کرده آید باب بصل اندر باب انیسون انیسون چو زیره بو
و از اخکرانش هی بوی خوش تراز و نیرو زاید و طبع او گرم است
و اندر او قبض است و جلا و قوی و چون بریشند بیابی
باد و اندر چشم کشی تیز و سپیده از چشم ببرد و ریشهای
کهن را منفعت دارد و آبلهای کی از سوختن پدید آید

بنشانند و موی کی از وا ایستانی بیرون شود و او را شعر منقلب خوانند و بیشتر

همی پیدا شود علاج چشم را سود نیک کند و تر کند و بینی را

کلی و مثانه خرد کند و خاصه سنگ مثانه کی از سپیده کی

اندر میان شود بنماید و بود بلرزد و همه ریشهای کهن را کی چشم

بود منفعت کند و چون ریزه موی ابیاب بیشتر شود و بر سر

و بیرون شود کی چشم را سود دهد و اکرم و خشک است بدو درجه

اول افیون افیون عصاره خشخاش سیاه است معروف

سرد و خشک است اندر اخر درجه چهارم و خدر بر افکند

افکند چنانک همه اندام را بخواباند و سرد کند و اندر اندام مردم

از جهد ببرد و تشنج بر افکند و خون اندر اندام بفسراند

و بدل و ... و خرد کند و کوشامس بر افکند و ... ی

بکشد و ... اندامی کی درد کند درد شربت ... کی

والچاه کند از جای ... و طبیعت باز گیرد و مقدار انکاو

مردم را بکشد از نیم مثقال تا مثقالی بیشتر و معجون افیون
نقی کرده زیر روغن شیر و یا تریت با نحا و روغن بادام ارنج
و بمضغهای کرم و سمک انکبین انگبین بو شراب کهن اندر وی
دار صینی و بلیلا کرده بو بلیلا نیز بود و کبیره باد او صعنی
و تمام تر شود بنی ازو مثقالی بیست و او وی از دو لونه باشد
سپید ازو عصاره خشخاش سیاه بود و بود دوم از وی
عصاره کاهو و کو بجی باشد چنانک گفتیم

## باب على حرف البا ٢ ٣

بنا فلی باقلی دیگر بود کی آن را سوده کنند و کسی دا
کی شکم بزم بود بندد و فی بار کبره جو زیسر که بپزند
و بخورند و جسوی او سعال و درد سینه را منفعت
دارد و ابشر باری ده هند رطوبت را از سینه و تشر بر و

افکنند ؛ و طلاء وی آرا ردن آماس بر خایها و پستانها نهند

اندر آرد و شبر نفسرده بود منفعت کند و چون بیخ

روی طلی کنی کلف و نمش را ببرد و جالینوس گوید

مجرب کنیست و لهجر میل بصبر وی دارد و نفخ بسیار

و سیزکی را بکنند و اندام سکینه را افکنند ؛ و طلاء

نرم کنند و جرم وی جلا دهد کی کنند و از شکم زود

برود ؛ و از خون کی از و خیزد نه بد خون باشد ؛ و از

بیشه بد بد نیابد ؛ و چون با آب بلیزند و بیه خوک اندر

وی کنند یا با ممسکیان یا پیه بط ؛ یا روغن کاوی

روغن کنجد و همه لقوه سعفه منفعت کند و چون

آرد ترب بسرکه و انگبین بلیزند و بر عصبها که نعنعه کی

منقبض شده باشد بسود دارد ؛ و چون آرد وی

با پیه بر اندام اسپ سپر کنو فه نعنعه کی را ما بیر

از جهة آن بود کی از جای بیفتاده بود یا ضربی رسیده باشد
از ران بگشاید و ضمادی نیک است اما بر خایها و پستان زنان
کی با موم و روغن گل و آب حی العالم و عنب الثعلب آمیخته بود
و باقلی خشک سرد و خشک است اندر درجهٔ دوم و بنزد
بعضی از طبیبان و باقلی تر سرد و تر است اندر درجهٔ اول و در
باقلی خلاف بسیار است میان طبیبان و ما دراز نکردیم و بعضی
حکمای هند گویند کی او سرد و خشک است اندر آخر درجهٔ
اول و کل باقلی سرد و تر است تشنگی معده را بنشاند و چون
بر آذر بریان کنند و اندر آفتاب نهند از وی خضابی نیکو بود کی موی
سخت سیاه کند و ترش بلغم انگیزد و خشک او باد انگیزد
سخت و لیکن سخت نیک بپزی هم باد کمتر از وی بشود و چون
با پوست بپزی باد زیادت کند و از معده دیر بشود و از جهة
آنک وی را بخورد اندر تن خویش بیماری ببیند و گرانی و اندر

بسود کند اورده و باد غلیظ :. و چون اندر آب گرمابه اندر نشیند
بیرون آید و گرمی کنند همی بود و آنگه اندر آب اغاذی بیرون آید
گرده و دیگر بیرون کرده :. و بهتر آن بود با فلفل آمیخته بگیرانی و بنفشه با
کُنی و مویز بپزی با نخود نرم و شوربا بیرون بری اندرو بهی کنی آنچه
کرده خورد انگاه از روانه گرم بود بخاصه گرز بود و هلیله زردی
و بلیله بر او کنی و چون آرد جو بپزی و با روغن بادام یا انگبین بیاشامد
و شکر بخیسانی و گوشت آب را نرم کنند و در بیشتری از دو بیرون آید و بطن
از سینه و از شش بکشد و ماده را از جگر اندر او بیند و چون
بوی بخورد بیرون بکشد اصحاب درد دل و بیمار علت باید و دو
منفعت کند و غذای با فلفل غذا ایشان بدل بیند :. و کسی که
خواهد که از مضرت و تو همی سلامت باید و از ان غم بباید خورد
با سجو و بلیله و آمیختن و زنبه :. و از وقت خوردنی بیسته
باشد و بخت نمک خسته و هر که خواهد که با فلفل تر خورد

بیاه با نبرد کنی آنرا پروار نواد خورده باید و صعتر با نمک

و با نمر و سیر شاید و بلغم فزاید کی مضرت نکند تا مضرت خورده حوونی کوا فزد

بگفته گرم اوّل آنرا ده اندر خشک است و گرم و او گویند

بوده و اثر ماری و بر عضو بهره کی و طبیعت خورند :. با سرکه جوز

بسوزد و از بگشاید جگر خورند جوز و جریه و شعبه

نیز ادرار حیض و البول ادرار و :. خورند بنبیذ و با شراب کی خاصه

از را سینه و ناز کود و انگبین با مرّ چون به برجیر زیر ناز جوز

و سیر که جوز با انجیر را بگشاید و خود را :. و آورد بیرون شکم

و جوز :. گرداند نرم بیرون همه جراحت سبخت را جوز بیرون همه بوند

را بسار علی موی دارد سود بباید الاّ خوفته بر و بسیر بسپید با انگبین

**بلوط** بلوط را بروی زبان لیاسا گوانه منفعت کنه

و یک دار مازو کی دارم بسید بوجین سیب مازو دار میوه وی و گویند

بسیار خشک خرمای او و مازو بیک بها و یک بازره بلوط بیال

ماند . و دیگر زرد بوذ و مهمتر این هم باشذ . و شاه بلوط نیز چنین
بگرمی بیشتر [illegible] آن تا جیست از رنا [illegible] کان افتد و یابان . و لیکن او خوشتر
و مهیبت تر بوذ . و دیگر شیر سوخ باشذ دیرتر [illegible] تمام کرده بوذ
بار یکی مقوطج بوذ و شکسته [illegible] کی بشام نیز باشد . و بری بلوط
بمزه و خشک است اندر درجه دوم . [illegible]
بسیار باید و برا وی افشار [illegible] بلوط از عشا [illegible] کی بسیار
معز بلوط بوذ و بیمار زیر بسته شود . و این فعلها اندر او قوی تر بست
و هم چنین منفعت کند خون زنان را کی همی باز نبرد خون زن [illegible]
و ریشهای روده [illegible] و خون را کی از بوم بر افتد منفعت دهد
و شکم باز گیرد و رطوبت معده [illegible] خاصه کی با شیر بریشته
باشد . و شاه بلوط مرا [illegible] کند کی او . و لیکن ضعیف تر بست
و بلوط بمزه و خشک است اندر آخر درجه اول [illegible] و مقعده
[illegible] منفعت دهد و قوه [illegible] بوذ [illegible] بلوط

جوز پیوند وانبه را آب دوی نشستانند و بو گوی سپرده بهشت و قابض
بیهقی قوی خشکی کنند . ریشهای تر را خشک کنند جوز دو فته
بر وی اما تصفیه و این تجی و قبض کی یاد کرده بر اند دو بوی هستی بلبشی
و جوز پیوند وانبه را بیش نشستانند بوا همه بود را منفعت کند . و درمی را
و معده . بهپیش شده را از جای برد هو اسهال دم ببرد
و استطلاق مزمن را منفعت دهد لیکن در حال سوی
گوید کی غذای مد و بیشتر کی غذای جوز . و عالم برجوهر
ببرد بهشت بو طبع زمین وانبه را و قبض بلبشی سهو گوید کی
جوهر نور بهشت . و جوز پوست از و بار کنی نوده از معده . برود و باه
انگیزد . و بو سوی قابض بیشتر شکم ببندد . و معده را نیز بهشت
و دو کوار نرم و تفاح تر از جوز بهشت . بقول هند و از بیو یار می سرد
انبه را و بهشت ببو هو زنجانی با انجیر یا با خرما یا با انگبین و بخوری
گرم حرنده را سود دارد . او را برومی ابلو سما خوانند . و او گرم

باشد به درجهٔ اول ؛ و تری و خشکی اندر وی باعتدال نیست از درجه
پارهٔ در بود و خوارد به و بیماران فی کنند و ضماد آرد و باز ...
کوشت خورد با الخبز و بعداب وانگهی بخورند ... اطلاع دوند کی وی
معده را پست کند و بپزد و تر و خشکی و اینکی میل کند و دارد
صفرا انگیزد و بواسیر ... قوت ... کوز قره کیستند
در طبع ده خصلت است هر جا ... و ... و میوه است
و نار ... است کی ... اقلید و افروشه ... جاضر
بی ... و ... مثانه را ... اشتها ... جوش الود
را عود بوی ... لزرب بود و کوزه ... چا ... را کوزه
نباشد و ... طعام ... معده ... او ...
بود ... و ... اندر ... درجه ... قوتش مختلف بود
و ای شب ... و ... و از خلط کی از وی
اندر اندام ... خلطی ... خاصه کی ... خوارده بی

بپالاید. و آنک شیرین‌تر بود میل اندر وی بیشتر دارد. و آنچ را او جلا بود
در وی املاح بود. و هر گیاهی کی فسادی اندر معده بپذیرد با او میل
کند. و معده را اندر بود. و شکم را نرم کند. و نفاخ بود. و زود از
معده برود و از امعاء. و آن کی ترش بود باشد بفساد میل بیشتر کند
خاصه کسی را کی از فسادها از صفرا بود یا از بلغم. و باید کی از پس وی طعام
گرم خورند. و از کبر آنک از خوردن معده را کبر باید و نیز
گرم مزاج باید کی بود. و پیش از پس وی انگبین و اندکی بیخ خورند
یا انگبین ... . و کی از خوردن مزاج ... بود باشد باید
کی از پس آن زنجبیل مربا یا بلیله ... خورند کی منفعت بلغم
کند مردم بلغمی را. و زودتر از معده برود. و آن کی شیرین‌تر بود
زودتر با صفرا ... گردد. و ابن ... کی شیرین‌تر باشد
تشنگی بنشاند. و تری کند هوا را ... و جوز بسیار خوردن
هیضه براند بود. و اندر کتاب الغذا ... گفته است کی زود ... شود

بپرتمهای مجرب و انچه بوده بوشوم از بوییدن بربوهو و کلفت او روی
و تخم وی جلا بکند از جرم وی تا بغایتی که کلیتین را چون وی بکند
اندر او باشد بگدازد و اندر افزاید رمای شکم و فصلهای بخار بیرون
و تخمه شود و خشک بیست اندر دو رنجه را اول :. و اندر روی چربیست
و چون بسیر خوردی ممضعه بر انچه بوده تا بغایتی جهد که بعلو زهر کار کند
و خربزه شیرین باد را ماه ما بر خربزه بیشتر ولیکن فساد وی کمتر بیت
و هر که بسیار خورده باشد که از بیستو همکی انکه وی خورده بود و انکه
اسراف کرده باشد باید که او بیست شوی کند تا از خون شرابی که زده
و باید که اندر میان وی طعام خوردن تا با طعام بیامیزد و بگوارد
و او از جمله آنست که او طعام را بگوارد ازقبل جای که اندر
او هست. بطیخ الهندی خربزه هندی بسرد و تر هست قربوز در
تشنگی بنشاند و حرارت بنشاند ... که تبهای تیز صفراوی
باشد بسود کند چون ابتدا باشد ... خوردن به کی تشنه .:. و اصحاب

بر فلغ را منفعت کند کی اندر جوهر وی حدتی است قوتی سفر

با طباشیر و شکر خورند و باید کی موجع بیند مزاج وی را کوره

و چون بخورد همچنانک انگبین انگبین را او خورد بیاید جمله مروق

باد بخار ازو و قوت متضاد هست تا لطیف کرده میکو قوت گرم و تیز

و لطیفه کی طبیعت را اطلاق کند شود بماز و انکبین بو انکبین شود و تیز

خون را بسوزاند . و دیگر قوت سرد و خشک است و طبع زمین دارد

چو او و شکر باز کیرند و این انبه وجوه مرتبه شود و بیشتر او را زود و قوه

اندر بود منفعت دهد از ترشی . و اما مضرت نجار چون پیر شد امد

باشد اندر او چند بر غایت بیست و مهیا چون کی باد بگیرد

گرم و خشک است اندر درجه دوم . و گل را کوبند و تیز او بیست

و در تازه کرده بیهوا و خونی انگبین نیز و با شیره اما بار و کونه روی

مردم زمهریر بکنند . و کامل انگبین و باید کی بخافنند و تاب

نمک اندر اغار بند شکر با روزی و بیز بشوید و بوست او و بادنج کنند

و سپیدباگوشت خرس بپزند که مغز او برون آید مغزش بخورند

و چون بسیار که بپزند بخورد و بسیار ز گوشت اشاید بو خاصه تیز

انگشتکی جذام آرد و سرطان بود و کلف سیاه بیارد مانند اورم

وانبدر همه سرحا بجهد بپدید آرد و چون بیشتر بخورد و سودا

تیرو گرداند ؛ وا زانده نباشد که تخوری و چون دورتر بپزد

بخته خوردی و باد نکار امزاج مختلف بجهت نانکی و کهنی

بموج گهر بود گرم تر و خشک تر بود ؛ وانکه تازه تر بود سرد تر

بیمه بد بنه آرد کمتر و چون خام خورند بود بتو آرد بو خلط بار

قوی غلیظ سودا و انبدر مهم منتجند اورد ؛ و چون باکرویه

و پیوکه بکنند شهوت طعام انگیزد و غذا ایست عجب که

ضرر زود بدید نیاورد الا دیر و محمد بن زکریا همی گوید

لقلقة المها زند ، بطنه المبارک را چند از تلو خوانند نکرا ورت در

و نخیوهیره و فوقین بوه و ما زی معروف بکنند فوهخ خوانند

[illegible] حالینوس [illegible]

کند و از [illegible] اندر معده [illegible] و منفعت [illegible] کند [illegible]

خاصه کی [illegible] معده طلی کنند [illegible]

و دیگر [illegible] کنند و [illegible] و کسی [illegible]

ادویه هم [illegible] بوده و عصاره [illegible]

اندرین علتها [illegible] کرده اند نیز

و کلی و مثانه مشغول جامع بوده و [illegible]

کی [illegible] ساکن کرده اند و هیچ را منفعت کند و او [illegible] اند

درجه دوم معتدل است میان خشکی و تری [illegible]

کند خشک شوند اندر درجه اول و طبیعت [illegible]

و [illegible] ازو [illegible] کند با خلطهای غلیظ لزج و او [illegible]

و [illegible] گرم است اندر درجه دوم [illegible] ایشان اند

و اختلاف [illegible] از [illegible] اند [illegible]

وشهوت طعام ببرد . و تشنگی بنشاند و همه تن علتهای صفراوی را
منفعت کند و چون بکوبند و اندر آب اغاره کنند و آب او بگیرند
سعال را کی از گرمی بود ببرد . و تلخی کی اندر معده بود نیز
وشهوت جماع بنشاند و بوی بد ... از بوی کی بنک جو بیش
سرخ فام باشد کی از سوده تر و تر تر بسیت . از بهر آن منفعت کند
هر ماده را کی بشکم بود همی ... و سود بی قوی بود بر آورد
چون بخورند . و چون بر شکم لا... باشد جو صفرای را کی از
جوی بود منفعت کند و درد چشم را نیز کی از تیزی خاسته بود
و چون با روغن گل بکار برند صداع را کی از گرمای خور بود
ببرد . و همه اماسها را نیز . و هر کی بهره مزاج باشد باید کی
با نعنا و جو جبو و کرفس ... باید **باذروج** باذروج غذایی
ده بسیت ... و معده را زیان دارد ... و ... کوارد ... و در ...
اندر ... ... وم . و ... اندر ... ... را ...

گویند کی گرم و خشک است کی تشنگی گرم و خشک است شکم
ببندد از آن قبض کی اندر جرم مشمش است. و اسهال اطلاق کند از آن
رطوبت غلیظ کی اندر او بیشتر است. او نیز چشم تاری کند و منی بخوشاند
و شهوت ببرد. و لیکن فم معده و دل را منفعت بود. و به مسفوره بویژه
گویند کی اندر او منفعت بیشتر است خورده را. و اما جوز طلا کی
تحلیل کند و نضج افگند. و زهر زنبور را سود دارد. جوز رومی را
بکوبند و بسوده بکنند و بوا او نهند. و جوز بویا کی عطسه باز برد
و آب او با سرکه و کافور در رعاف باز گیرد چون پلیته ای اندر او
نهند. و نفاخ است از قبل رطوبت کی فضلی اندر او بیفتد. و چون
بخایند و اندر تلبس خور افگنند از آنجا کرم ها خیزد. و هوک
ابریانه و را بخورند چون کرده بود و ورا فرنه زیاتش بکنند و از دیده
آگاه نبود. و جوز عصار شورا و طبی افگنند در رعاف باز گیرد
خاصه با کافور. و چربش اندر او نه زنی و پیروزی بر گیرد خیضش

بُوَد : و طبیبان منع کنند کی ازین هر دو چیز انبر شکم [illegible]
باد زحیر بود به باد زحیر بوده تره ی است کرما ببرد [illegible]
لطیفیست :. [illegible] را کی از میوه ی خام بود [illegible] و تر بود
و دل تنگی کی از میوه [illegible] را فرو [illegible] را [illegible] کند
و دهن را صافی :. و بلغم را ببرد و [illegible] را جلا دهد و معده را [illegible]
و جگر را [illegible] هوای [illegible] خویش مفرح خوانند [illegible]
[illegible] را میوه دارد . و [illegible]
بخشاید [illegible] ایشان [illegible] گرم و خشک [illegible]
دوم بود مفرح [illegible] بعضی نقل الیمانیة . نقله الیمانیه
[illegible] و زرد بود [illegible] را منفعت کند [illegible] بود . و شکم
نرم کند . [illegible] ایشان کی از صفرا خیزد [illegible] و تر بیست
اندر درجه دوم [illegible]
گرم تر بیست [illegible] قطونا [illegible] قطونا بهتر [illegible]

اندر زیر آب نشیند. وخاصیتش آنست کی چون بر تن بر نشانند
وجع المفاصل ببرد خورد بادی تریاکی وآنک کی بر کند ور وغن
چل برا اخلاط ببرد. سپله را منفعت کند وچون اندرو همه اما بیرا
خوز برا ونهی وچون بخوری بادی همه تشنگی وبرها وکرمها بکز
ببرد اند وتشنگی بنشاند وامنیز. النمال العابسی لسرده وترست ا ومنش
شقو والمنع کنند اندر علتهای گرم وتبها وچون باده وگرمی
جا بری شکم نرم کنند. وچون بادرو غرد اکنامیزی بر اطری
بنها وانجا اندر روده کی آنی بود بسوزد دارو بو شکم بیند
ازوبه ده دم پیه کسین با جو وقیه جلاب. والعابسین شکم نرم کنم
وجرمش شکم بندد خاصه کی برباز کرده بود وهاو بسوزد
وتوبهش اندر ره درد سینه بیماری ومطبوخ المنت کرما را. وهر بستوی
نرم کنند اندر بهار وانجیر روده کانیه و بریان کرده او بی
استطلاق شکم کی صفرا وی بود ببندد. العابسین قوه

چو ماو تبه کنند و خشکی ازو باز دارد و ماء الشعیر تبغ انه
معده ببرد و اما بسیاری جرم را منفعت کند و خون را صلاح کند
و کرم و فتنه که پس خوردن طعام غی برآرد و افکند و درد ضیق
النفس و خفقان ببرد و قبض آرد و هضم و باشد کی بکشد و بیم
از کی فتنه خورده باشد فریاد شود آب کرم و سپندان و انگبین
و سپست و نو روز و نمک هندی یا اندک کنجد بپزند و بخایند
تیز بریشند پلپل و نمک و جلنجبین تا بخورند و شراب
ضعیف قوی او بپوار از خورده کوچک کودک بصل
بصل بیخ نو نعنع بپخته شامی و نبطی و بستانی و فساد
و پلپل دهد و بیشتر گوید کی همه اجناس گرم
باد انگیزد شهوت طعام بگشاید و تشنگی انگیزد
و درد سر انگیزد و تخم نرم کند و چون بخورد آدرار
البول او کند و بیش انداخت در جه و بیمی چو بری

حرعن

غلیظ و تیز با وی بیشت ؛ جوهری ملیّن جرم و جوهر هیولی گرم
و چون به عسّاری وی تفلش به یکی اندر عصار بشود آید و جوهر
لطیف بماند ؛ و از دو جوهر غلیظ برود ؛ و چون بپزند هم چنین
خورند نفع آن کمتر بود ؛ و بسیو مسیح همی گوید کی جرم مهست ؛
اندر سیم درجه و خشک بیشتر اندر دوم درجه ؛ و اندر وی
رطوبتی فضلی بیشت گرم ؛ و جرمش گرم کنند ؛ و خلطهای غلیظ
لطیف کرده اند ؛ و چو از جرمش فتیله بکنند و زیر بر کنند
دهانهای بواسیر بگشاید ؛ و چون از وی براند و چون طلا کنند
بر موی و ریزد ؛ و خبر برد الثعلب طلا کنند موی بر وباند
ولیکن پیوسته طلا باید کرد ؛ و چون بخورند شهوت بگشاید
و حیض و بول براند و حفظ کنند کرده اند چو عصارۀ تراب را
گرانند در چشم شده باشد ببرد ؛ و تاریکی چشم را کی از خلطهای
غلیظ بود منفعت کند چون در چشم کشند ؛ و اگر بچوشند

و بوی کند عطسه فزاید و گر مردمان بسیار خورند
نه کلبه را سود دارد و چون بپزی باز گشتن
و بخورند سعال کهن ببرد و هر چیزی کارا عوا کی پراو
کند منفعت دهد بیک و رطوبت فضل انجا او بهیت
کی اندر معاه افزاید و باد اندر شکم آفکند و بو هیمان
بلو تر بیفت کی ابر حوبیان و او دانلهم بباز خواهند و کوی
برا بوی زهرها کشد و دیری معده قوی کند و انشا و شهوت
بکشاید و مرج اندر سینه و شیر فضول بود خاییدن و کشند
و بخور از بر و رطل اندر شکم بسی عاده منفعت کند کی دوشت
از جای برفت بود یا رکی بریده افتاده بود یا اسیبی از زدن
شده باشد و هردار کوشت بکشد و خوردن بیرونش اعضا و کری
بمقزایند و خطهای علیظ و الطیف چو دانه و مطبیخ خوذ
علیظ هوا اندر منوا افزاید و شهوت انگیزد و هر چیزی

بد بود و درطوبت عالی بود معده به بفزاید و آب تاختن و غایط
بشوراند و بصل الفار مر ابرص را سود کند و اثر ورم و ثنی چشم
تاریک کند ، و عنصل و بصل الفار و اسقیل و اسقیل این همه یکی
چیزند ، و جالینوس چنین گوید کی اگر کسی این پیاز را از بالای
در خانه بیاویزد اندر آن خانه مار نشود و نه کژدم ، و بصرع
منفعت کند ، و کسی را کی طحال بزرگ شده بود ببزید و ربوی
که هر روز مر او را و بمعال را خوردن بانکبین بخورند سود دارد ، و خوردن
بریان خوردند زیادت منی و ببیشد کند و موی را ... و با نه
بره الثعلب و داء الحیه خوردن بر او طلا کنند ، و گرمست اندر
درجه سیم و خشک اندر درجه دوم بطاشم نظر کی او را
حبة الخضرا گویند ، دو نوع است یکی بطم و دیگر حبة الخضرا
و مهره و گرم و خشک است اندر درجه دوم ، و ترش ترست ، و گرمی
و ... ترست ، او مهره و منفعت کند ... زوا ، و حمض ... شاید

صقر اغاجی
یمشی در

واندر بامزبادف کنند ؛ و اصحاب البحر و رطوبت را منفعت دهد
و روغن لقوه را سود دارد و همه علتهای سرد را ؛ خاصه
طحال ممتنع با لگی اما بسیار نشاید ؛ و حبة الخضرا اشکم بنهد
و درد سر آرد و هر زهری را منفعت کند از زخم گزیدن گاز و ...
چون بر سر کنند موی سپید را رنگ کند و صمغش سینه را نرم کند
و ادرار البول آرد و سپرز را منفعت کند ؛ و نیز ... طلای ... را
بازنگار و قوت ... قوة مصطکی ... ؛ و نامش ...
خوانند بو او را مصطکی نبطی گویند ؛ و او گرم و خشک است
اندر درجه اول کلی را ... موی ... منفعت کند و سینه
گرم اندر قوی ؛ ... بر ... و ... بدان ...
طحال را ... بورق بورق چند گونه است و همه
لونها جوهر و خشک است ... را منفعت کند ...
... و اندر او قبض است و جلا و قوة قابض ... است

بورق

وقوة جلا بسیار هو گرم و خشک بیشتر از جبر درجه دوم نیمست :: و فی
انگیزد :: و طبیعت نرم کرده اند :: و کیوا که فطر خورده باشند
خناق شرا بسیار کرده اند و کشتر برد :: و بیخ غرد زرد و ها بود چون
زهره وا انکسین بخورند :: و شکم نرم کند و باد ها براند :: و از بیش
از کی تب خواهد آمد چون بر قر طلا کند تب را منع کند :: و موضع
منفعت کند چون بر او طلا کنی :: و چون با علک مصطکی بکار برند
دمل را براند :: و رطوبت از چشم ببرد و پاک کند :: و جلا دهد شر
و از همه اندامها و بیخ ببرد :: و چون بخورند تر و خایه شود را
سوده بارد :: و خلطها غلیظ را لطیف کرداند :: و هر بیخ خورده شود
و بدکی غلط کو منه کبر طیبا زکی او را در شکم بماند که داشت
کی فساد معده آرد :: فی الکبریت الاحمر کی فطر خورده بود
کی او را منفعت کند برشم بیضا و شا زروسیا و شاز ...
جانها و اندر میاز دونه ما :: و تخم خیر ... انفوه ...

بلمیری قم

بیمار بود مار ریک و سبوس خرما قیام . و برکشد چون کشیدنیها
درجاها بکار دارند و هر درد زانو ها اما نافع بود که چون ... بود
افتد خلطهای غلیظ را ببرد و از فکندن خون باز دارد ... و ...
از خلط گرد آمده باشد ... که با خویشتن ... خواهد دارد ...
و موی ببرد باید انجا که ... باید چون بسوزند . و بر اطلاء ...
با سرکه و زیت . و خونک را بگشاید ... و ...
و ناسور را ببرد که ... بود . و او ... کرم ...
و لطیف ... صفرا را اسهال کند و شربتی از وی ...
مثقالی از ... خشک بود . ...
... ابیض و ... و شربتی از وی
... بابونج بابونج گرم و خشک است
اندر درجه دوم . و لطیف است و مادّه ها را تحلیل کند
... را ... کند و ... ورمها را

٦



باطل کند و اما سپیدی چشم بگشاید و سپید شود و مغز را
و همه اندامهای عصبانی را ؛ و تب و آنچه از
سود دارد بود با آن عفونت بلغم ببرد و بجوزانند راب
و بشیلند کوه که از شکم فرود آورد بوقت خویش
و بگشاید و ادرار البول آرد و سنگ را اندر گرده
بگرداند و اما بر جگر ببرد جوز بر او طلا کنند و بیز
و عسر کرمیست و خشک با عته ... سختها و ورم کنند
و بادها که اندر اندامها ایستاده بود ببرد و سپید بر
باز کند و اصلاح تر کند ... و ... از وی ... در منفعت
آمد و در وغن بیز دهکی ببرد و لرزه و تشنج را منفعت کند
و بدر بود که اند ... بود سود ... بسیج انگشتها
بیج اند ... کرمیست اندرو ... اندرو رحمه
... و لطیفیست ... اما ... و ... بسیار ...

آید

با موام هم بود بگشاید و طحال و جگر سده ببراند و بادها
معده دارد اگر بخورند وگر بر گاز کله نهند افسنتین
خشک کند و بود و مر کشوده چنانکه کار را ببراند و بود علتهای
اندر و ببرند و چون را شکم و افزارهای نیز ببرد و کند سوده را بیمبور
ببرد و خوی و بکنند سوده را افزها و درد او را بجمر و اما سپید بسته افسون
و پیه از جوز و ... بشاند نیز و شهو ... سوزد مر جوز ... و ور
بود و بکند خشک را بشرت اب جمله بخورد اب پیمد اب با بیمنک دم
بخورند انکبین با پیمک از و بیمنک دم و کرد و بزد ... نیز وی
بیمبود حنی ... بیمبود ضماد و بزد ... و جوز ... کند منفعت را بیمبور
خمیبه ناری و ... چوبند ... فیلوز ... روی ... نیز ... کشوده و دارد
بادها و بگشاید ... و سپید ... کند خشکی بود ... چوبند و او را الا
افزاید ... بود ... و البول ادرار اد ... خاصیت و براند
و ... اصلاح و ... کافیها ... و روغن ... سطح ...

و [illegible] او و جگر و [illegible] شد و معده [illegible] و [illegible] سبب

[illegible] از سببها [illegible] ماند [illegible] ضرورت باشد

و ببعضی طبیبان خبر کرده اند که باید که وی را استعمال نکنند

بضرورت و سبب ضرورت که اندر او خطر عظیم است و این که

[illegible] بوده اند از جمله آن گروه اند که ایشان سودا را براند بی [illegible]

و قولنج [illegible] که از ماه بود و [illegible] عصب [illegible]

افیون [illegible] معجون کنند و [illegible] اضماد

کی سودا دارد [illegible] با مشک [illegible] بر قوام عسل کنند و سودا

و بلغم را بسوده باید و بیمار [illegible] وی را [illegible] با گنده خورد

طبیعت [illegible] شده باشد و [illegible] مفرد [illegible] درم [illegible]

با [illegible] و [illegible] او [illegible] با [illegible]

درم [illegible] و [illegible]

و [illegible] خبر کرده اند که [illegible] قیراط

جیان آوی

کی اندر او خطر و عظیم نیست و خطر شو خورده کرده و بسیار مغز نیند
و برو عز حصو ز معجون کرده و بیرون شود مضر و فتن تحلل نیست و وی را
اصلاح کنند نیست و بعضی شرمیه بود نیست و بعد لیش انبوه ایستالب
بسود اند که و رز رون بیم او وی الحکیم و نیست و بکه و رز نیک ابهلو نیست
و بعضی گویند بعد لیشن بیمرود و رز او ی بجواد منیست و بکه ورز افیمون
و بسیار که و رز نیرود نباد او ره بادا و بد کرم و خشک نیست
اندر درجه اوّل و بوابیه عالی بکه از قبل ضعف معده بود بان جیزه
و جوز راد از بومی بیرا فتد منفعت کند و چون برلما بیها ضماد
کنی بنشاند و نخنه ء وی درد دنداو را سود کنند و فتهای دهن را
بیرد و جیش لطبع نیست تشنج را سود کند و سیده افزارهای شکم
بکشاید و موی سر چرکره و هم را منفعت دارد چون بجوشند و بر وی نهند
و شکر ما زل بود چون آب بجوشند و آوازد را مضمضه کنند درد دندان را
منفعت کند بخشو و موی سر بخود و موی سر چو اجنها را تحلیل کند

یلغون اغاجینه
بکزر بشی قتیرو
کیبی اولور

وخوردن بنفشه باید و عصیده و جلاب کی اورا قند بود بنفشه باید
ومزاج ایشان را کی سخت بود نرم کرداند ؛ وچون با انگبین اندر چشم کشند
آب را افساره و ... بدی ببرد و چون به بینی اندر افکنند مغز را
پاک کند ؛ و صداع کی از سرما بود ببرد ؛ و چون دهان بدو بشوید
... کوفته ... کنند و ... ایشان ... و چون ... قازبا
بعرق بیرون کند ؛ بو کلف و بهق را ببرد ؛ و همه اثرهای کی بر
پوست بود ... ببرد ... کند ؛ و داء الثعلب نیز سود دارد ؛ و طبع
اوی گرم و خشک است اندر درجهٔ دوم بان بار او را
دانه گرم و خشک است اندر درجهٔ سوم ؛ برش و بهق و کلف و بهق
و آثارهای کی بر پوست است ... کند همه را سود کند و چون ...
... طلا کنند ؛ بو ... کرداند
و ... ؛ و ... سخت را ببرد و چون از ... روغن
... اما ... سخت را ... و ... سخت را ...

کنند و اگر نشارا از آن بلۀ ببرند :: و خوز یک مثقال ازو با لسان حسبین
بخورند فی بیمارا رفته را و ابهیال کاندر به قوّت بود و نرود بدار جمت کنند
وانبدر ضماد نفرمی بکار برند نیز وا بدوازده ارد ها یک از بهر انگویش
امیزند منفعت کند این معده وا ورا زدکای ببیند :: و منقو با خو تو کنند
و روغنی یک از دانه بوی کیرند طبیعت نرم کرداند بتو علتها که
اندر جگر و سپرز بود بکشاذ :: جوز با بیوکه ممزوج کنند و بخورند
و روغن ناز اقو چو اسپ با ماحی بر نون بود نرم کرداند و بنشیم از عصبها
بلونه :: و پلیمی وا بسوید کنند جوز ما شیطوح برا وطلا کنند بو تیزا جی
کی ورا انداز بدید ابدا از بسر ما از وا بسود کنند بو طبع او گرم بت
و نرم :: هیبت عصبها والمنفعت دهند و فالج و لقوه را :: و ببد سست
شده ز عصبها بو خاصه فقر بیر ببرد وا بلیسـا ز لهاز
کرم و خشک بیت اندر درجه دوم :: صوع و کیثره را سود کنند
مغصو و نفخ را سود بوند و ورا ببوز بر ما الکند و سرد و از جکو

تبش کند و زهری اندر وی یابی کی بکشد تا و بر آتش نهادی آتش گیرد
و خوردنش نبود ازیشان نیکو بود .. طبعش لطیف است و تحلیل
کند قوی و بیماریهای بلغمی و بیوبسه را بگشاید و سنگ مثانه
خرد کند و کردنی ازیشان نهی شود ازجهة بهمه بزیر بر گیرد
ازیشان کرده د و کبوترا کی خانه النمر خورده باشد یا افیون یا
قطر بیوه کرده چوزا زوی بیم در میسینک با آب جوشیده ۰
اندر وی با خواب خورده و ابو روغن چشم را روشنی بیفزاید و سرمه
از درد ببرد و درد ها شریان بنشاند و چون گرد را بیرون زاید ه ه و
ریشهای کیسه را پاک کند اندر و تمونخ وی نفو پرسرده را سود
دارد بسوییز بوش چیا هبه کی بخورند و از وی شیافی
کنند و اندر رجهای سرده بکار برند و او نرمی کنند و سرده نفرسر
گرم را سود کند و اما بسهای گرم را منفعت دهد چون بر روی
طلا کنند هوا و سوده و خشک کنند اندر آخر درجهء اول

بلادر . بلادر گرم و خشک است اندر آخر درجهٔ سیم
فالج و لقوه و نسیان را و همه علتهای سرد و تر را سود کند
و خوردن سود دارد و سودا و سودای آرد و محرور را زیان کند و اورا
با جوز و بادام خورند و از غایت تیزی بود ناید کرد که باشد که
برسام آرد و مالیخولیا و سودا انگیزد و علاج وی
آن است که از پس وی کدو و روغن گاو و روغن شیره خورند تا
تا سود کند و از روغن گاو نیز بسیار از این چون خورده باشد
دوغ گاو ترش شده و روغن پسته را بوی کند و چیزهای
سرد و تر بسیار آید و لعاب بزر قطونا با گلاب خورند و اهل
و جمله تدبیر وی از کند که تیزی او برد و اندر دو صحه اصیب اسهل
طبع کی وی را زهر بلادر رسیده و سعه و دو بار پیدا آید و نهد
که دو او را از سبب آن کرده و مضرت بلادر آن است که دیوانگی آرد
و خوردن سود دارد و اصلاح وی و افیون سپید و بهتر باشد سیاه تر

وهسکی تر باشد ؛ و شوربای از وی نیم مرده و مهسکست بپزند
بیشتر بمیرد و خشک کیست اندر آخر در رحم اولتها و خون پاک کند
تو بر آید بسود دارد ؛ و بیخ رود دانی را نیز که بسوزند و پرا
و بشوید ؛ و طلای چشم کنند و بصر تیز کند اندر بوم همه
جسته ؛ و مهر طوبت کی اندر ریوطیها او حشم کرده آمده
باشد بر چینند ؛ و ریشهای چشم را در بیش کنند و اثر نشان
ببرد ؛ و عنبر البول را نیز منفعت کند هرچند سوخته
و هم شسته نکی محکم ... (margin: بر آنها ج قبر عبد)
... اندر رحم دوم ؛ ... را قوی کند
خون از ... و طلا کنی با خوری ؛ و ...
برتر ... ایشانی بود اندام خوش کرده اند ؛ و ... طوبی کی اندر
زیر ... باشد بکشند خاصیت ... کی بلغم را
پاک کند ؛ و مضرت ... اصلاح ... است

و بعضی بنفش و سرخ فام بُوَد ؛ و شوربای او وی نفخ دهد و معده را سست کند
بلیلج: بلیلج سرد و خشک است اندر آخر درجه
اول. معده را قوی کرداند و رودگانی را، خاصه معای
مستقیم را و مقعده را. و رطوبت معده بچیند و وی را
دباغت کند. و طبیعت را نرم کرده اند و استرخاء معده
ببرد. هلیلج کابلی: هلیلج کابلی دارویست مسهل
بلغم را ببرد و بواسیر را. و خاصیت وی آنست کی جرم وجه الفرع
از شکم بیرون کند. و او گرم و خشک است اندر درجهٔ دوم
و رطوبتها بچیند و بلغم و سودا را بکند از معده و از مفاصل
بسفایج: بسفایج سیاه باشد ؛ و سرخ و سپید و گرده چون
و این همه سرد و خشک نیست اندر آخر درجه و پسیر و بلیسو
بسبیه بکار برند. و او بواسیر را از بهر آن بلند کی مردم از و
پرهیز کنند. و سیاه و سرخ را بیشتر بکار دارند و مردم کشند

اما لقوه چون ببینی کی ابتدا و صعوبت بسیار بیند اندر علاج
طبیبان ... و رو غروی دره چون مرا سود کنند و همه جنبشها ش
مبتنی اره و بی توان کرده اند و بدین ... کی کوشش انداام
بوده بجمله و چون کرمی بیند مرده بود و جواب ... تن
و اصلاح وی ... بانه ایشی و ... بود کی روشن بود
شوبی او وی ... و چون ... و ... اسهال ...
کی عظیم درد کند ... و ... مانند قوه افیون ...
و ... و ... کنند و چون ... کی از جانبی ... ما ...
برده و چون او را بیرون ... و مضمضه کی ... دندان ... کرمی
بود بنشاند و هر ... را بخورد مبتنی براو ... بود اند انما اش
... کرده و ... از ... و ... و چشم ...
افیون ... و جوز ... علامت ... باید کی ... و ...
ماء ... و ... کند ... ماند ...

دهند و نا بوره چند بار. و اگر وقت تر نه نشود با او و ابر ... کبوره
کی بالا گرفته کی افیون و جوز و ماست بسوزند ازین. بوزیدان
گرمسیر اندر درجه دوم و خشک است اندر درجه اول. و اندر
وی رطوبتی فضلی است. بخار رطوبت اندر مغز زیاد کند و خلط
بسرد بلغمی را سود کند و لطیف گرداند. و عصب را مالیدن کنند
و جوزویه را با جلنجبین خورند نفع بود و وجع المفاصل سود دارد
سود کند. و اگر بر نقرس طلا کنند منفعت کند بیک وی را
بسباسه گرم است و خشک است لطیف. و مانند جوز
بویا است. و لیکن او لطیف تر است. معده و جگر ضعیف را قوی
کند. و گرم و خشک است اندر درجه دوم. بادها را براند
و بوی دهان خوش کند اند و جوز بار و غثیان ... باز افکنی
صداعی کی از سودا بود و بادها و غلیظ الاخنه را ...
بهمن سپید سرخ و سپید هر دو گرم و خشک است اندر درجه

اول بود و اندر او رطوبتی فضلیست کی اندر معده بیفزاید و خفقان
کی از سردی بود ببرد و دل را قوی کند و اندهها [illegible]
بنشاند و او نیز نفاخ است و بدل وی [illegible] قاقله [illegible] بود

بنفسج بنفشه [illegible] بود و او بهتر اسپاهانی
و هرچ خوشبوی تر بود و او سرد و تر است اندر درجهٔ اول و
اندر او حرارتی اندکیست [illegible] تحلیل و [illegible] کند بدان و همه
[illegible] را منفعت کند و از و جوشی [illegible] خیزد و صداع
کی از صفرا بود با آن [illegible] ببرد و سعالی کی از گرمی بود ببرد
و [illegible] بارد [illegible] بر آماسهای گرم نهند بنشاند و اورا
چون بوی کنند خواب آرد و [illegible] نهند [illegible] کی در
چشم بود بنشاند و [illegible] معده [illegible]
کرد اند و [illegible] ذات الجنب را سود دارد و درد کلی
و مثانه را و درد [illegible] را منفعت [illegible]

سود بسیار لطیف جرمی و تباشیر را سود کند و سر را بنشانند
و ریشه رود کابی را منفعت دارد و خوردنش با ناقلی و زیر پای
بمالی خواب آرد . و هر صداعی را کی از گرمی و خشکی بود سود دارد
و کسی را کی بیم سرسام بود یا مالیخولیا بیمی او را باز افکند و بر سر
نهند یا بسرکه منفعت دارد نیک . و بوقراط گوید کی مرد و غی
خو فر ساده کی باشد همه غلطی را کی اندر اندامها بود تحلیل کند . و نفخ
افکند . و چون باد اروی دکر یا در روی از دارو قوت بستانند . و چون
با شیر بگداری بنزد آتش تیر بابد سه هان بهار را عین البقر
خوانند بهوی اما سهای سخت را بگشاند چون از موم و روغن کنند
و قوة او چون قوة کافور است بر مسیس کی اقحوان خوانند سو و او
گرم است اندر درجه دوم . خشک است اندر درجه اول . و بنز
بستان افروز جنسی است از وی و مانند است او است بخاصیه و بقوة
و بفعل بستبوجه سی مردی سرد و خشک است اندر درجه

وچون بسوزند خاکستر وی دندانها را بسود سپید کند

وکاغذ [illegible] ریش مقعده [illegible] را ببرد [illegible] رنج

[illegible] بیرازجد [illegible] واز [illegible] کار بد [illegible] قوی قوی اروی سوخته

وپیو شراب یا [illegible] کی [illegible] و چون [illegible] کنند [illegible]

خاصه کی هم چنان [illegible] فراهم آرد [illegible] تازه [illegible] در امتحانهای

[illegible] بیش [illegible] را [illegible] چون [illegible] انند [illegible] و چون

زهر [illegible] بارجمله [illegible] بسیار [illegible] هیچ [illegible] زهر [illegible] ازکی [illegible] زهر

از [illegible] کی [illegible] جمله زهرها [illegible] یکی از [illegible] اصل [illegible] ای

[illegible] اگر چون [illegible] و [illegible] ماهی و [illegible] و [illegible] چون [illegible]

[illegible] کی [illegible] وبه خوانیست [illegible] کژدم و زنبور [illegible] جواره [illegible] زهر

[illegible] کی از زهرها [illegible] چون زهرهای [illegible] کی نخورند [illegible] بداز

[illegible] بی [illegible] زهرها کی از [illegible] وازجمله [illegible] بی [illegible]

[illegible] کی [illegible] آنست کی بعضی نخورند کی زهرها این وازجمله

حکایت کنند: بسیار از بیماران شود که جگر در وی زهر باشد چون بیش
و ملحها خاصه و ارزد چون نوعها شیکار پنج نوع عیبه و بترین
این نوعها ملطیه است زود کشد تن مردم او را اندر میل ببستن با بند یعنی
مانند: و کمتر از جرعه ای از وی مردم را بکشد: و باشد که بیوسته
بکشد و کودکی را بکشد لابد اندر هوا افکند باز بیاید و هیر گوید
چه بیهوده بود بر گسستن پنج چون آمد: یکی را جهد بی
گوید: و او بیمه بیست برده و رنگ زرد و سپید روده وم را
گفته خوانند بمار خونه مانند: و بیست بیست میانه: و سیم را
بو هم کوبه در درشتی بیست بود باز ده و بیست بیست این بومیانه
و چهارم کلاکوبست دیگر با ملطها زند: و صفت و گوز و صفه
او بیشت: و پنجم ملطیه و سیاه بود از ده بود و بلور و بود و گچ زند
و نعت باشد و مانند و سپید بیمار بود و از وی که وی برا او بود
کلفرا بیو و اندر از کوه خویش انعت: و کمتر از جرعه لی چند از که

لست

چشم اندر او کار کند مردم را بکشد :. و چون بسیار بخورد سود ندارد

عقل وی چون بیشتر بایست و تریاق بهتر ازوی نیست و چون

طبع او را بدانا ناری بکار توانند آورد و نه بهتر بود او چون توانند کرد

تا بار دیگر بار آید :. و اندر بهار و بگذارند مضرتهای را معنی کرده اند

که هم چنان بهار بیشتر که منفعت بازده که مضرتهای او جمله ازوی

بقسط مانند :. و از بتو هر چند خورد او بکشد :. و بهار که کسی که

ملهل خورده نه تریاق بود او سود کند و نه جز تریاق ... از قبل که وی

از ازدود ترکه شد که مرد چشم بر هم زند :. بهتر تریاق افعی کند

و ای بیان که از بر خورده و ... دانا بود و نه ... کند

و ... بکار ... که او را ... چند بکار

... و ... مرد ... بود :. ... و ...

و ... و ... از ... و ... و ...

و ... بود ... هر ... آرد و

بود اسفیوخویشتن لاجرم کرم بسیار و رقیه عنقا .. و نوعی دیگر
باشد اکول امشنبک خوانند و او بتپسیده ماند و دز جوی ازو بکشد
و هر جوی بکشد که کم بود .. و جنسی دیگر هست ابیسوی که ویند شو
و هم اندر سپمار باشد بعود قابوسی ماند .. ازو نبرد آنک باید تا بکشد
و جنسی دیگر ثوبح مانند [illegible] ازو وی که بکشد بمیرد اند [illegible]
و از جنسی که بمار جو [illegible] مانند مانی و نیز بکشند و ابقی [illegible]
که کفشیر میرنک و اندر میان تفاوت نیست و هم کشند جاسوس .. و [illegible]
جمله انسی بی دیو کشند .. و بیداشتی سر بک انجام بباشد
از یک [illegible] را بزباز او زده سپیر جوز ازبیک انجام را بزباز آرد
مزاج بجز به .. و مردم را بکشد و از جوز خر تقیس و هم رازخ
و هر کو قراوی که جوز کبیبی او را جوز [illegible] بسعالی بر وافتد .. و جوز
عریم از جوز تیر همه مر ایشه بسعال .. دیگر بیلعم [illegible] ناینرلیه ی
اندر سپیر بکوبند و [illegible] و شعیر [illegible] بزباز او رد

فیثاغورس و حنین گویند کی زهر خود دو گونه ایست ؛ یکی آنست
کی فعل بکیفیه کند بازکیفیه کی اندرو هست ؛ و دیگر آنست کی
بجوهر و صورة خویش کار کند . و از اول آن باشد کی اعتدال بود
عفن بکند چون زهر جوش بحری ؛ و دیگر آن بود کی بیشتر و گرمی
اندر اوی افکند چون فرفیون ؛ یا آن بود کی سرد گرداند و جمد
برافکند چون افیون ؛ یا آن بود کی جای نفس بربندد چون مرداسنگ
واما آنکی جمله بجوهر خویش کار کند چون بیش ؛ و ملهل
و قرون السنبل و زهرهٔ مار افعی و زهرهٔ پلنگ ؛ و آنکی بدین ماند
و دیگر انواع زهرها آنست کی جمله را او بریک اندامیست پدیدار بی
چنانکی دارنج جمله بکلی برد یا بمثانه ؛ و چون زهر گوش بحری کی
جمله بشش برد ؛ و چون الماس کی بحلق برد ؛ و چون بلادر کی
بمغز برد ؛ و چون ملهل و بیش کی بدل برد ؛ و چون نمک و کوز
ماثل و یبروح کی بمغز برد و بنیاز و حلوه ؛ و چون بوهند درج

وچون افزون بود و اقوا افزون بود هما بروده کی بدنج ورد آمد و چون بسیار بود کی
بود زیاد او مسوا و سبب عاث و چون نیو بوده بپزی کی مزاج
بر کنه و چون کنه و چون مخرو و عصبانی و اندامهای بپرده کانی بر بروده کی
نبو و سبب او و چون جهاد البتا و عصاره و طیبنا و عبرو و چون
بسوخ به بابه و سبب و بزرخ و بپرخ و سیاه و تربد سیاه و سیاه بسوخ و عای
معده و علوم و بر موی بر همه کابن و صهو سیاه و بجار و بسور و سیاه و
بنو کی بیمار بسوخ و خطل و صبر و بنه زرد و چون دو بود جمله
بنه الذو و حلنو و عصر و ذاو چون زدا و بود جمله مستقیم جای معای
وقفه دو فطو نای و بور قطو و بیره الا و بور البو و خانو الب رهفه واراه
کی به شفه شاه و تیمر و شو همه بغفنه و بدو و بازیکر بیره و ماهی و قطو و
چون همه تلبیه بر محقو جمله انک و ... ابنه معده بو جمله با همه این
مزاج بسیار کی بچند و از ... و بیرو آو بتر کشیده و اب بسیار و نیو
بهتر کی واز گشته کار و بیرون آن بکشد اندام بر یک جمله با بیرون بمعده بای

کنه چون اندر تن ماند فعل او و نیز آن کشنده نیست و سلاح منار جوه
وی جز تحلیل مقعده یا بعرق یا بعلاجی که او را بدو برند میوه
و خورده زهر را بیسیند بدانند که زهر چه جنسیست که خورده شده
اگر تلخ تر اوار و بهوراء و تحیر بوده است و خوی برون آمدن دلیل
کند که او زهرهای گرم و نیز تیشنه خون زد نیم و سکی و نیق
کشنده و اگر چنان نماید که بسوی همی برزند و زردی همی برچهره
و خوی بیگ آید و اندر چشم بسوختی بدید همی شود و گرد و تشنگی
همی افزاید دلیل کند که او از زهر بیش کی او را بکوبی همی بکشند
چون فرفیون و کدر بر مرده گوشایید افکنند و سپیدی و سردی
جان دلیل کند که زهر از جمله مخدرات است و اگر چنان بود که
نباشد که قوت مرده بساقط همی شود و عرق سرد همی کند
و از هش بشه همی شود بدان که او از زهرهایست که چون قرض
خفه چو مو مرده میست جمله و نیز این بوده و بعضی زهرهایست

کی بوی بد آید کی چیزها ... هم چنانک بوی افیون و ازان کی خورده
باشد بوی ... شوند یا کمه ازانک بو شوند کی وی ... وی
کرده باشد از بهار جوز و دارچینی و انیسون و جوز بوا زید ... کی
دارد زیره ... باشد کی اندر وی ... بیشتر ... و خورده
جو ... از ... کی اندکی ... ازوی با ... بداند با طعمش
چنانک اجرمی ... اسپیدی خورده باشد خور برآید ازدانه کلو
بداند کی چیست ... هر چنان و ... هم چنان
بشناسد و دوشت ... با ... و
گوشت بداند ... با ... یاد کرده

## ١٣ باب علی حرف التاء

تفاح جمله انواع تفاح ... را بود کی ... خاصه
... شیرین ... او

بیشتر و تقویت معده و دل بیشتر کند و نبید مز خوش کند
و بسبب عصب را از یاز کند و خداوند تموبیرا بشاید. و آن
کی ترش بود تشنگی و هوای بسبب بسیار خورده بود و معده اثر او و
بسیاری کی بند بوده اسیرا وی آید کی جوارش نعنا خورد با جوارش
و د سفورده بوبیر کو بند کی همه انواع تفاح بهود بهتر
و با وی آید کی حرارت و رطوبت بیوند دارد و ترش شیرین
خلطی مغب جلا انکیرد و ترش عصب را زیان کند. و شلغم
بلنجد ه و سنیه م کی جرو هی مردم بزبرد رخت بسبب بودند
و از و سبب هی افتادی و ایشان همی خوردندی و نبید با وی همی
خوردند و جون مستی شدند بخفتند. مادی بیامد وانج ب
نبید ایشان شد بوزهو آنده را نبید کرده. و جون ایشان از مستی
بروز آمدند باز نبید خوردن زیان شدند بهم از شراب و نه انبسه
کیر کی از شراب راجی افتاد بیست و همی خوردند. بیوهم بد انکه

مردم دیدم که ایشان را چنین افتاد : و ایشان میوا و انگور بسیار خوردند
و با خون بسیار بیفکندند ° و ایشان همه را از شراب و میوا منع کردم
نخوردند : آن مردم بیدانه از میان بمردند و ایشان را همی علامت بود
و ایرا از قبل خاصیت کی ایشان را از بسیاری شراب خورده بودند
دفع معده از زهر کرده ° و از یک مرد خورده بود از سبب
بیرون میوا و کار کرده . پس تحقیق شد کی طبع
کی باز میوها بکوشد : خاصه و که خون خشک کنند و وی را
بیماری و مثال طو شقوق بخورند : و بیک وی بلغم باو جواها
قرابادین او بر زیر بکار برند : و چون زیره ملها و اما بیهای کنم
بکار برند چنانکه برالاینه منع کنند از بلغم بیمارا جی انجه از اما بر
کردانید و انبه تقویت فتم معده منبر بکار برند : و رب تفاح
تباشیر و شیر و اضار صفرا ببرد و طبیعت ملینه کند و بهی
صفراوی را از جگر ببرد و جمله معده بتقویت ترنجبین و شربت

کی او را نشاید خورد و مبهم . و از کبر کی مخمور بود خواب او بسیار
نشاید خورد و بیک باشد شوره و همه سببی شهوت طعام بکشاید
و شکم ببندد . و منفعت کبر ابار دارد نوبت
بپیش توت . شکم ببندد و معده قوی کرداند و صفرا
بنشاند کنند . و معده پاک کرداند . و پوست دار شو چون
بپزی ابیشوا استعمال طبیعت کند و حب القرع را از شکم
براند . و عصارهٔ توت و میبه . و رب شوا ما پیرکرم را کی اندر
دهان و حلق بود بنشاند . و چون توت را بخورند وقتی
کی معده پاک بود زود از معده بشود و اندر تن هیچ
خلط بد نیک کند . و چون از پس نار خورند اندر معده
فضلی بد بدار دهد و روند با فساد کرداند . و توت با
شیر بپختند او فتخدیبست . و توت او و توت شکم ببندد
بیکمت و تخته اشرانند کی شکم براند و غذای توت بود

اندک بخسپد و نیز دارو خوردن شود معده و بسوء هضم نزدیک کنند
و هیچ خوردنی بر کوفته که بود زود فساد پذیرد معده
آرد و خاصه چون سپید شود و از برای که طبع معده را او بپرورد بود
نشاید و مرکبی را نشاید که معده اش گرم و خشک بود
و بود خوردنی بمیوه که بود و بجلنجبین و جوارش معده بشکنند
خاصه که ترش و شیرین را شکر با او شود و زیت شیرین خمه را اسود دارد
وانار پر کلو و نیک را منفعت دارد و بوسیدن درخت بود
بشود و خشک است اندر درجه دوم و نیک بود کلو و بشور را
و کلی را مضرت کند و اصلاح جشرا فی منیلیه و شربتی از
غذا را شرح دهیم نرم سپید است قسب طبع نیز
گرم است اندر درجه اول و معتدل است و تر و خشک و تازه اش
گرم و تر است اندر درجه اول است و غذای وی معتدل است
و خون نیک ازو خیزد و چون بسیار خورند کی ... و موما ی

تا بیستانی خورده و زود از معده بشود از قبل جلاء کی اندر وی هست
و از قبل اسطقسات را نرم کند خاصه انک پخته تر باشد
و سعال را نیک بود و شش و سینه و گلی و مثانه را پاک
کند خاصه کی با چیزهای لطیف کنند خوردی چون فونج و صعتر
و جاشا :. و انجیر ماده انگیزی بیشتر خاصه کی نارسیده بود
کی از باد بیشتر انگیزد و دیر تر از معده بشود و انجیر
خشک را باد کمتر بیشتر و بهتر بیشتر :. و قوه جلاء اندر او
بیفشانیش و کسی کی انجیر بسیار خورد شپش بر تنش
و اندر جامه اش بسیار پدید آید و چون انجیر تر بسیار خوری
از پس وی سکنجبین باید خوردن و خشک با جوز مانند
خوردن کی وی با همه زهرها بکوشد :. خاصه کی گوز
و سداب و نمک با او بهم بود :. و چون زبیر و بادروج
بیامیزی و بوی آماس های سخت نهی بگشاید :. و چون

یا آرد گندم بر آماسهای نضج افکند. وجوز الحیو نارسیده
بر ثوثه الانف بکندش. وشیره درخت انجیر وعصاره برگش
ازیره و بکی بر مسوره خهای کی اندر رقم مقعده بود برنهی بکشاید
واذخ را بکند کی وارتو خوانند گروهی، وطبیعت نرم گرداند
وبوسیت را ریش بکند. واو جلای عظیم کند وسده جگر
بکشاید واز طحال ومثانه، وادرار البول ارد. وجنار کی بوحنا
جدایت کرده نیست از جالینوس کی انجیر خشک گرم نیست اندر
درجه دوم. ومعنی لیست میان خشکی وتری. وانجیر تر گرم
ونرم نیست اندر درجه اول. وبعضی حکمای یونانیان گویند
کی گرم ونرمست اندر درجه دوم ثمر ثمر
غلیظ نیست. وغذاش بسیار نیست. وچون بسیار خوری تب را
فربه کند واندر خون بیفزاید واندر رمی. وبلغم تولد کی
ضبر او بازه ارد با بادام مغز وخشخاش بازه ارد. وازبسیر خطب

بسکنگبین خورند و او سده آرد و کالبوی و صداع و تب
و مغص و خرما سپید اندر درجهٔ دوم تر است اندر درجه
اول و طبیعت نرم دارد و خرما یه رطب کم تر کی خوارند خرما
دنبه انهار ابر بار آرند و بود نبه از بهر کنند و بعضی نیز خرما هما
هبرو زبود و ابیر اوی آنک زرد تر بود و بهرحال هیه تر بتر
و باید کی ازپس اوی نار ترش و شبو نیز خورند یا سکنگبین
و شکر یا سرکه و ماورد یا سماق اندر وی کرده و اما
جماز و طلع و غذا اندک دهد و سرد و سود و هرچ ازو تازه تر
قبض اندر وی کمتر و مزاج وی نیز تر و غذا اش میانه تر بود
وانک قابض بود از و خشک بود و دیرگوار و غذاش غلیظ
شکم ببندد و صفرا بنشاند و جوش خون بنشاند از بهر
از خون را کی از بر هم برافتد منفعت کند و اندر معده دیر
بماند و غذایی اندک دارد و بلح سرد و خشک است

اندر درجهٔ دوم معده را با غثیان دهد و بشوید و درستی
نماید و بیشینه را اندر بوده بود در معده ببرهاند و هم سعال و وی
اندر کبد و امعا سده کند و خوار دشتی بار حیم بود خوار اسفرش
بیفشاری و اندر دستی حکایتی و ابوالیکه کنند کی نار ... بشد
و خوارنجنه بود و ... کرده وی را ... کوبند و اندازو
شیر تر بوده معتدل باشد اندر او حرمی اندر کی بود و بسیار
عصفور ... و اندر ... او ... بود و صداع
انکبره(؟) **تمر الهندی** و تمر الهندی و اطبع خوز طبع الو
ترش بود لیکن لطیف‌تر است و او سرد و خشک است اندر درجهٔ
دوم و امعا و لیّنست و استخوان و د ... و او خوارنده و صفرا
بشکند و قی را منع کند و طبیعت را نرم کرداند و تشنگی
بنشاند و از تبهای صفراوی و خون تیز ... و ... و سینه
را بد باشد ... **ترنجبین** ... اندر ... کرم ...

کُنَد و طبیعت را نرم کرداند و سعال را بنشاند و مزج
اندر سینه و شُش را باعتدال کُنَد و مثانه را جلا دهد و نیز
ادرار البَوْل آرَد و قی را یاوری دهد و قولنج بگشاید و
طبعش فرو هشتن بیشتر خشک؛ و او گرم و نرم است اندر درجهٔ
دُوم شیر برنج نو بود برنج سه هستیست بسرخ و زرده
و سپید، و اندر باه بیفزاید، و خلطهای غلیظ را بجلو
برانگیزد، جو را اندر لعوق کنند، و باید کی اندر آب اغار کنند تخمه
بسوار آنجا بر کپونند و یا آب رکنند، یا اندر صره‌ای کنند و اندر میان
آرد نهند و از آرد را برنار کنند، از پیش آن کی باد از رودهای لعوق
بیا مویند، و هم چنان اماسهای را کی اندر بزرگ شکم باشد منفعت
کُنَد، و نیمی را کی اندر بشنار بود و اندر جاییها و سو طانی کی
ریش شود جوز بادر و انگبین بیشتر شود و مکاربرید و بهتر شکر زرده
باشد، و او گرم است اندر درجهٔ دوم تر است اندر درجهٔ اول

اندر منی بیفزاید. و تن را قوی گرداند و فربه کند. ترمس
ترمس گرم و خشک است اندر آخر درجهٔ اول. کرم بکشد
چون بشوکه بخورند. و طبیخ او بهق و برص را نیک بود. و اثر حبوب
و بپخته را لی اندر بپزند بوی کند. و حفص و جرب را ببرد. و چون بخورند
بکشاید خاصه که با سکنجبین و ملیل بود
بهده بجو و بسوزی
وا درار البول و حیض آرد. و فرزند را از شکم بیرون آورد
بور با مر و انچه زیر سر بیرون آرد. و خناز یر را بکشاید. و چراحت
شفته را چون بسوزد و نهی بعد از آنک با سرکه و انگبین بیامیزی
بکشاید. و عرق النسا را سود دارد چون خرده بکوبی و اندر
انگبین بسرشی و بر وی طلا کنی. و خاصیتش کرم کشتن است
اندر شکم. و مضرتش معده را بود. و مصلحش سوخس بود
تازه. و شربتش از وی بیستکی است. تلبیک تنبول را
برکه ... چون ماند. و پاره اقر باشد و تیز بود ... و بدل وی

ورق یابس درج بود و او بکوبد سخت تجفیف کند و قی
معده قوی کند چون بخایند و نیکو کند چشم را و لب را سرخ کند
چون بخورند و ... کند و دا الثعلب را موی برویاند و او گرم است
وخشک اندر آخر درجهٔ دوم قوی. توتیا: توتیا از
گونه گونه است و بهترین ... سپید ... سبز زنگاری ...
خراسانی پس کرمانی و این همه معدنی است و همه سرد و خشک
ریشهای سرطانی را سود کند و هر ریشی ... را ...
کرده اند بی سوزنده ... و ریش چشم را منفعت کند و ریش مقعده
و مذاکیر و عانه و توتیای کشته ... و چشم را قوی کرده اند و بصر
نیکو کند و افزایش دهد ... و دمعه ... و تا ... یکی از چشم
بود. توبال: توبال ... را منفعت ... گفته اند با نحاس
اند ... [illegible] ... و یکی چون
گل ... بود سخت مانند صابون ... و او ... بود نیز

ومناصفتر آنیست کی چون بسوزانی چشم نهند خاویشتر اند رحمتیم افکنند
وطعمتر چون طعم نوشادر بیشتر. واو جنسی ایست از اجناس بورق
وبعضی بیشتر از بود کی اندر او سوراخهای خرد خرد بود همچنانک اندر
بوره ی کرمانی. ونوعی دیگر از وی چون نبات و طباشیری بود. وبلو
طعمتر باشد و دو زند. واورا ازینجا ربیارند. سفید مو جستر ربا
منفعت دارد. وفعلش چون فعل انوتیا است. ویمو لقو کوا بد
جبیر کو بیجکی ووجنیبی ایست از اجناس نوتیا [illegible] نوبد
دارو شیر بعنفت. ایشهال بلغم غلیظ کند وفالج ولقوه
وتربیرود نغو بیرا منفعت دهد وبیشتر شو مساز باغافت بود جمع
بدبدا اورده از مرد وصناد. وتربد را کی برکا زنبوره با روغن
بادام بر او بید انقد تا ضرر او ی وی کنند واسهال از بیرقوق
واصلاح تربد نیم درهم بسنگ او بت سلیست. وچون بکوبند نقو
یعنی نرم ببا بند کرده الا [illegible] مشها [illegible] نه چون

مطبوخی که از زمار خرد نباید کوفت؛ و شربتی از وی از یک
درم تا دو درم هست واو گرم و خشک هست اندر درجهٔ سیم
و شربتی از وی اندر مطبوخ از درمسنگی تا پنج درمسنگ هست
و بهابرا کونه که صمغ ترنجد بعضی او ترنجبین است؛ او از قبل که او را
اصلاح بکار نباید و شربتی از وی از وزن دانگی تا نیم درم هست تا
هفت درسنگ؛ و فالج و لقوه و نقرس را منفعت کند و او گرم
و خشک هست اندر آخر درجهٔ سیم؛ و جالینوس گوید که وی
اسهال بلغم کند برفق و بعضی بیشنومان یاد افتیمون امثلیر
نه سخت باریک و نه سخت سطبر؛ و صمغ بیرون آورده و سپید
میان؛ و چون بروی بشکنی بمالی زود خرد شود؛ و چون بچوی اندر
وی بنوی یابی؛ و زبان بگزد؛ و کهن شده نیک نباشد؛ و کهن را
علامت آن بود که بسیار سبوس را چها اندر او بیدا آید؛ و هر
ترنجی که بوی صفت بود که گفتیم بهتر همه ترنجها بود و وی

وایسه الفرفوی نیز بود . وانک بصمغ ابرمانند اندر روی خشبو
بود . و چون خواهی کی با معجونی بیامیزی باید کی نخست خرد
کنی و بیزی . و چون خواهی کی اندر مطبوخی با اندر داروی مسهل
کنی نخست خرد نباید کرد . و شربت او از منعالی تا دو درم بستانند
بود . و چون اندر مطبوخ بود از ده درم بستانند تا بیست سایند
و خاصیت او آنست کی بلغم و سودا را پاک کند . و مضرت او
روده را بپیچد . و اصلاحش با کتیرا است چون مضرت بدید کرد

## باب علی حرف الثاء

ثوم . ثوم داروییست کی وی بخورد نیسی را نگاه دارد
از آنک اندر روی قوتی هست کی گشاید و تحلیل کنیست . و او غذا
و داروییست بسیار منفعت . و بتر خو بیشتر بود کی بیست
کی هر از چیزی کی تریاق نزدیکی کی فا رود خواهد تر از خبر ا

منفعت کند بیشتر بیماران را منفعت کند . و سپیده شیر را
اسقوردیون کوبند و وی اندر مخلطها بکار آید . و بیشتر
بد بوند و نیز اندر میشوند . و نباید بوند . نیز هیچ زهر مار را اندر
قبل وی بیمار بوذ بشب از هر زهری فائده . و مار از وی بگریزد
و هیچ مطبخ را از وی خالی نباید داشت . و هیچ خوردنی را از وی
بی بوی نباید داشت . و از وی تفوذ نباید کرد زاد بهوا ناخوش
بود پس جمله بخوانند رسیدن کی از زیان زهر مار از وی کرم
بنوسند و از زیان بسیار بنوسند . و همه علتهای سرد را سود
کند . چون فالج و لقوه . و چون زیر یاز کنند و بد بدان اندر مالند
درد بنه از بنشانند . و از وی ندانی که خوردن بود بعنوان کنند
چون درد نشان از سردی بود یا از بادی بود داء الثعلب را موی برآرد
چون از رطوبت بود . و کرم و حب القرع را از شکم بیرون
و شکم را نرم دارد و باد سلیس اند . و ادرار البول آورد

وحرارت عضوها را قوی کند و گوارش کند و کسی که شکمش
بسته بود نباید که خورد و کسی که اندر سینه‌ش درد بود دارد
و پشتش ضعیف باشد زود بخورد نباید که خورد سپرز و عنزه
و گوشت فربه کند و بسیار خفته بود و بصر چشم روشن را ضعیف
گرداند و بصر چشم ضعیف را قوی کند. از قبل آن که او را حرارت
قوی است و رطوبت اندک. چون اسفرمغه بر او دار کند او بخاری
برخیزد و مغز را پر کند بسیار از آن خاصه برخیزد که گرم
شود و این بخار اندر رگهای مغز شود و اندر آن از عصبهای مجوف
که چشم پیوند دارد که ماده نور بصر بدان آرد و عصب مجوف
چشم هم گشاده بسیار از روح نوری را که بصر بدان بود صافی
گرداند بسیار کو بسیاری ببرد از قبل آن بود کی رطوبت جلیدی و به
خشک شده باشد و این آلت بصر سست شده بسیار او را باز کند
کی خشکی او را بیفزاید و هم چنین بطلیموس و اندر به تپه کی مسو

اندر پشت محرور و از خشکی کرده اند و اندر پشت سردی ها و از
بفزاید از قبل آنک پی و منی را لزوم کند و بجنباند : پس اندر پشت
گرمی دار از منی سخت بسته و غلیظ باشد چون گرمی بپیوندد او کار
کند خشک شود و اما اندر تن سردی دار از چون گرمابه و
رسیده مادّه بیشتر کرد و بفزاید : و شهوت جماع را بجنباند
و نشستنی که از سبب بلغم مالح بود اندر معده یا اندر شش گرم
آمده باشد از قبل آنک از بلغم را از جای پاک کند و فایدت بس
تشنگی باشد : و او گرم و خشک است اندر آخر درجهٔ سیم
و بنزدیک بعضی حکیمان روم و یونانیان گرم و خشک است اندر
اول درجهٔ چهارم و هیچ داروی نیست اصلاً گرم و سرد تر
و خشک که وی اندر آخر درجهٔ چهارم بود یا اندر اوّل درجهٔ چهارم
الا که او مهلک و مفسد بود مگر بسببی که او مصلح بیند و از
معجونی که از سپیو کنند سود کند همه علتهای سرد را چون

البول و ... و ریگ بشکند و حیض براند و خورده ودلی را گرم کند و ...
و درد ... بگشاید شونیز ... زهر ... زهرها اثری را ... اسود داردش و حب الشونیز
[illegible] گوید که ... بعادت کند که ... ورد ... [illegible] اومز
[illegible] خورده از این بود که ... ازهر ... بتواند داد
از ... او ... کند ... و ... کی را ... بیم
باشد ازانک زهر ... دارو ... [illegible] از بن ازیرا کی
... زهرها ازو باز دارد ... اروی ... [illegible] بود
... ولطیف ... و ... گشایدست
... البول و حیض براند و حیض را که ازهم ... بود منفعت کند
و ... عظیم ... افواه اوره ... شونیز ... را اسود دارد
... زهرها ... واین همه علتها ... را که یاد کرده ام
... ثعلب اندر ثعلب جالینوس گوید که دلکو
... روباه را ... بیند ... کشته و اندر لوی ... و ...

ده آبی که پیشتر از آن یکی وی را اندر او نمک بسیار جوشیده بود و هفته
بپزا او را اندر او آب نمک و همی پزی تا از هم بشود نیز از آب اندر جای
کنی تا بیمار اندر وی نشیند دو ساعت و بیرون آید از وی و بلکه
دیگر باره گرم کنند و باز هم اندر او نشیند دو ساعت چو هم
برین عادت سه روز چنین همی کند بامداد و شبانگاه بروغن دو
بادام تلخ بمالد و ساعتی اندر آب باشد این بیمار و سه روز از
اول ماه و سه روز اندر میانه ماه و سه روز اندر آخر ماه
اندامهای سست شده را از فالج یا رعشه یا خدر منفعتی کند
عظیم و خاصه خداوند نقرس سرد را که وی را بود به سه کتف
چند روز و باشد کی تا زنده بود آن نقرس را نبیند الا که نه
نه بلوری بلبلی کبوتر و کبوتر و با هم راه حنان بریزند ... از
بر مقعد و کشتا بها جذابه تحلیل کند تحلیلی قوی و اگر مسهل
و ... [illegible] ... الطبیعت و فاسد

نزلها را [illegible] بود ∴ و جوانبهای تازه بهم آرد [illegible]
خایه خورد کند چون بپزند و آب وی بخورند ∴ و ادرار البول آرد
و [illegible] بود و خشک است اندر درجهٔ اول ∴ و اندر او اندی یکی
رطوبتست ثقل ثقل چون ثقل شراب بود یا
سرکه یا [illegible] یا روغن یا نفط ∴ و هر یکی را منافع با جنس خویش
گفته اند بنام اندر جوهر یکی مختصر ان شاء الله

۲۴۰

## علی حرف الجیم

جاورس [illegible] سرد و خشک است اندر درجهٔ اول طبعت
ببندد و ادرار البول آرد ∴ و معده را سود کند چون کوفته بر او
نهند و همه عضوها را [illegible] خواهند که خشک کنند [illegible]
بود و [illegible] غذای او الزق بود که بشیر بپزند و روغن
ادام اندر او کنند یا روغن شیره [illegible] بماه و روغن بسیار

بیفزاید تری و رطوبت سبب خشکی وی را معتدل کرده است : و گاورس
بر سه گونه است یکی چونه دخن است : و وی اسپهال سختتر ببندد
و از خونی کی از جگر گاورس بر خیزد نه مجموع خونی باشد و هر دو
دیر گوارند . و گاورس بهتر از دخن است بهمه حال و خوشتر
بلونه و جنار فا بیون تلیسست کی دخن و غذا قوی ملیستر بیست : ولیکن
هر دو را اندر آنانید کی با جو پشت بسیار خورند و با شیر و اما
آنچ کی ازو کنند غذای وی اندکست و سدد بیند : و شکم
ببندد : و ادرار البول از دخن بعد از گاورس کمیست
و قبض ازو بیشتر دارد : و غذای گاورس از نان کمیست و جون بو حنیز
گوید کی یک رطل گاورس را بده رطل آب بپزند تختی بود و فولو طبیر
گوید کی گاورس باید کی بپزند بعد از کی بجوشد و آب
اندر اغارند و صافی کرده اند یکی از کوه د بسیست و بپزند
دیر گوارتر بود و شکم کمتر ببندد : و ماش بیدجو گویند

كاو برنبه جنانكه بينند و ببرد بتراند ريجه و اول سعه قوتش
باشد قوة كه بر جهند و ليكن عضل وحريح ازان روى بشتر بپيند
و بو جنا كوبه بكى جون بشير بلوبد تو بيان نشاله كومه بار و عز
ادام عذاى و فرد محمود و خشكى و دن كم شود بواو خوردكى
او حيرد بد بپند و دفع مضر قشر جو جوى بسيار شايد كرد
اثير و بعنى بسيار زيد تر بود و خون كرم بكشد و بوحوى
و ادام بعنى خشك بكنند و تحليل كنند بى تشر و طبيعت
خاصيه بكنند و جصر و عصر البول بد بد اذد و اصلاح وى
ترجح بر كوفته بپند — جلبا — ز جلباز همه چنانكه بپيند بكى
كه بنه بو خاصيت او آنست كى جون بسيار خورند جون باد
ذكر برو ز ارد و جون زارد كه بينه مالا نكسبين بسود
و خورند باد بجهد بلبرو ز اقلند ز ساقه هاى غليظ را بكى
ابد بسيه كرد امد بود و بو حكر سه ملا مهد و سه د مها

بگشاید و بهق و برص و نمش را سود کند چون طلا کنند
و حلبا را خلط بند و سود دارد و نبید او و دیگر و چشم را نافع کند
و سپرز را صلب کرده باشد و عصب را نیز داروست و چون بپزد از وی
خیزد بد بود. و گوشت برویاند اندر و خوار خیزد و او بشوید
و خشک اند در درجه دوم :. و گرمست گرم و خشکست اندر
آخر درجه اول و حلبا را بلیغ و بیخ حلبه خوانند و تو باذرنجان
حلول و خراسان در کوهی ملک خوانند چیزی
جزر را اصطالینوس گویند گرم و نرمست اندر درجه اول و باد
انگیزد و باه انگیزد :. و ادرار البول و حیض آرد و مجاری
بگشاید خاصه تخم وی و در جوار بینی و چون بپزند بکوبند
و بر اثر ضربه طعنه سود کند و ... و استسقا را
گویند او قوی تر بهتر باه انگیزد و ... افزون کند
و سعال را که از خشکی بود بنشاند و او گرمست اندر

درجهٔ سیوم و تری ویست اندر درجهٔ دوم، و تخم او را دو قو
کوبند شهوة جماع انگیزد، و منی را بسیار کند و نقرس ارد
واصل اجقر ان ابیسقو سپید، و بهتر ان بود کی تر بود. و ازو
تیزی دو چند تیزی سپندان کیست. و دو فواید دارد ادرار البول ارد و سپید
اندر خایه خورد کی نه دهد هر چیز که خورند. با مسایند و ماب بار خورند
الکمیو سپرهٔ نشنید و خورند و او بیدار کشاید. و اب راب
سیفو ارد. و ما ننده ورنا خواه باشد و لیکن او کهتر
واندر او تلخی و تیزی نیست. و باه انگیزد و نقرس را ارد سایغ
وکرم و خشک نیست اندر درجهٔ دوم. جگر را پاک کند و رگها
و شش را بکشاید، و سینه را از فضل بلغمی پاک کند، و از ار سعالی
کی از فضل بلغمی بود بر ماند. جـــــــو ر جوز گرم نیست جوز
اندر درجهٔ دوم و خشک نیست اندر درجهٔ اول. و اندر او
رطوبتی غریب نیست و جوز کی هنوز تر بود از رطوبت ازو بشود

و چون جوز را با سپیداب و انجیر و نمک بخورند برابر زهرها
کند و چون با پیاز بکوبند و نمک بر گاز کلب الکلب نهند
یا بر جای گزیدن مردم نهند سود کند و چون او را باز کرده طبیعت ببندد
و معده بشخاند و عصارۀ تر چنان بود که را سود دارد و
اما سپعای دهان را نیز. و اندر معده بسیار زود گوارد
و اندر معده گرم مستحیل گردد و بادخانی بود و صفرا
از آنجا خیزد و بو چنان که بعد وی بر گوارش معده را
ورود ... را زیان کند و صداع انگیزد و آبله دهان
و زبان بساورد و چون تر جوز با مری و ... بخورند صنوبر
کم ... گرم ... از ... بشود جوز هر ... و اندر
او خبر ... و روغن لطیف ... فالج و لقوه
و ... را سود کند و چون ... و ... بوزد
... اندر

باب لا و گفتن اندر یرقان [illegible] جگر [illegible] بازرا

که بسیار اندر بار گیرد و طبیعت بنهد و بهره [illegible]

و خشک اندر ده برجه دوم چون جگر [illegible] دم چون [illegible]

همی ایمن از دل و طعم او از طعم کراما طعم کند [illegible]

[illegible] کنند و اندر بیاه [illegible] و بهره و قرابت اندر ده برجه

اول جگر جگر چون گرمی بسیار اندر ده برجه سیم

خشک اندر ده برجه دوم و اندر وی اندر [illegible]

[illegible] کنند باه را بجنباند خاصه [illegible] اندر [illegible]

[illegible] کی از جراحت و کلف و [illegible] موضع آن

[illegible] گوار [illegible] و [illegible] و [illegible] گوار انگبین

[illegible] گوار [illegible] و گر [illegible] بسیار طلا کنند

[illegible] اندر آغاز [illegible] چون [illegible] انگبین و [illegible]

[illegible] بول و غائط [illegible] اندر و [illegible]

اعجمی الجیره [illegible]

ترجمه [illegible]
دیاری [illegible]
[illegible]

و چون بیشترک بویا خورند آن زردی که بویا خوردند آمد ببرد

جوز بوّا جوز بوّا گرم و خشک است اندر درجهٔ

سیم و شکم ببندد و علتهای جگر و سپرز و معده را

نیرو دهد و بوی دهان خوش کند و نمش را ببرد و عسر

البول را منفعت کند و اندر کارها بسیار بکار آید نیز

جوز ماثل جوز ماثل سرد است اندر اول درجهٔ

چهارم خشک است اندر درجهٔ سیم و مخدر است که

گوشت ببر افکند و مغز را بد بود و دل را و منفعت کردن

آورد و قی و از وی بر هیونانه کرده زنان توانی و بیکار نبود

که اگر از وی یک مثقال بخورند بکشد و جالیوس

بدید آرد و خواب بر مردم افکند از خوردن او و چشمها سرخ

گرداند و باشد که چشم بر نقعر باز افکند و خشک شود

و زبانش بیندد و رنگ ناخنها بگردد [illegible]

هندستان جوزی

تأمله

همی بوذ ؛ و چون بوذ یکی مرد بالشکر تشنه شوذ و اورا [illegible]

و ناصبوری علامتی از وی خواهست ؛ بیمار باید [illegible]

[illegible] با شکم و اکثیر و شهبت [illegible] ؛ و [illegible] و باشذ

و [illegible] همه و دو عوذ کی بیمار که [illegible] بوذ ؛

[illegible] و بیم بوذ [illegible] که کشته و او را [illegible]

[illegible] از جنس [illegible] و خواب بماند تنها ؛ چیزی

از [illegible] و [illegible] او را [illegible] و چند [illegible]

و [illegible] با اکثیر [illegible] ؛ و [illegible]

[illegible] انده را و [illegible] و طعام و بیماری [illegible]

و از [illegible] و [illegible] و [illegible]

اندازه [illegible] و [illegible] همه [illegible]

٨ [illegible] و چند [illegible] تا [illegible]

[illegible] و [illegible] اندر [illegible]

دُوُم رطوبت و بلغم را البتّه بیارد و مانند خربق سپید بیفت
بقوّت حسا و سستر جاوشیر گرم ست اندر درجهٔ سیم
خُشک اندر درجهٔ دوم ∴ دردهای رحم ببرد و اوجاع سپرز و نفخ
و سحج ببرد و قولنج بسود بگشاید ∴ و اسهال خام کند
و نقرس و عرق النسا و درد زه خون بسته ببرد و باد معده نیز
و عصبها را پاک کند ∴ و نیز جگر و سپرز و سینه را
و ادرار البول و حیض آرد و کودک مُرده را از شکم بیرون آرد
وزه را زهر هبیز ∴ و بیماری اهوازی سود دارد که از خلط
غلیظ لزج افتاده بود ∴ و فعل او فعل الشقیسه و سکبینج
بقلیت جعده ∴ بدل جعده کرم دانیوزا و وردن
و ادرار بول و حیض کند بزهم و زرا و پوست نار ترش
و جهار دانک از وزن او پوست جوز بستانند و جعده گرم ست
و خشک اندر درجهٔ دوم ∴ اندر افزارهای شکم سده بگشاید

بار ... به
ور ... بکدم
درار

وکیموسهای غلیظ را لطیف کند و از تبهای دیرینه بغیزی
و ... باد را نیز تولد و بیفزاید و زهر عقرب را سوده کند
سوزد و ... یا روغن بانبید بخورند و جراحتهای عظیم بهم آرد
و ز خشک کرده و سوده بر آنجا افشانند ... وضباع
... و اسفیدفا و یرقان را سود کند و ... [?] — الفی چجلی
الترنج را ببوید جرمازج جرمازج میوه و طرفا است
وطرفا سپیددار بود و خوش بود کرده اید اندر باب — نار چجلی
طا جلنار جلنار میوه ... نیست و گویند میوه
درخت نار نیست و ... گفته اید
حنطیانا حنطیانا اصل حنظل رومی است و — قرغه دواکی گوکی
منفعت وی اندر باب ... گفته اید جوز جندم [?] — گرنج
گونه ما طلی ... سوده و ... [illegible]
[illegible]

الا ابنه وچون بر استخوان شکسته طلا کنند و بر سوخته و
آتش سوخته کنند ولیکن بر شکسته هم چنین نهاذ باید و بر سوخته
با سپیذه خایه. وچون باز گیرذ وچون بسایند با خل
ازمی و عدس و عصاره هیوفقسطیدا سرو با سموذج
نرم کنند. و با سرکه بر پیشانی مالند رعاف باز گیرذ
وچون با کرده اسپیا بیامیزند و موی خرگوش اندرا وی افکنند
و بسپیذه خایه فراز کنند. و بر سپر زکی نهند کی سپر را نشتر
بریده بوذ خون شریان باز گیرذ حسنه ببرد بسیار جهد بید بیشتر
گرم و خشک است اندر درجه سیم. لطیف است و تحلیل کند
سوذ کند چیزهای را که از سبب خلطهای بلغمی لزج خیزد
و گرمی قوی کند بر وجهی که خوانی هر روز بنگاه بر خوانی
بتروره باد های غلیظ را سوذ کند اندر روذ کانی
ولقوه و سپاسیه را نیز سوذ کند و معده و رحم سرد را

وچیز آرد جو با آب بوده نه بخور بنجه و کوه که نموده بنا
و زعفران و ابیرون کشته و هم چنین کنند جو و بر شوده را آتش
افکنی و بغدادی او را بوی کنی و در عشه و فوا و ار نار کوار امثلا
بوده بسوده کنند جو با آب اند بسوز بخوری و جو بار رو عنز
با بسیتو با مبوی و بر شکم طلا کنی باد ها را بسوده کنند و کنو
بیو قصب با اقلی عنبر البول و الامشابه و بعلوق و مسکنست
چهارم انکه از و دُنشر جو از سپید بوم هو از سبیوم
هشیمه از با بمبیره درم و خشک بیست اندر درجه دوم
چلتهای غلیظ سوده را بسوده کنند و باد های رُوده کالی
و در جرو بمعده را منفعت دهد و صرع و علتهای الصبیان را
بپرهیز ابیتوی با اقلی و بعضی طبیبان گویند جو از سبیوم
بگاه دانه ابهن جوهرت افونه گفت افرنجکوست
اندر درجه دوم خشک اندر اول نه زهر هوام را سود

کند و همه علتهای سرد را چون فالج و لقوه و جنب الفرج و کزاز را
ببرد و رادع و شکم نرم کند و ادرار البول آورد و باه هلیلزانه
و اندر باه بیفزاید و اندر بسیار معاجین بکار شود خاصه اندر
کابدنج حب هلیلج بلیلج کبر و خشک بیش اندر
درجه دوم فرارد بقوتی بیک: و مفلوج را جوزبند از فی کند
بود دارد و فعلش قریب فعل خربق سپید و طبیعت شربتی از و
یک درم سنگ سپید و باشد کی بپختی فی بکشد کی انجیر
نبرد فی را و اما هالک کند نیز و شربتی از و دو دانگ سپید با انجیر
و قیه انگبین و باشد کی جناز فی انگبین کی از وی بیرون کنند
ربیع خنا و باز کند و بمر بود کی موج اند و شکم بود ببرد زانه
و باشد کی فی بلنعد و مسقو کرده او را جنانک از عظمی
از سختی بیشنیده شود و بی هیچ متوانیز کرده و عرق
سپرده همه از جه و کبر فرونانه شونر بیمنع بکشد و باشد کی

مشوش کرده او فی دراز مدّه بدید آرد همانک تشنج یبوسی آرد
از یبوست تشنّج کی بر اندام افتد. پس اگر عرض او پدید آید
باید کی او را حقنه کنند بشحم حنظل و نوره تا اخلاط را بکشاند
و چون بدان باشد کی سفر کرده بود بی فایده سیاه و اب گرم
بایدش داد تا فی الحال بنشیند چند بار. والا زیر او سبک کرده
بپوش علاج هیضه با او بکنند. و گر این سهم عرض پدید آید
شیر ده هند شوربا و عوض از سپید کنند. و کرد و بستن شوربا آلبه
بر و غرد گرم. و سیاه و داد و باد و هم حلق. و شراب با مزاج
بده هند تو. و چون بهتر شود آید بحوض نشانند تو. چون بر و بر
کی اند را او اب و روغن بود نه سخت گرم. و بیک بمالند از جای
نه و کی اضطراب تشنج از و هی خیزد تا با خبر انجام. و ذکر معالجهاء
تشنج بجاد بر بند ... جشم بوح دانه ی
باشد سیاه تر آق. نه گرم کی بهر دو نه سخت مانند عجه بر

جشم زن

لیکن از وی تنک‌تر و از وی بزرگ‌تر بود باشد کی چون پنبه باشد
سپید بود. و اندر علتهای چشم بکار آید آنک از علتهای
سرد غلیظ خیزد و از انتفاخ. و او را بپارسی چاکشو گویند
و حشیش نیز و چشمیزه و بیشم و چشم. و او گرم و خشک است اندر
درجهٔ اول. جـــــراده جراد را بپارسی ملخ گویند
و او گرم و خشک است. زخم کژدم را سود کند چون خشک
کرده بخورند. و چون بسوزند بول بسته و عسر البول را
سود دارد. خاصه بول بستن زنان را. جـــــلد
پوست مار چون خشک کنی و بسایی اندر شراب و بچکانی
اندر گوش بصر تیز کند. و چون بسرکه بجوشانی درد
دندان را سود کند. و نیز بادهای بواسیر را چون بر نیز بر
بسوزانی. و نیز بیشتر و ... کسی را کی تازیانه زده باشند
اندر او چیزی نیک بود و نیز کسی را کی مار یا عقرب زده

بود و پوستِ کوکنار سپید هم چنین است از قبل آنکی نضج آورد کننده و از
چیزی که اندر ازو جلو ضرر ممتلی شکم بود بمشتها و ... و پوستهای
گلوی که از نعل موزه بیفتد چون بسوزی و بنهد و اندر ترا کی باشد
زفتی به شود . چون با از شحاف اوی اماس بود . و حرا ...
... که از آتش سوختن افتاده باشد هم سود کند و ...
کی اندر میان زر از بود . و پوستِ خارپشت چون [illegible] بسوزی
... بود و از ... که هر روز کی بود . و پوست
... چون ... کرده کلب الکلب ... نقوسه

## باب على حرف الحا ٣٩

بغدادی — دا ... حب الصنوبر چون بغداد ... کی ...
... و میل ... و او ... است
کی بطبع ... و ... و ...

کی آرد وی خیزد معتدل‌تر از آن خوشه کی آرد وی چو جنبه‌ها خیزد
و چون گندم خام بخورند چون کرم حب القرع خوانند بر شکم
افکند . و مضرت او اندر بازداردن کی از پس‌تر موی بخورند زود
و اما گندم پخته و فروفوط کرده نفخ عظیم آرد و باید کی
کمونی از پس او بخورند . و آرد پیر آن کی گندم پخته خورده
باشند آب ماید خورده زنان بر کاه . و گندم اما سپیدها سپوزان
کند چو زباب بپزند و برآو طلا کنند . و اما پرسیاوشان‌ها بگشاید
چون شیر اندر او پاشیده بود . و چون زباب بپزند و به ماکیان
یا به بط اندر آو کنند درد نقرس را کی از خلطی بدافتاده بود
سود دارد بود کنند . و همه روی آن که نخاله را و بود بو ببیند را
جلا دهد و ورمها بگشاید . و آب نخاله اش سینه را نرم کند
و چیزی کی اندر او بود بجلو براند از وی . و کشک گندم چون
آب آرد بانه بپزی و بخوری شیر بود بسیار آرد . بو روغن کنند

شیونه را ببرد. و حلّالاجوا نانش کند همه مادها را از تن
بیرون کشد و تحلیل افکند. و نشاسته کی از گندم کنند
سینه را نرم کند. و سعال بساکن کرداند کی از گرمی بود
و چون گندم را بو باز کنند و بسپایند و برکاز کلب الکلب نهند
سود دارد. و خمیر فولطیف سپید مادّه‌ها را از قعر ببکشد و تحلیل
افکند و بپزاند. و دمّلها را منفجر کند. جو سرد و تر
بود. و کوارده با روغن بسرشی و بر آماس گرمی کی از بلغم خیزد
نهند. و کوارده با روغن بسرشی و برآماس نهی کی از بلغم خیزد
سود کند. و چون آسیا هم چنین کنند با روغن و گندم
گرم است اندر درجه اوّل. معتدل است میان تری و خشکی
و پست گندم نرم است و بادی نفخ نیست. جو سرد است و سماق گرم
نیی سود کند و بپزاند و تحلیل افکند. و حرارت و عطش
بنشاند و مردم گرم مزاج را سود کند. و ماز زراجی بود و گرمی
غالب بود چو بوناب و شکر بخورند لعاب ازانک بسپید بود

الکنا نیست لیکن او قوی‌تر بود و هرچ دارو الکنا منفعت
کند او نیز منفعت کند همچون الانیسون و چون نفس را
پاک کند چون الکبر بیرون برند و اسهال خلط او بکند انجیر
روده پای خاصه بلغمی و زرد پیش از وسوده دارند و سعالی را
که از بلغم خیزد و شش و سینه را پاک کرده اند و چون
باجیب بپزند و اقرصاصی کرده اند و انکبیر او اقلیمه
وه و باره بپزند چون لعوق شود وی سینه را پاک بکند و از
بلغم غلیظ لزج پاک بود و چون بیرون اما اسهال سحج طلا کند
باجز کتان جلیل قوی کند و بول و غایط را بکشد اند

تره دیزک رشادی

حرف — حرف حب الرشاد باشد و تره تیزک
نیز خوانند تخم وی و سپند انک وی گرم و خشک است اندر درجه
دوم لطیف است بلغم و رطوبت را بسوزد کند بادها بگشاید
و سینه نیز بگشاید از ... و ... بود و ادرار البول و حیض آرد

جلوز اندر پستق گرم و خشکست کی جوید حلیز بوجها و بو .. باب کرم

حویه جیون و عیون .. باغنیمد از اشر و خشکی اول درجهٔ

و میوه و تر و انطفیه را بیست از بدی کی روا و بسیار از کندم کی بهشت

بدن را جوز و بشود دیر معده از کند و نفخ و رسیانده منافع

کنند نفخ از کی الری و وز و از باب اکله بوشیدهی ایکی اب

کنند لحمی بجور سوده با شد و جوز بجوارد وزود

و نیلی و خیار و تو میوهٔ کی باید و بود دیر کوارد و زود بوقه

بود مزاج بسوده کی و کسی بوده خورده بیشتر کی از کنیز خورده

حیله و حاکرد طم قو غو رو بایا خورده غو رو باد کی باید

وانگه باید و کوز غو و بار طم بغو و بار با حنا خوانند

حلبه : حلبه گرمست اندر درجهٔ دوم و خشکست

اندر درجهٔ اول .. و ریمهای سخت را تحلیل افکند و انک از

بلغم خیزد ... و جواز را پاک کند .. و مزاج ... مزاج بود

و سوید زده آرد باید سک با برگ کاهو خورند یا با برگ کشنیز
تا از صداع ایمن باشند. و طبیعت نرم کند. و قولنج بگشاید
خورش ساده و با اذکرم نخورند. و خوردنش با زکشنه و نخورندش
باذ بود. اسهال را سوذ کند. و طبیعت را ببندد. و سوذ حب القرع را
بیاورد. و عرق النسا را سوذ کند. و درد کون نشستنه را و اماس
سپرز را. و جوذ کا از سکر یارد. و شش را پاک کند. و معده
و جگر را گرم کرده اند. و مر رطوبت بلغمی را مثانه اندر محصول کند
بسرا زوی تقطیر البول افتد. و بنو کشر لطیف تر باید گیا
برگ کشنیز خورند و با کاشنی و کاهو. سود شیر از وی بدو و درکنیز را
و عرق النسا را سوذ دارد. و هیضه آورد. و به نقرس باریک تر
باشد. و اصلاحش با دام روغن بیست سوده و بلغم را پیدا زاند

حمّص

حمّص نخود باشد. و او گرم است اندر آخر
درجه اوّل. و خشک است هم اندرین. و درو رطوبتی است که

آ٥



و با او بادهاء نافع است که بنه از بادها منی افزاید و شهوت
جماع انگیزد . و اندر شش بود بهتر اید . و ادرار البول و چیزها
وارای که بخود اندر او خسته بود با زیره و دار صینی و شبت
ترنجبین و کرم گز بود و همه خلطی را ببرد . و پیش از خایه
و تکلی ببرد و ریگی را که اندر مثانه بود بپالاید . و نخود
سیاه را این فعلها ابلیشتر است . و اندر هر دو نخود جلا است
قوی کلف و بهق [illegible] را ببرد و [illegible] را از [illegible]
و کبوک خواهد که خورد با نمک و پوده و [illegible] خورد
و او [illegible] و [illegible] و کلی و مثانه را پاک کند و [illegible]
و [illegible] و کلف ببرد و اما [illegible] ها [illegible] را که [illegible] به
و اندر خایه بود بگشاید و [illegible] را [illegible] خاصه روغن
وی [illegible] او طلا کنی [illegible] و [illegible] گرم و [illegible] اول
و سیاه از و گرم تر است [illegible] گرم

وخشک است اندر درجهٔ سیم و عصارهٔ سوده کرده چکانه را
و عسر البول واستسقا واحتباس حیض را سود کند و حیض
بگشاید و معدهٔ سرد را قوی و گرم کرده اند و بادهای غلیظ
براند و هیضه را سود کند و طبعت سخت کند و چون وی
خورد علی‌الخصوص صداع آورد و مسکر کرد و درد پشت را
و کون نشسته را نیک بود و سودی از مثانه ببرد و تقطیر البول را
منفعت کند و مجوورا زاید بود و ابسر چون بخورند زهر هوام
را نیک بود و با سکنجبین باید خورد و خاصیتش آنست که
درد گلو و خوانیق را زد **حماض** حماض سرد و خشک است
اندر درجهٔ دوم تشنگی بنشاند و معده را دباغت کند
و صفرا تسکین کند و تشنگی بنشاند و چون بپزند و آبش
بریزند و ناردان را با او بیامیزند و بخورند تشنگی بنشاند
و کلیتر رسوش را سود کند و تخمش قابضست

خون را براند و هیچ را منفعت کند چون ... حرشف
کنگر باشد نوا او و جنسی هست دشتی و بوستانی ، اما دشتی
گرم و خشک است اندر درجهٔ دوم باه انگیزد ، و ... گرم
کند و رنجهای بلغم را با ... کرده [illegible] ... عرق ... او ... [illegible]
و ابتدی ... خورند و چون بسیار خورند صداع آرد ... [illegible]
و ... را اضار بکند ... و ضعف ... [illegible] ... او ... [illegible]
... و خشک است اندر درجهٔ اول ... [illegible]
معروف ... [illegible] ... و فیا صفت ... [illegible] ... و صمغ
... [illegible] ... از ... بود ... عرق همه اندام ... [illegible]
... اند : ... [illegible] ... او ... [illegible]
باشد ... [illegible] ... و ... [illegible]
... [illegible] ... و ... [illegible] ... اندرا ... [illegible]
... و ... [illegible] ... از ... [illegible]

واندر و خورد کند و عسر البول بگشاید . و قولنج را سود
دارد چون خشک کنند بطبیخ شود و بلوزه ... را منفعت
کند . و روغن سوده کرده گاه را سود کند و کلی را نیز
و شحم بسته بگشاید . و رنگ مردم نیکو کند . و اندر
باه زیاده کند و بر جماع حریص کند و کلی و مثانه و پشت
ی قوة را قوة دهد چون معده را و قیمه ی ... و زی خوری
با میبختج با ماء ... . و اندر جفتها نیز بکار برند چاپشتا
چاشادروم و خشک ... اندر درجه ٔ ... وی ضعیف ... را
سود کند چون از رطوبه بود چون بخورند . و ربو را نیکو بود
و درم را از شکم بیرون آرد . و طعام بگوارد . و کوفته را از
شکم ببرد . و ادرار بول و حیض آرد . و جگر و معده و همه
اندامها را پاک کند از فضول . چون خرد بکنند و مانند
بیمر شنبه و با آب گرم بخورند . و در باب بجوشانند و ما

بخورند همه را از فضلی که اندر معده و شکم بود از فضلهای بلغمی
بیرون افکند. حسک حماما کوم و حسک نیست
اندر درجهٔ سیم. میوه گشاید و ادرار حیض آرد. و نیز
خلطهای بد غلیظ را نضج افکند و تنگی بگشاید و بگشاید
و درد رحم را نیک بود. و بسیار آزموده کرده‌اند و گفته. و درد
طحال او را ببرد. و خاصیت او ادرار بول و حیض است. و مضرت او
به شش رسد. و اصلاح او به شراب کهن. شربتی از وی ده درمسنگ.
حی العالم. حی العالم را عصاره اما بسیار گرم را نیک
بود چون طلا کنی. خاصه حمره و نمله را. و چون وی را با موم
و روغن برو سرد کنی آمیخته با نشاسته چون طلا کنی حرارت بچه را سود
دارد. و چون با سرکه نقرس را منفعت کند. و درد چشم را هم
و اول اورا ... جالینوس ... نفس ... سود کند. و وی سرد
و خشک است اندر درجهٔ دوم. و اصلاح وی آنکه ...

فرفدونیون

حنظل — حنظل را اصابعی حنظل خوانند ، و او دو
جنس است رومی و هندی ؛ اما رومی حنظیانه ایست و هندی را
خود حنظل خوانند ، و جالینوس گوید حنظیانه گرم است اندر
درجهٔ سیم خشک اندر دوم ، سدهٔ جگر بکشاید و از بیرون
و اما بهره و ... بکشاید و گوید که بیرون از
خوز باز خورند ، و دیو ... گزیدن سگ الکلب را سود کند
و از خردم و همه دردی خواهی طلی کن خواهی بخور ، و علل جگر
سپرز را سود کند ، و کسی را که از بالای بیفتاده بود دیگ باشد نیز
و سیم حنظل نیز طلی گرم و خشک است اندر درجهٔ سیم و دارو
مسهل است و شوایف ، و اندر او بسیاری منفعت است ، و بهترین
حنظل آن بود که رسیده باشد و زرده و از حنظل بکار نباید داشت
کی بود رخت او بی حنظل بود و خراز بود ، کی این حنظل اسهالی
ارد با فراط ، خنازیر بکشد و اندرنا ... از حنظل شاید

# بخشی از قسمت آخر کتاب

باب ۱۴

لبن لبن شیر بولیین ۞ و او را امیر با عنه البیت ۞ لیکن

با سردی و رطوبه میل بیشتر کنند ۞ و تن فربه کرداند چون

صافی و پاکیزه بود ۞ و اندر وی جلا دارد ۞ و خوش بوی بود

و تن کرداند نور را ۞ و علتهای بد را از تن منع کنند ۞ و کیموسهای

بد را ببرانند ۞ و بیماریهای باریک را منفعت دهد ۞ و سعال

خشک را ۞ و حرقه البول را ۞ و کسی را که نبط خورده باشد

باد را بنج و دیگر زهرها ۞ و رمد را نیک بود که از تن لهاب

کرم باشد ۞ و اما پریلک چشم ببرد ۞ و طرفه را سوده کند

بیشتانند و کوشت و جشم ماه و بره بود بر بند کا بر با جوز
جون بود زایمک شان بیشتر و بود و خشکی و از کوی کی
اندر کی را شعیر و همه و افکند بار با جلیل بنشیند بار
را خوابنی و بربند بکار بتوشیا کی کند بشود بود جشم
وخشک کند غوغو و زنند هو ده فععت بار ولوز
جون اندر وا الناز اعتبار بار وتفسان جعد اغذا زار انداما
ترا کرفته کوشم جهد از مشوذ میتبه بمی ومنی
را قولنج و کند دبار اعراض خصه بر ومی نیستند
باشد علماطی شکم افراد انبد اصو از وا ومار
زبان کی هینه بود بیاد کانی رود اندر با معده اندر کی وازرا
ازین بو کند شود از بود و برد را خورده جبه کند
مضمضه وانکبین شراب کی باید خورد کی کویند جنه
وهرکز افراقو باره علتی اورا شوند تا کند

اندر شکم بود هر زبان کند و اورا کی تشنگی بسیار کند زبان
دارد و کسی را کی صفرا غالب بود و دیگر اختلاف هست
اندر طبع شیر مادر لون کی کند کی باشد کی شیر را انگبین بلرزند
یا بدان ورم پیدا کنند و خوارزه و بزرگونه بر از شکم بشود
و سده اندک بود و اندر دل و مثانه بسیار دارد و از دیگر لون
ار بود کی بیرند و اندر ادرار و اهن کرم دراقکنند یا بیسند کی گرمست
کرم و یا ما بیش بخینند از هنگام عذا بی بود نیک کسی را کی
شکم همی برانند شکم بلند و درد اندر معده بلیسی بود
بیاحنو کرد اند و لیکن بازینود بر خوارد و اندر شیر
دیگر اختلاف هست بر حسب ازجا بود کی دارد و بر حسب بیماری
جا بود و بر حسب عذا بود و بر حسب و عده بار دیس
وابر همه لون ها را مرجوع با سه جوهر ابید و کیمیا ارسه
جوهر بود یا جنی بود یا مائی یا بادیسی اما مائی ملطها با

کرم بکنند و لطیف چرب اند و طبیعت نرم چرب اند و افزاید
شهوت باه کنند و انیسون چرمشو کنند و ریشهای را که با
زیر فرو دهد بود باک بکنند و کلف را نیک بود چون بر او
طلا کنند و بسیار همه علتهای سودای را سود کنند
و کز و خارش را و اما جبنی شکم بگیرند و خلطی غلیظ
انگیزد و سده اندر جگر آورد و سنگ اندر کلی
و اما زبدی معتدل لطیف اند در حرارت و برودت و منزلت شیر
منزلت زبد چون تازه است سعال را سود کند و بود درشتی
از سینه ببرد و یا و دیگر حبوبی را که از حلق برافتد
و منفعت کنند و ریشهای زشت را چون بر او طلا کنند و هر
شیری که بود لابد بر جوهر شیر جوهری از سه گانه غالب
بود یکی آنست که جبنی بر او غالب بود و یکی را مائی و یکی را
زبدی و مقدار هر یکی از سه گانه بر شیر غلبه کند بحسب
طبع از جانوری که از وی بود و بحسب غذا و اختلافش و بحسب

اختلاف اوقات سال ؛ و جهت و وقت و گرمی و سردی بود یکی را اندر
اما از قبل طبیعت چنانک شیر چارپایان گرمتر بود و چون گاو
و جوهر چیز ؛ از قبل آنک غذا ایشان تنها و دیگر غذا هاست
و از معده بیرون شود ؛ و اما شیر شتر غالب بر او جوهر مایی است
از آن قبل زود تر از معده برود ؛ و غذا ایشان از دیگر شیرها کمتر است
و اطلاق شکم بیشتر کند ؛ و ایشان شیرها را سعت داده
چون یا سرد اشتر بچه جای بیابانها و خورند کی اسهال آب
زود کنند ؛ و اما شیر میانه ایشان ؛ اندر میان شیر اشتر
و از گاو است ؛ از قبل آنک ایشان جوهرها همه اندر و معتدل است
و اما شیر گاو خو میان شیر بز و اشتر است و لیکن شیر
خو شیر بز نرد یک تر است ؛ و شیر گاو بیشتر شیر اشتر نزدیک
و شیر خو بیمار با دیگر را بیک بود ؛ و خداوند بیمار را چون تازه
خورد اندر وقت یک بد و شیر ؛ و هر ها را باز ... از ...

و بهترین همه شیرها و بیشترین منفعت شیر مردم بود درستی
و شیر هر جانوری سازوارتر باشد کی از خود زاده بود وی
باشد بر طبع خویشتن بود • و اما اختلاف این جواهر البان بسو
سبب غذای از جانوران چنانست کی اگر غذای آن جانوران نباتی
بود معتدل • چون نبات بیشتر خورند تا از آن شیرش بلوم معتدل بود
و اگر نبات وی قابض بود چون جاورس و برنج بلوط آن شیر آنچه
بسته بود • و اگر نبات از گیاهی بود نیک معتدل شیر آن
جانوران را تمامی پرورش غالب بود •• و اگر گرم بود • و بدین انه
وی کمتر باشد • و گرم دایم خورند رنج نرسد • و از شیر کی
خشکی بر او غالب بود بد باشد بشیند دانک بر وی آید و هیچ گرم و بیسوز
نیک اندر کلی و مثانه از دی • و نباید کی از وی بسیار خورند نیو
و همه شیرها اصحاب بیسار را نیک بود اگر تب با ایشان نبود • و لو
تب با ایشان بود بد باشد • و شیرها بلو بسینه و شش را نیک بود

وشیر تازه بسود و تر بیشت اندر آخر درجه اوّل ؛ وشیر ترش
بسرد و تر است اندر درجه دوم ؛ و چون ترش بر چرب بود
وسپید جانه را جود او زد ؛ و بسنده اندر خایه ؛ و ماست
از شیر بسرد تر بست ؛ حرارت بنشاند ؛ و روزی که برخ
ریسیده بود مرد را اندر گرما چون با بشا خورده نیک بود
ودوغ سرد تر از ماست بسیار ؛ معده گرم را موافق
باشد ؛ و گرمی دادار را ؛ ولکن عصب را زیان کند ؛ وعلتهای
سرد را ؛ و مخض خلطه صفرای گرم را ؛ و تر کاخته را
وازوا رهیم بود که بلرزند و کشنش بگیرند ؛ و اهر بانیز
سرخ چود انند وانند را و افکنند ؛ که از جنس خلطه
صفرای را بهتر بود ؛ و دیلتر روید چانی را ؛ ولعاب نیر
اسهال صفرا کند ؛ وگرد سرخه و بتو و گرفاز را سود
کند ؛ وکسی را که بسیار خورده شراب زیار کرده باشد

ضعیف نشود و او لطیفست اسهال صفرای سوخته کند
و اندر حقنه کنند و بشوید ماده تا بلغم را که اندر روده گانی
بود بیرون آرد [illegible] و ریشهای که پر ریم بود ادویات [illegible]
بشوید بهتر بوذ و زید در اشتی کلو را و سعفه را خشک
و در [illegible] را جوز دراو مالند نیک بوذ و لیکن و جمیعت بر سو
معده را [illegible] و کاورو عوم معده را سست کند و [illegible]
اندامها را نرم کرد اند و بر زخم گاه مار افعی نهی سود کند
و زهرهای گرم سوزنده را منفعت دارد و چون کسی وی را
مدام خورد بیماریهای بلغمی انگیزد و اوی از همه روغنها
قوی تر است و غذا بیشتر است و [illegible] و جمیعت و [illegible]
شهوت کند هر چند که [illegible] ولیکن تشنگی بکند و از سرو او
[illegible] تر است و [illegible] سرد است تشنگی بنشاند و صفرا
ببرد و عصب و بیماریهای سرد را بد بود و [illegible] مضرت

عجب کمتر کند او نیز بتر و همه شیرها سرد و تر سپید :. و جوش
ترش گردد بپرد و خشك شود :. و شیر غلیظ را عاده انیست
کی اندر گلی سیم کار برد :. و جوشیده خون بسته را کی اندر تن بود
بگشاید :. و نبید تر هضم کی زود تر از معده برود و اندرون کانی
از آن بیرون کی اندر و لیسد :. و نبید کهن بد بود خاصه کی تلخ
اندر او ری آمد بود از آنک کی اندر تن بسیار مایه هیچ چیز نماند باشد
و نبیذ جوشیده بهیستنه بود او بیشتر تشنگی کند و صداع آورد :. و
بشعید اندر رچجوارد :. و لیسنکی اندر گلی :. و هرچ نباید نیز ده بکر
بغنود :. و هرچ کهن تر بد ترد و ارتو :. و تشنگی بلیغ انگیزد و صداع
و اندر سیر تقا و تبین از قبل آرجا نو رکی از و بود :. و نبید کهن را
جو زیاب پایه اندر کشند و بر هنا زیر طلا کنند بگشاید :. و گر نبیذ
بند کشای موم روغن کرم کرده اندر و در زد تیر ملشاید :. و نبیذ
کهن را جو زیاب بکوفند با شراب کهن و بر جای مار گزیده نهند

دردِ شکم بنشانند ۞ و شیر که هوا اندر معده بسیار بماند باید کی
با انگبین و صعتری خورند و این انگبین قوی‌تر کی دیگر انگبین‌ها
و شیر که هر را چو زیرباز کنند ۞ و با آنک زاید زنبور خشک کرده
بخورند شکم ببندند و اقوارهای شکم را قوی کرداند و شیر
ترش کرده و ترش شده اندر درجه دوم ۞ و شیر که هر گرم و خشک
اندر درجه دوم و علی بن ربن گوید کی شیر اشتر کاز هوام را
منفعت کنند منفعتی بسیار ۞ و چنین گوید کی از بسیار فیلسوفیان
شنیدم کی آزموده‌اند نیک یافتند مر بلوز راه ایشان کرفتم
و بسیار آزمودم بسیاری اندر او منفعت یافتم بدین کار و چون ده دو
روز بر هم بخورند شکم ببندد ۞ لحـــوم گوییم
کی گوشتها همه گرم و تر است و غذاش بسیار است ۞ و خون
بسیار انگیزد ۞ و بعضی بهتر است کی بعضی اما گوشت چهارپایان
بهترین همه گوشت گوشت آنک او معتدلست بگرمی و تری

وغذاش غذای بسیار بیشتر بود خونی که ازو خیزد بهتر بود از آن
خونی که از دیگر گوشتها خیزد و او تر اوی را بهتر سازد و ملازم
و موافق تر دارد؛ وجالینوس اندر کتابها گفتست کی گوشت
مردم با او نزدیک بود و بگوشت خوک بیامیختند؛ نه بجای از یکی
دیگر بازشناختند شان و نه بپختن و نه ببوی و هیچ فرق
ندانستند بطعم و بوی و رنگ میان هر دو؛ پس دلیل بود که
او مانندهٔ گوشت مردم بود بطبع؛ و اما گوشت بچهٔ
خوک رطوبت آن بیشتر بود؛ و گوشت بره حرارت و رطوبت بیشتر
دارد و گوشت گوسپند ماده خونی نه چنان نیکو دهد؛ و نیز گوشت
بز بیشتر از آنکه هر دو را حرارت و رطوبت کمتر بود و میل
هر دو بخشکی بیشتر دارد بر حرارت؛ و اما گوشت بره از خونی
ازو خیزد نیک بود؛ از قبل آنکه اندر مزاج وی حرارت و رطوبت
کمتر بیشتر کی اندر گوشت بره؛ پیر او معتدل‌تر بود و اندر

غلیظی ولطیفی میانه تر بود ، واما گوشت بز ماده ، واز کل
از جوزی کی ازیشان زخیزد غلیظ بود و بد و میلش بسودا باشد
وگوشت گاو را غذاش بسیار است و غلیظ و دیرگوار است
وسوداانگیز خاصه کی سالش تمام شد بود ، وکوکسی را طبع
سوداای بود ازوی بسیار خورد بیماریهای سوداای انگیزد ، وار
کی بسیار رود ، و رنجکی فراوا زبرد او را موافق بود ، اما گوشت
گوساله را غذاش غذای معتدل است ، وخونی کی ازو خیزد
محمود است ، از قبل آنک مزاج گاو خشک است ، ومزاج هرجانور
خرد کی بسال اندک بود تر باشد ، پس گوشت گوساله از قبل
آنک طبع اصلیش خشک است وطبع خردگی تر معتدل گردد
میان تری و خشکی ، پس غذاش محمود بود ، وهرجانوری کی
طبع اوی و مزاجش خشکی دارد ، گوشت اندک سال به از پیر را
ازین جهه گوشت گوسپند تر مردم را به کی گوشت بز ، از قبل

آنک مزاج اصلیش رطوبتیست و چون بره باشد رطوبتش
زیاده بود از قبل خردی و چون بزرگ شود رطوبت وی
کمتر باشد از قبل بزرگی و خشکی بروی بر او مستغرق گردد
و با نوعی مزاج اصلیش بسیار آنکه موافق گردد. اکنون
گوشت گوساله و گوشت گوسپند چولی موافق بود کسی را
کی بر تن صحیح معتدل بود و کسی را کی اندر میان برنایی و آخر
برنایی بود از قبل آنک غذای وی سخت غلیظ نیست. چنان
کی گوشت گاو. و هرچه را خایه کنده باشد گوشت وی
زود گوارنده‌تر بود و غذا اش نیکوتر بود. و هرچه فربه‌تر فربهی
تر بیشتر کند و طبیعت نرم‌تر کند لیکن معده را
سست کرده اند. و چون سپید شده بود دیرگوارد. واز
کی نزارتر بود طبیعت خشک کند لیکن زود گوارد و تولد ش
نباشد. و فاضلتر گوشتها آن بود کی معتدل بود میان فربهی

و نزار بود و بهتر گوشت از دیگر آن بود کی جوان باشد
و در جثه بسیار رسیده ٭ و نه سخت متخلخل بود ٭ گوشت گوسپند
ما ورا بهتر گوشت گوسپند رسیده بود ٭ نا داو نارسیده نابالغ
و گوشت بزغاله ٭ واما کسی را کی رنج کم رسیده او را
گوشت گوساله خود کرد ٭ و گوشت بزغاله بهتر بود
واما گوشت وحشی همه بد بود ٭ خون سودا انگیزد و بیز کم
زیان تر از ایشان گوشت آهو بود ٭ پس گوشت خرگوش
اما گوشت گاو و کوهی و گوشت گور و گوشت اشتر میش
همه بد بود ٭ و از پس تر گوشت اشتر است ٭ و گوشت جوخانگی
کی از تن بیرون بود ٭ و کسی را بسیار زد کی از رنج کی و دو یدن هیچ
نیاساید کی این غذا ایشان را بر تابد ٭ و گوشت خارپشت جذام
و بسیار او تشنج را ٭ و درد کلی را سود کند ٭ چون خشک
کنند و بخورند ٭ و مثانه را ازیار کنند ٭ واصلاح هر انگبین بود

وشوربای او وی چرب مستی باشد و گوشت جوجه گرم و تر میه
دل را نیرو کند و باه را بیشتر بود و بهتر ازاند اما الر گوشت
میان عصار توده که او روده خوارتر از عصب گوشت و پوسته
باشد و رطوبت ابد ازو کمتر بود و اما چون گوشت بسر غلیظتر
و رطوبت ابد ازو فراوانتر ست لیکن اندر وی مغز دماغ بسر آید و
دیر گوارد و بیشتر گرده آرد و معده را بد بوده و کسی که او
خواهد که پر کند باید که معود ابا زیت بخورد و اما مغز
اسپیدخوار خوش طعام تر از مغز پسیه و چون بسیار خورده شود از بد
منشور گرده آرد و مغز سوا از اسپیدخوار با صعتر و نمک
و انکبار زبانه خورده اما زبان معتدل است و غذاش بیر
معتدل است و گوشت دل همه عصب است گوشتش سخت است
و بیه را غذا کمتر زود گوارد و اما اقبل الزوجت زود گوارد
و خون که از و خیزد نیک است و چشم موکبست انجیا

جرمها و طبقها و رطوبة و عصاره و جوزی و جوارة اندک

و معده را باز کند از جوزی و او را نیز با صعتر و انکبار و نمک

باید خورد و جمله [illegible] غلیظ است : عدس بسیار [illegible] نباید

خورد الا بروغن [illegible] ضرر بسیار بود کی اندرون کار کرم را باز دارد و نیز

نفخ آرد و قولنج لیکن قوی قوت دارد هوا اندر منی و خوردن [illegible] آید

و اما خایه [illegible] بسیار [illegible] با [illegible] هر دو مانند [illegible]

عدد [illegible] مزاجها [illegible] بسیار [illegible] و [illegible] و گوشت بسیار

شیر [illegible] و [illegible] و عدس [illegible] هر چه اند [illegible]

بود [illegible] : اما خایه ما [illegible] از بسیار

و د بود [illegible] ازو [illegible] از [illegible] از

بسیار [illegible] : و آنک از جانوری [illegible] بود د [illegible] از

از جانوری جوارش و [illegible] گوشت [illegible] و [illegible]

و بهترین خایها خایه [illegible] بود : و از [illegible] با نمک و صعتر

وانگیان باید خورده شود و امّا چون شب دل گرم باشد و معده تر
گوارنده نبود و غذای بسیار ندارد ؛ الا جای با فلفل و زیره و صعتر
خورند و از بسیاری خبیل مرّبا خورند ؛ و شیر چون چنین خورند
باشند و بگوارند بود غذای محمود آید بود ؛ امّا شیر
زود گوارد بسیار غذا است گرم باشد ؛ و خونی که از وی زاید بلغمی بود
وانکه ؛ و دیگر دوم و نرم باشد ؛ و خوش طعم باشد و دیر گوارد
لیکن چون بگوارد غذا بسیار دهد ؛ و خونی که از وی زاید محمود
بود ؛ و بطعم خوش چون چربی که درو هاست دیگر صیقا بود
از بط بزرگ چون باز و او را وز خوانند ؛ و فربه باید و کوچک
که خورده باید که بسیار خورده ؛ و چون خورده باشد شیر
باید که از پس از گوارش خورد ؛ و از پس چیزی صفا کردن
خوشتر باشد ؛ و دیگر هیچ منفعتی نبود باشد خوشتر بود
و از پس چیزی خوش خرما کباب و مسموم بهیمت ؛ و اما سپوزه

از خونی که از وی خیزد سوداوی و نه بیهد: لیکن بیشتر خونی را بدی
حمتو نشیند: و از همه جانوران فربه بیشک تر از تن زادن و بیشتر جوز خورند
ایشان که بیشک فربه بود تا کم دیدار کنند: اما حلی غذای بد دارد که
کیفیت بول اندر او بیشتر و خونی غلیظ اندر بود: و دیر گوارد نیز
و بوی چنان گویند که کلیه بیود بیهد و خشک: و غذا اشرید بود
و از همه جانوران کلیه بوه بیعنو بیهد: و روده کانی و شکنبه
و معده این همه عصبینست و بیهند و دیرگوار: و خونی که
از وی خیزد بد بیهند: و میلش بیسود بیش: لیکن دی با سوکه و ابحیر
و دعفوان بپزند زود تر گوارد: و خونی که از وی خیزد معتدل
بود: و سیده دستا بد و بر فار را بیک بود: و صفرا بشکند
و اما پایها فضول دارد لیکن کم و او زود گوارتر است: و
راطاهت از فبل از زود گوار بیهد کی او را حرکت بیش از دی چو
اندامها بود: لیکن غذا اسرانه کیست: و خونی که از وی خیزد

و لیکن خورده گوشت از آنک از تربیت بیشتر تر و بود
خوده بسو ترش جنس لزوجت بزید و ایشان بیوکنه با جوز و مو جنیبست لزوجت
و صفرا ادرد بجمه بیشتر و معده را کرم میشیند و نبه ود
و بیرون و اندرا معده و گوشت کی تربیت بسود و پیه
و اما جالینوس کنند نرم طبیعت و کرد انده بیشتر معده
لیکن نرم میشه و گرم و هرد و پیه فربه گوشت کی کفند
خشکی و پیه تربیت تر فربه و کم گرمی و نرمی پیه اند
و بغدادی هره جوز کی انبیت و دلیل بیشتر بخشکی و میل
اندبوند و هره و گوشت روی جو کی زود پیه
کونه بضعف زود فربه گوشت و کنند بیشتر معده و
تنه خورد و هرد از کی خوز از و کیمست و انبه هرد و غذای و
بوه از کی انور از حسب بر پیش اختلاف و از کیمت
کوهو ناز حسب بر و کنند از و کی از حسب بر و

برا از جمله خوبیه گاو خشک تر باشد و گرم تر ؛ و بیه خوک را
خوبی کمتر باشد و رطوبت بیشتر و بیه نمک برکرده گرم تر
و خشک تر باشد ؛ و هیچ تازه تر رطوبت انبوه تر و بیشتر ؛ و مر
بیه با جوز با گوشت خورند غذا اثر بهتر بود ؛ و مردم را
بهتر بسازد که تنها خورند ؛ و باید که صورت گوشت فربه
و خاصه شیر با جمله مربّا ؛ و را بیشوانند بسیار که نهاده ؛ و گنبر
بسیار که ؛ و لیموی نمک برکرده باز دارند ؛ و بشیرابه صرف
و گوشت فربه از روغن آن جانی آرد ؛ و بیه خایه چون زیر
تا حتی نعتی که متعفن شده بود ؛ مقام بود او همه نیز
را بیشتر و نیکو باز کند شور ؛ اما گوشت بسوخته نزار خون
خشک انگیزد ؛ و غذا ای او بیشتر کی از فربه ؛ و فربه خون
رطوبتی انگیزد ؛ و او را غذا کمتر از گوشت مجزع بیشتر و مجزع
خون معتدل انگیزد ؛ و جره نیم بسته خلطی نمک انگیزد

اما گوشت نمکسود خشک بود و خشکی بیفزایذ و گوشت
او مردم را بعتر که خورده آید ، و هرچه گوشتش بود از
وی فساد خیزد و خون غلیظ ، و اما مغز پشت کی آن را
نخاع خوانند غلیظ تر است غذای او که غذای مغز سر
و چون بگوارد نیک بوذ غذای بسیار اندر بدهد ، و یوحنا
گویذ کی او منی گرد انبارد چنان کی دیگر مغزها
و اما مغز استخوان لذت بیشتر دارد و چون فربه و تری ، و چون
بگوارد غذا بسیار دهد و لیکن معده را زیان دارد
و شهوت ببرد باید کی با نمک و صعتر خورند ، و محمد
بن زکریا گوید کی او با چندالی نزدیکست ، و بکبر میل
دارد ، و شهوت طعام ببرد ، و اما غضروف کی از
جانوری بالیده بود بنداری کی خود بگوارد نشود
و چون از جانوری برنا بود و نیک جای بخایند نیک خوش

لبنی که خوابنده بود و غذای اندکی باید خورد و امّا پوست خونی
مبرد انگیزد و سپید بود و اندر او لزوجتست و بهترین
پوستها پوست شیرخواره بود و امّا گوشت مرغان
مرغزی مخالف است و غذا ایشان لطیف است و فاضلتر گوشتی
از گوشت مرغان و بهتر و زود گوارتر گوشت ماکیانست
و از کبوتر بچه و درّاج و طیهوج و کبک و جالینوس گفت
که گوشت ماکیان چون پسبید باکنند مزاج را معتدل
کرد اند و بیلزو بنشانند خاصّه از ماکیان که هنوز خایه نکرده
باشند و خونی که از و خیزد خونی نیک بود و اندر منی
بیفزاید و گوشت از ماکیان که خایه کرده بود با دانکی بود
ولیکن دگر فضیلتها اندرا نیابند و اندر جمله گوشت
ماکیان کیموس نیکی انگیزد و گوشت بچه اشتر جوزه زود
گوارتر است و خونی که از و خیزد میان لطیف و غلیظ است

وکیمی راکی مزاج تر به شد بود از وی بپسیند باهی خورد مزاج غلیظ
باز جای آرد ٭ و مغنیه را تر کرده اند ٭ و انشو معده بستاند ٭ و
نرکی بیابد خوانند امد از همه مرغان دوشتر او بهتر ٭ ونیز
خونی خیزد از وی محمود ٭ و زود گوارد ٭ و کبکی را کی دراج خوانند
نبود از شاید و ما همه طبعی بیازد ٭ و همه کبوترا موافق باشد
و جوزه ی تر و میش ٭ و لطیف بیفزود شکم نرم کند ٭ و گوشت
ما کیان و فروج اندر منی بیفزاید ٭ و مغز و دل فروج گرم داند
اما دراج سپید تر است از گوشت های همه مرغان و لیکن شکم ببندد
و گرم و خشک است اندر منی زیادت کند ٭ و دل تیز گرداند و دب
مغز بیفزاید ٭ ما سیر چو جوبذکی گوشت همو چ گرم
و یبسی ٭ با صفرا مبرد دارد و لیکن زیان نکند ٭ طبیعت نرم
کرده اند ٭ و حرارت معده بنشاند ٭ و اما طیهوج و کبکی شکم
ببندد ٭ و غذای میانه دارد ٭ و کبکی غلیظ تر و خشک تر

او طبعی همچو ... اما گوشت گنجشک و اسپرو و سمانه و دیگر
کوا بر همه خونی کی ازو خیزد گرم و خشک بود. و گوشت
گنجشک گرم‌تر و خشک‌تر و باه انگیزد و همچنین گوشت
بچه کبوتر و جوان‌تر قوت دارد. و خونی تلخ خیزد ازو چنانک
زود اندر تب افکند از تفتیدن وی. و قوت خشکی بیش
دارد و گنجشک قوة گرمی. و کسی کی مزاجش سرد بود
بگنجشک منفعت باشد. و از گوشت گنجشک مسمن
بو همین باید کی بود کی خونی انگیزد. و گوشت نر از وی
شهوت بیشتر دهد و مغز گنجشک خاصیتی عظیم دارد در باه
افزودن و صرع هوا از وی بهفتد. و اما گوشت بچه کبوتر
فضول بسیار دارد و سخت گرم و تر بود. بسیار بیماری‌ها آور
آرد و آنگه مخالف شده باشد ازو بهتر و فضول آنگه
او کمتر. و کسی کی خواهد کی مزاج او گرم شود

بدارد درمان باید خوردن تر . و گوشت شقراق گرم است و خشک
و قوی بود و ازو خون مختلف و پخته نباید خوردن . و اما بط و سیفا
گرم و تر است . و غذای که ازیشان خیزد بد باشد . و فضول
اند و ایشان پلید است . و زود اندر تب افکنند . و گوشت مختلف
وی بهتر از خود و تر نکند . و اما گوشت جانوری که جود
خوانند شور گرم است و رطوبت بسیار دارد . و هرچه خیزد
و مختلف بود ازو بهتر که مقیم . و اما گوشت قنبره
غذای محمود دارد . و قولنج را سود کند چون سپید با
کشنیز بپزند و بشویند . و دار صینی . و گوشت خروس که
چون سپید با کشنیز بپزد و بخورد و بسیار بخورد . و گوشت کوفنه
قولنج را منفعت عظیم دهد . و گوشت فاخته و ورشان
غذای بد دهد . و سودا انگیزد . و گوشت کلنگ سخت است
و عسیر و دیر گوارد . و همچنین گوشت طاوس و ابن حبیق

گوشت داجوجه دو مایه هستند و ساو تختی و مستی دراز
از بلو لوی انجمستند تا گوشت وی سسته شود و مهوج
گوشت مرغ و نخست بود چنین باید کرد از مرغ و چهارپای آنکه بیخنی
او سست شود و اما اینک ابدا مهای مرغ زود گوارنده و لکن
غذا او بلغمی بود و بدترین اندامهای مرغان الا زمستین باشد
از نخوره کان و مرغان گردن دونه و لازبادی مال بسیار بود هم
خیره وانه بر مال و گردن ایشان تیرچه کی گرفت دیر گوار شود
اما قوانص همه غلیظ باشد و دیر گوار و سخت بود و لیکن چون
گوارش بود غذا بسیار دهد و بهتر او آن زدرک مسمن
و اما مغزهای مرغان به از مغزهای چهارپایان و مرغان
اندام مرغان شفا اوفنه و گوشت مرغ آبی و مانند وی فصول
بسیار دارد بیقه و موج را از گوشت وی تا خوشتر آید ملح ببشت
و چهارپای و مرغ را هر چند برجه تر اند بهال و غذا خلاف بیشتر

وگوشت چهارپای و مرغ هرچ خانگی باشد تبه‌تر بود و آنچ
دریایی بود و کوهی جز ده خشک‌تر باشد و فحلان ایشان گرم‌تر
باشند کی خُرد کارزو خصیان و همه جمله گرم‌تر و نرم‌تر
و فاضل‌تر و نابوده و کی اندر خوردن لزوجت و رطوبت بسیار تر
باشد و اندر بیرون خشکی بیشتر بود و گوشت پرنده
چشم و انبوه‌تر باشد و هرچ اندر شکم مرغان بود همه گرم‌تر
و اما بط و سیغا سخت گرم و نرم‌تر و غذا اش بهتر
فضول بسیار دارد و هر دو اندر تنها اقل‌تر و اندر شان
تن مختلف به بود و مهلا و لطیف‌تر مجرد دوی که اندر
تن بود که شد و اندر خشکی و گرمی و نرمی و تری
و اما خایه بهترین الزما کیا نیمرشت تازه و از میان او خایه
دراج و مرغ خایه کنجشک تازه که غذا بهتر بود اما
خایه بط و اشتر مرغ و ایشان غلیظ‌تر و دیرگوار

و بهتر بود چنانک از خایه انگشت کی اندر آب بپزند و تمام نه پزند
چنانک ببندد و آنچ بر پوست مانده بود یکی از او بهتر بود
و آنک بسته شده بود سخت نه خلطی غلیظ انگیزد. و اندر
معده بد گوارد. و اندر دل و مثانه سنگ آورد و همچنین
و قولنج آورد. و آنک او نیم پخته کرده بود درشتی حلق و سینه را
نیک بود و تیزی معده بنشاند و چون خایه از آب کی او را اندر
وی بپزند بی پوست کرده باشد علت دوسنطاریا را منفعت دهد
و ریش روده کانی را. و طبیعت ببندد و سپیده خایه تنک
اندر درد و ورم چشم بکار برند درد بنشاند و تیزی چشم را بنـ
ـشاند و همه ریشها را منفعت کند. و اندر داروها
نیز بیامیزند کی خون باز گیرد از خون کی از غشاء دماغ همی
آید یا از شریانی. و اندر داروها کی تخفیف جراحتها کنند
نیز بکار دارند توتیاء مغسول و کر بار زیر پشم سپیده خایه

تو کنند . و برجای نهند کی آتش بسوخت نکذارذ کی اماس کیرذ
و نهالذ کی تلس کنند . و چرکهی براه همی روذ روی بذو بمالذ
خورشیذ بسوزانذ تر . و کومیشانی بذو بمالند نزله از چشم
منع کنذ . و او بسوذ بیش و غلیظ . و برکوارذ . و چون ازو
بسیار خورند بستذ اندر کلی افکنند . و بهق و برص وارذ . و نفذ
درشتی دلو را و بسعال را میکی باشذ . و خوذ را کی از بو افتذ
و شوصه را و ریشی را کی اندر کلی و مثانه بوذ . و حقنه را کی از
کرمی و خشکی باشذ . و چون زرده خایه با روغن کل اندر چشم
کنند درد و تلهب وی بنشانذ . و اماس معده را منفعت بوذ
هم چنین . و چون فتیله وی اندر راه و زهار لفرسوا نیونیکی بوذ . و اماس
بپشاز را کی چیزی بر او افتاذه بوذ . و گر هم چنین خایه را
بسوکه بپوند شحم بنهند . و خایه تمام بپشته از معده روذ
بروذ . و انج بر تابه با روغن بپزند از اسهال زحیر منفعت

باز دارد و معرّق نبُوَد ، و مزاج خایه با جنبد الی نزد یک بسیف و
پیش پیدا شود پیر پیوسته بود و زرد بود و ضرر بود و پیوسته بود و داران بلبل
و زیر مثانه دارد ، و هادی ضیق و نحیف سر مویها هو [illegible] و سپیداب
و شراب صرف و بشنط شود [illegible] و خشک آید [illegible]
و امّا پیر پیوسته بود چون پیشاب کند و پیوسته بیشتر شود و مر اوطلا
کنند و امّا پیشاب [illegible] را پیوسته کنند چون پیوسته زنند و پیوسته
بیرون شود براوطلا کنند ، و کار هوام رانیک بود ، و پیشکم
خداوند این علّت با بورطلا کنند منفعت باشد ، و چون پیشاب
پیوسته شود امّا پیر پیوسته نبود ، و چون پیوسته پیوسته شود و بر دا
الثعلب طلا کنند پیوسته کند ، و گرما کافور با [illegible] پیش
مغاکی پیدا منفعت دهد و بشکی چو پیشینه بقوّت هم بدو
ماند و لیکن از [illegible] بهتر نیست ، و بشکی [illegible] پیشینه و چشم را
نیک باشد و [illegible] و [illegible] کلف برد و جلا کند نیک و گرم

و خشکیست اندر درجه دوم **ابوال** ابوال جمع بول
بوده ⁂ و همه بولها گرم و خشکیست ÷ و بول جانور گرم مزاج
گرم تر نیست از آن جانور سرد مزاج ÷ و اندر بول جلا و بشت بسیار
و از قبل ازرا کازران جامه ببول برکشند تا پاک شود ÷ و بول
ریشهای عفن را نیک بود ÷ و جرب و بهق را ÷ و چون بسوزند و بشویند
بسبوسه بکرد ÷ و سعفه را نیک بود ÷ و ریشهای انگشتان بلوپا
سود کند چون انگشتان را بر کو بلنهند بس بر او بول کنند
هر گاهی ÷ و ریح و همچنان بگذارند تا خشک شود ÷ و بول
اشتر استسقای را که از سپرز بود و با شکم نیک بود ÷ و نیز بو سپرز
با سیر طلا کنند ÷ و ریش خوش را سود دارد ÷ و گر بخورند
بادهای غلیظ را که اندر رحم و روده گانی بود بگشاید ÷ و گرم
بستر از کبر تا زاقلیه که بوی شیر را زوی بشد بود منفعت
دهد ÷ و بولها او هم چنین بود ÷ و او رد بو اسپیوز اسپوه

کنند و بول بزاید و زرد بود اگر در شکم نوبه نیک باشد چون
خورند با باشد وی طلا کنند و بول اسپ وجع المفاصل را
نیک بود چون بیاورد و بخاید او را و نمی‌بیند و بول بیک چون بر
اندام طلا کنند بروید و بول جاموس چون با مرّ بسوده در گوش
افکنند درد بنشاند چون از بسوده بود و بول شتر بره کرم
و شکم بیشه بسینه در چشم به بود و بول خواهم چنین سپس تولید
خاصه مردم سپیده که بیند اند و خایه خود طلا کنند بزاق
بزاق مزاج مختلف باشد اندر حال تو بود به غیر از جنس او در سپیتی
و بیماری ایشان و کم بیشی و بیشی و فصل حوادث و نقصان
ایشان از قبل آنکه بزاق هر که بیشتر بود ضعیف بود از او کرسنه
و تشنه باشد و بزاق جوم مزاج قوی بود از او کشود مزاج
و بزاق ناشتا شیر بینه و ابرد بنو کند خاییند ناشتا
و بر بثراته مرهمند بزرند و تحلیل کنند و طرفه را نیک بود

و همه اثرهای نارنجی از روی ببرد ؛ و براق مردم کی بخورند
زهر ببرد همه جانوران را از زهر بود او را و هر کی او را بر موضعی گزیده
بود خد و بر عقرب افگنند ؛ باز دارد از ما دون ...
کشنده ؛ و هم چنین ... مردم اثرهای ریش ... ابسوده
لوز ؛ لوز تر و همچنین و تنها خاصه کی از پیش طعام
خورند ؛ و باید کی از پیش طعام خورند ؛ و از پس وی مری
خورند ؛ و اگر مری نخواهد کی خورد با ادام با شکر و انگبین
بخورد ؛ و خشک او در گرم و نرم ... اندر درجه اول ؛ و قوة
او ضعیف تر از با ادام ... و او جلا کنند قوی ؛ کلف
و نمش ببرد ؛ و خلطهای غلیظ از شش و سینه ببالا بر افکند
و بیهده شش و جگر ... شاید ؛ و نشیوی سعال را کی از
خشکی بود سبک باشد ؛ و چون با انگبین و شکر خورند
زود از معده برود ؛ و حرقة البول بنشاند ؛ و منی بیفزاید

188



و چون بیوبینه المشکترمشر اکنند همه چیزها منع کنند
و باه انگیزد و لیکن تخم بکوشند و بیرون دهد ازا فلغند
بعد وی کیار اخوردنه ببرند و بوسیدنی ببرون و نیز دی درد
دهان را بیرد چنانکه بگوارد زرا نیه و با طعام تلخ بهم کشانند
و بیور اینک بوده و بپزند اندرخایه خود کنند ممتلی
با دنه ازند وی بیست باد ام شیرین طبیعت نرم کند اندها و معده
ستبر کنند طعام که بهضم بشاید و درد سینه ایمارکند
لوبیا لوبیا بود ادرار کند و کرمه و صفرا انگیزد
گرم و تر است اندر درجهٔ اول شهوت باه انگیزد و نیز
ادرار بول و حیض ادرار کند و انج سوخته بود قوی تر بود و کودکی
بپرورد وزه دا از دل از شکم بیرون کشد و خون نفاس بیارد
لبلاب لبلاب گرم و خشک است اندر درجهٔ اول
و اندر او لزوجتی و قبض است و اسهال صفرا کند چون با شکر

بخورند . واز بهتر کیه و بداجو شانده بود و چون بلزند با
روغن بادام بود دبیش روغن بکاری را بسود دارد و بسعال را
که با تب بود سود مله دارد ، و همه جراحتها را بسود دارد هم
چون بشراب بپزند و بر او نهند بسود خد او نیز تب را با خرمای
هندی بهتر بود و همه ریشهای بد را به کند و گبر
بسپرکه بپزند از وی که بسود ریش از جای بشده بود باز جای آرد
و کلشران بود قوی تر ، و ابش چون بپیچی باز افکنده مغز
پاک کنند و ماچهای مزمزی که اندر گوش هم اید بلوهم
و ریشهای مزمزی که اندر ریش بود بلیزد و جو یا دو غن بادام
بیامیزند و بلبه اندر دو زننده و اندر گوش بچکانند
گوش بنشاند ، و چون بپیچی باز افکنده و شیر او بلاب
مشبشود کشد بود بقول بعضی طبیبان لبلاب بسود و ترسیا اندر
درجه اول بود بسقو بود بو برگ و بید کی بسقو نیا

لسان الحمل لسان العصافیر تخمیست و نیکوتر دشتی بود
گرم است اندر درجهٔ دوم و خشک اندر درجهٔ دوم و سود کند
و بول براند و ماده و بچه بیفگند و سنگ گرده و مثانه بریزد و قوت باه دهد
و اما ... درد پشت را سود کند و ... و صفرا ... و ...
بسود ... و خشک کند و ... روده را ... تب ...
و ... بنده ... و ... کنند
و ... و با ... آن ... خورند ... و ... را
... و ... سود دارد ... و ... و ... بود
و اودو و ... و گونه باشد ... یکی ... و ... باشد
لسان الثور لسان الثور قوی ... بود
گرم و تر است اندر درجهٔ اول ... و سودا ... و غم
ببرد و ... و ... را نیک بود و خورند با شراب

از شراب خرّمی زیادة کند؛ و سعال را کی از درشتی سینه
بُوَد سود کند و گلو و قصبه و شش را چون با انگبین
بکوبند؛ و خاصیه منفعتش بسینه و شش بُوَد؛ و مصلح
سپستان است و بدلش را نیسپو سپستان و بعضی گفته اند
و شوربی از وی بکرد دیرمیست. لسان العصافیر لسان
العصافیر گرمست اندر درجه دوم و تر اندر درجه
اوّل؛ و قومی بهری از طبیبان گرمست و خشک اندر درجه
دوم و رطوبت آرد نه عفونت؛ و اندر شهوة جماع بفزاید
و اندر منی بیفزاید؛ و خفقان را نیک بود. لوف کبیر گرم
و خشکست اندر درجه اوّل منضج گشاینده است و باه فزای
بود و کهن را نیک بود؛ و کلف و نمش را نیک بود و بر گشن
ریشهای تر را نیک باشد و جراحتهای تازه را ببندد و بیخش
گرمست و خشک اندر درجه سیم و اندر او جلا است

ترکجه ایلان بجکی

و قطیعه سخت بود و اطبا او را غلیظ الزجر از سینه و معده ب
و شش و روده بیرون آید و چیزی که بر وی است از و الا زیاده قاطیروز
گویند و آن را جوارش و تریاق نافع بود و بهتر چیزی اقراب
مقل بگشاید و سعوط ابود جوز بر او طلا کنند لک
الکر کومیه بیشتر بگشاید و رحم او را بهتر چیزی بگشاید
و دیرتر او این چیزها را بسود کنند و معده قوی کند اندر نیز
و خام شود و درد همچون شاید بیند و مضر بود تشویق کلیبیت
و اصل آن جفت مصطکی بسیت و بسپاس غیر بیست و بسپاس
نیر دو میفنگشت لحیة التیس لحیة التیس و اربوری
هو وقعیه طیطاس خوانند و او بیرون است و نشک اندر
درجه بیم بود و قابض است و خون حیض غالب بود و اسهال تر
بود خون باب بخورند یا با شراب و خرب را بلزنبکی بیاشند
و جراحتهای عظیم بهم پیوندد و قوة دهند اندامهای درا

کی از رطوبت پسیده شده باشند و اندر همه طلاها در حکم
و معده قوی کنند اندر سپاهان میوند و هوج تازه تر بهتر بود
و گلش قوی تر کی بر کشند تا ازو جای کی آچرد و گلاب از وی
انگبین شراب کنند و خورند و ریش دهن کانی پاینه کند بود کی
جی بسیار ریش بود و ماده ای کی بمعده خواهد ریختن منع
کند و عصارهش جراحتهای عفن را منع کنند و بر آفتاب ز
خوز را از وی و اطلاق شکم را و خون حیض را ببندد بود و اوی
داروی قوی بیست و قوتی بلیغ دارد بشفاء خون در افزونیها کی
گفته شد و خورند با ضماد کنند و سرد بیست و خشک در
درجه دوم **لفاح** لفاح سرد و تر بیست و اندر
وی اندکی حرارت بیست نه اصلی و او را از خوش بویی بیش افتاد بیست
و بو بیست مختص سرد و خشک بیست اندر آخر درجه سیوم
خواب و بیهوش آرد کنک خوردانه و درجهها اشانند

بکسانی کی ورم شنز و خناق آرد و ضررش بنقی بازستانند و انکث
و شراب کفو با انگبین و بوی کردن بلبل و خردل و جند
بیدستر و سپنداب، و تعطیس. لؤلؤ لؤلؤ سوده
لطیف است، جشم را قوة کند و روشنائی بفزاید، و خون از زیر
و بالا بیرون شدن باز بیفروزاند، خفقان ببرد، و دل قوی گرداند
رطوبت را از جشم بخوشاند و جلا دهد، و سوختۀ او صافی تر بود

## باب علی حده فی ال

میاه قال الله تبارک و تعالی و جعلنا من الماء کل شیء حی
افلا یومنون، و پیغامبر گفت صلی الله علیه الماء حیوة کل شیء، و لونید
کی حاجت باب از دو منفعت را بود: یکی آنک تن را تر دارد
و جوهر هوی کی از وی گشاده شود بدل باز دهد از جوهر تن و
و دوم غذا را بهمه اقصای تن برساند، و تنک گرداندش

تا بجایهای تنگ اندر توانند شد و اطلا حقنه کی حاجت
باید و استعمال الشیاف برای ترجیح رستی بود و هرنیستان بیمارند و
همی بایست و بیمار از دایه اد و دا اندر نیم هم با مقعدت و ...
حاجت باید بیشتر بود کی بد کبوجنوها کی نه بد ریستی اند
همی بکزیزد و نه بیماری بیش ضرورت افتاد کی طبع ایشانها
بدانند تا اج بهتر استعمال کنند و اج چون بهتر بیست ازو
پرهیز کنند و کفت اب زندکانی جانور انیست از قبل انک
رطوبة غریزی بیر ایشان بماند کی قوام تن بدانست و هر
تحلیلی کی بخار لطیف افتد ازو بدل باز دهد با انک ترکیب
غذا کنند تا با فضای تن بپیوندد اندر منفعتهای بار یکی
کی طعام انجا کذاره نتواند کرد تا اب وی را اسکی نکرده دانند
بسرا از غذا رطوبتهای خیزد کی بدل وی بود کی از تن تحلیل
افتاد باشد تن و نه بدان کی از رطوبه بتن حو بسیار رجای بکیرد

ولیکن چو زاین رطوبتها از مقام خویش آن جای باز تر شود اند
و این رطوبتها زین فواید ولیکن جایشان تودارد، از بهر آن کی از رطوبة
اصلی لزج چسبنده بیش و آب لزج نیست نه چسبنده بیش و را طبا
گویند آب نه غذاست کی کشی غذاست، و تن را غذا اند هد
الا آن چیز کی اندر او لزوجت باشد و آب را لزوجت نیست
و چون را لزوجت نبود غذا اند هد بود لیکن برا آن کی آب را
لزوجت نیست آنست کی اندر وی را بنشیند نبود لیکن او کر آنست
کی آب غذا اند هد تن را مکر دو چیز را تیمونسند و هم کی بو
تنها بند و قناعة نتوانند کردن و کرنه از بود کی آب از تن
بیرون آید بعرق و بخارهای لطیف کی کسونیسد کی از عرق
تنک تو است بمیان مسامهای تن بیاید، بسیار از معده آب کی مردم
بخورده بتول هم جنه ار بیامدی بکیل و بوزن معلوم، و کبو
از بول را کی از تن بیاید بیمودی با آنک بخورده بود بکیل و وزن

داشت بوَدی و رطوبت عضوی را اندر تن مردم چهار مرتبه است
اوّل مرتبه مرتبهٔ رطوبتیست کی از جمو سر جایها چکانه بیش
و مرتبهٔ دوم مرتبهٔ رطوبتهای است کی غذا دهد اندرونها
و مرتبهٔ سیم مرتبهٔ رطوبتهاییست کی بند گشادها را بسته
دارد و پیوند نگهبانند و مرتبهٔ چهارم مرتبهٔ رطوبتهاییست
کی جزوهای اندامهای متشابه الاجزا را بعضی با بعضی پیوند دهد
و این رطوبتها مخصوص‌تر رطوبتهاییست بطبیعت و این همه
بمعاونت آب تولد کنند و آب بیستند و آب قارّه نمایند
و آب نقصان گیرد پس بیرون طبیعت وی چاره از بود کی
غذای تر دهد و بتر خوی بشوند اندر رطوبتهای غریزی بشوند و پیر
آب تر را غذا اند هند و گرسنه را سیر نکند با وعلت بدان
مخصوص است این کی غذا را تعلق کرده اند و عضوهای بیگانه
موی یا ریش فربه تر همانند و لکی غم را شک کرده است و جهاو

بماند و با شراب جمله از تبها باز دارد کی ادوا انجا باقی بماند
بیماریها و عظیم ارزد چون اسپیدبا و انج تیز همانند بود بکواب
اصلیه خوش نیست و نا خوش خوشتر از جمله او خالص نیست
کی او خیره کرفیا می برد و لوبش نیز ونیز مسک نه بوی
آن بود و نه مطعم و روغن کرم کرده نیز روغن بیرون شود و از
میشها ای اید کی نیز از ناحیه مشرق بیارند نیز او نیک بود
و اندر اما الوراید برد و غدا اما جوارید و روغن معده
برود و معده بسیکی نکرد اندر وی سودی و قوی کنند کی علامة
منفعت اینست کی مشرقی باشد باشامه و از کوه کی ازو همی
اید کوه علی بود و نیز بسیکی رود با برربی رفتن بشتاب و قوی
و بقراط کوید کی خوش بوی ابها و سبک و زیتون با کی نواب باران
باشد از قبل انک باران بخار ابهای بود کی خورشید بخویشتن
کشد و از زمین برد ازد تیز و نیز از خور انیست کی لطیف تر را کشد

وکثیف را لکشد ارا ب دکنو جمیعها و علت شوری آب دهن را
آنست کی مدام خورشیذ بر او همی تابذ و از وجو و لطیفی
بستانذ و جوو غلیظ جای همی گذارذ پس شوری همی شوذ
چنانک بول و عرق کی حرارت غریزی چون زد بر ایشان کار همی کنذ
ایشان را شور کرداند چو کر حرارت کار بیشتر کنذ از شوری
باز تلخی شوذ چنانک ... پس کی شور است زیر او وی اندر همی
فروزی تا بسوزذ تلخ کرده و دلیل بر آنک آب شور همی بتو
و لطیف تر کی شوذ آنست کی اگر پاره موم دلوی و ازو همی فرو
چیزی بکنی در میان سوی بدارذ و اندر دریا فکنی شبا روزی
و پس برداری و میان سوراخها کی اندرو آب خوش یابی از قبل آنک
خوش گذار کنذ اندر میان از موم از سبکی و لطیفیست و
شور آنجا اندر زیرو ماند از غلیظیست و هم چنین بوی زهومت
مکنده انذ زیلنو بشوذ چون مردم البتنبر بلبنی یا زبده

ولیکن نه بسیار هوا بد شود ؛ و از جهت آب ، باد از سپیده آز
جال بکرم که خوشتر و صافی تر و بهترین آبها باشد ، آب دیوا
ابو جوابها زود تر عفن گیرد از لطیفیش و از معده زود
فرو شود ؛ و لیکن چون از جال بگذرند تا باشد بسیار و خفه
از بهر او از ورم کنند و تب آرند ؛ و عفن شدن بتر و دیر به
از [illegible] از لطیفیست ؛ و هر چون هوا نبرد که زود بگرده
ای [illegible] ؛ و بهترین آب باران است که خرد خرد بارد ؛ که
دلیل کند که از بخار است و از او در به [illegible] لطیف بود پس ؛ و
آب باران که با رعد بود نیز لطیف بود ؛ که حرکت رعد بخار را
لطیف کرده اند [illegible] که آب باران بهترین آبها باشد
و باشد که استعمال او دوم کنند و باشد که سود کنند
چون از خانی بر کشند و از آب برف یا یخ سود کنند از آ
بر [illegible] باید خورد که او معده را بزند ؛ و بسیار بود که اوی

لون غشیه اند آورد . و اسپیخوار و عجب و نخاع را اند بود
و خیسیده را نبود و سعال آرد . و ترلها الکی بود هو کی را که
مجر و معده بطبع غوبری سرد مزاج بود یا افتی و پیسه
باشد نبایذ که خورد هوا ابیوجاع و درخ فراوان هنبان
خورده که حرارت غوبری را ضعیف کرده اند و هو کی ما
برف آب خورد امیر شود از عافیة بدشوی لیکن را ندر و قنسمیه
نبایذ . برای اکو بیوماء بیسه خورد اند و حال پیری بد بخار
و دون قسمتگی عظم و للسیبده ما باشد بشرب اند بکو نشابیشه
باید که برارد تشنگی خورد که حرارت غوبری را بکشد
در جراع کنی … بلاکه از تشنگی از سبب خمار
بود که شاید خورد . یا جبری شود بسیار از بلغم خورده
باشد که از تشنگی از آن خاسیسته بود هو مودم بند آرنج
که آب داسیسته بسیخیند . هو چ منسند سبکی تو بقو

و اعتماد بر آن نیست کی اعتماد بر معده است کی هر آنچ
زود فرو خوارد بهتر بود :: و آب خوش طبع خشک نرم کند
و بخوارد و فرو برد زود به از طعامی کی ناو پیوسته باشد
و نگفتیم کی بهتر از آب آسمان نیست :: و آب آسمان بهتر از به
بجر او و فرو هلند بجامه سحث و کاسهٔ خضراء و ابزار
مسی بود :: و خاصیته دارد کی درد دل نبود :: و برف به
از خلیه نیست :: کی او بخاری مستحیل است لطیف شده بتصاعد
بسوی سحث و فسرده نیست کی جوهرهای لطیف او را رها کند :: و آن
کی اجزای یخ کی اجزای لطیف وی را بله کند از آنجا کی فسرده
و دلیل بر آن کی لطافت مای اندر برف بیشتر است کی در خلیه
کی چون بگذاری برف زود بگذارد از خلیه :: و اما آب سرد
از پس طعام شهوه انگیزد :: و معده قوی گرداند تا بگوارد
بر دن :: و باید کی بیک بار نخورند :: و باریک باریک خورند

و از آب کی از جلید برون آمذ بوذ نه نیک باشذ نیست کی جو و لطیف
آنجا کی لطیف بوذ برفتست ٭ و با هوا یکی شذست و جوهر
غلیظ بماندست چنانک کفتیم ٭ کی خورشیذ هر چ لطیف
تر بوذ ببالا کشذ ٭ و چون مرد اندر خورشیذ بنشیند
ابر اندر خویشتن از ظاهر ببیند ٭ کی عرق بکشذ ٭ و همچ
لطیف تر نیست از رطوبات از تن او بخار شوذ ٭ و جلید از بیخ
کی از آبی خوشتر بوذ فسرده ٭ و آنک از آب بذ فسرده بوذ بذ نیست
و از بهتر کی بر سنک فسرده بوذ ٭ یا بر ریک ٭ یا بر زمین
بهتر خوشتر بوذ ٭ و چون اتفاق چنان افتذ کی آبی بذ تر آب با
خورذن یا برف با میبر ٭ و اما برف کی بر کوهی افتاذ بوذ
کی از کوه رنکی بذ یا بوی و طعمی بذ دارذ ٭ از ان نباذ استعمال
کردن ٭ و اما آب کرم چون بر روی یکباری خورند معده را از فضل
غذای متقدم بشوید ٭ و بلغم و رطوبه از و برانذ ٭ و با...

کی لطافت او کند وگر مدام استعمال کنند معده سست
کرداند و نان بگوارد نبرد و همه تن را سست کند و بگدازد
و خواب بینی ها کند و گر نه چرب بود و نه بسیار منش بشوراند
نگوارد و آب را فاتر خوانند و آب کی نه فاتر بود و نه سرد
هضم را بیدام کند و معده را سست گرداند و شهوه را
ضعیف کند و تشنگی بنشاند و بوجهادو بدکی آب را اجار حالبیه
بدان باز توان نمود کی از طبع و فعل شناسند و آن نیست کی اندر
او نبود و جایگاه هست کی در وی هم چنین بود اما طعم آن آنست
کی صافی بود و خوش و هیچ آفتی و پلیدی اندر او نبود و اما
فعل آن آنست کی اندر معده سبکی نکند و سبک بود و اما
از جای کی از وی همچنین بود آنست کی بر شمالی بود و اصل او کی
ما یخ از کوه سرخ باشد بس بر خاک برود و سنگ بر دید بس
بر سنگ کی و چون کسی سبک باشد و آنک اندر آوند آنست

کی جوی و سپرده و از غذ بهغذ بود ❁ اما آب تر و آن [illegible]
و سپرده کرده اند هو طبیعت را اطلاق کنند و اصل [illegible]
و بلغم باید کی کمتر خورند ❁ و کر صاحب رطوبت بود [illegible]
کی زیادت خورد ز باید کی اندر جیوی اهنی [illegible]
یا اندر ابکبینه یا اندر سپیفا ❁ لیکن ایشان سی اندر بوده ❁ [illegible]
فرمایند کرده زد و خورده ز ❁ و آب کرم بلغم لزج را اندر معده [illegible]
بکدازاند هو صفرا و سودا را از معده ببرد ❁ و آب فاتر [illegible]
یاری دهد ❁ و رطوبت را اندک تواند کداختن هوا [illegible]
مضرتیست کی علت بوتارا بسیوی نه بند ارد و بکاهد ❁ [illegible]
حار افکند کی زود برنج بسیار در سپید مودم تا از علت [illegible]
بردن ❁ از علتهای کی اندر ... کشاینده بود ❁ یا اندر [illegible]
یا دراقوادهای ... بسیر صود ... فصد لازم [illegible]
کی ضعیف تر ... از جمله بطبعی کی اندر او ... ❁ و [illegible]

ماء الحمّص گوید که آب گرم خوشانیده و بورانیها باشد
و طعام بگوارد و هرچ اندر شکم بلغمی بود بگذارد
و باد و بلغم ببرد و آب پخته و سرد کرده صفرا و بلغم را
و باد را ببرد بود و آب سرد صفرا و خون را همی بود و با چرم
و باده کند و معده ضعیف کرداند و طعام را منع کند
که بگوارد و این که گفته شد صفت آب خوش است
اما آب ناخوش خالص بود آن بود که اندر او بوی یا طعم
ناخوش باشد از جمله آبها بود آسن و عفر و آب نفسه
و آب هیو بود و آب شبی و بطرونی و آنک از معدن زیبق
آید یا آنک از معدن زر آید یا آنک از معدن سیم آید یا از
معدن آهن یا از معدن دیگر آید یا آنک بخیر ماند و اما آب
تلوه آنیست کی کل ابالو ... و آب برف بود و آب
توع ... و نبینک اندر کلی ارزد و همیشه بگوارد

کی خالص بو؛ و امّا آب عفن چون آب بسته بود یا آب ابستاذه
یا آبی کی خزه و سیاه لژن ایستاذه بود یا آبی کی بشسته بود
کی در وی مردم چیزها اندر او بشویند و مانند کی جانوران
اندر او مرده بود و غلیظ جگر و سپرز را و امّا پر او
و تبها انگیزد، و امّا آب شور اطلاق شکم کند و خون
و امّا کبریتی تنگ نفس کرده اند و تخفیف کند، و ریشها
را سود دارد، و گر و خارش بود و فساد مزاج را
نیز نیک بود و استسقا را و بیماریهای سرد را چون لقوه
او فتیلنند؛ و امّا زفتی و قیری مانند کبریتی اند بکردار
با قوی نرند بفعل اندر بیماریهای سرد و بخورند یا اندرو
نشینند تن و عصب را جوم کرد اند و جگر را، و شبی
تخفیف کند؛ و خون را کی همی از سر بوا فتد سود دارد فی
و خون حیض و بواسیر ببرد و آب نطرونی شکم براند

و امّا آنک از معده زسیم خیزد بسوزد و خشکی کند
با عتدال ؛ و آنک از معده رامش خیزد ضعیف معده را
دو لیمو و سستی معده را بسوزد دارهش و امّا جستی کراینست
و معده را ضعیف بکند بپشت ؛ و این دکر آبهاء ناخوش همه خورده را
بپشت و کسی کی بضرورت افتاده بود با آب خوردن بسیار باید
کی آب ناخوش تشنگی را از معده ببرد و آب را از دیگر خوردنی
از گرداب باید بازآب افکند کی بضرورت همی باید ش خوردن
و بپالاید تا صافی گردد بیش خورد ؛ و گر آب جو خوم نکرده باشد
مرا آن را بقوم باید پختن و سرد کرد آنگه خورد ؛ و گر مزاج
مرد بسوده باشد پاره شکر آب بروی باید زدن ؛ و گر کوم باشد
پیک اندکی بر زدن ؛ و گر سپیکی انگبین خاصه باشد سرتنها
بپزد کی و گر آزاد کرده باشد بر او و بقوم باید کردن ؛ و اندر
بر او و ناز بسوی با لیبوه دار افکندن ؛ و دیگر قابض باشد

شراب تلخ ناشتا اندر وی افگنند و نخورند و گلاب [illegible]
بپزند با وی اندر کنند و دو پیمانه بادرنبویه و [illegible]
و اندر سفال نو کنند و از آنجا خورند و بالا [illegible]
و گلاب اسپناده و چون بپزند باید که [illegible]
بدو اندر افگنند چون [illegible]
و حلوا بر او بسیار خورند [illegible]
باید که اندر او نخود بپزند و [illegible]
با [illegible] خورند [illegible]
نخود آب [illegible] خورند و ماهی [illegible]
و چغندر [illegible] و آنچ [illegible] که آغاز
که مدام [illegible] و [illegible] که آب [illegible]
بپزند و [illegible] و [illegible] و نخورند
که تلخی از وی شود بود [illegible]

بدرجه اول معتدل اندر خشکی و تری ولیکن بخشکی نزدیکتر
کی بیرون طبیعت نرم کرداند و چون مثل بلسند خاصه کی دو
بار بمالند همپیوند و کشنیز برو زنند و بسماق یا انار دانه یا بغوره
بشکنند. و از وی خلطی محمود خیزد و چون بریزند باب تا سخت نرم
شود و بر اندام ها و ماله اندیکی کوفته شد بود درد را
بنشاند. و المقر بیرد مقشر مثل شیر بود و تر است
اندر درجه دوم. و جالینوس گفت کی ابن میوه زود فساد
پذیر بود و اندر معده حالی بسرعت بگذرد. و از پس طعام
هرگز نباید خورد. و خون بد ازو بود و مشمش بر خلطی عفن
انگیزد اندر رگها کی از آنجا تب ها خیزد عفن و طبیعت نرم
کرداند. و باد انگیزد. و چون بلسند و معده ... کند
و چون قسر بشکنند و ... فضولی باید اندر معده از حیز
چیزی کی بود زود با از فضول بکی کرود. و زود ...

بپوید اند. و از بهر آن گفتم کی از پس بازنمانند خوردن کی طعام
اندر زیر او افتاده بوَد. چون معده شراب را همی پرورد شود تا زیر او را
منع کنند کی از بیش برخوردن او و فساد اندر او از آن اگر کنند بهتر
او وی و تا زهر بود و فاسد شوند. و چون او را بالا زیر نیکو خورده بوَند
طعام وی را از معده برون کند ببسیار فساد شر چیزی تباه نخاید
و گرم مشمش و آخشک کنند. و اندر آب آغاز نهیم و از آب خورند
از آب اندکی نظیف بیه کنند و بپسوده یه و هر کی ازو نیلوفه خورده باشد
کی سبک اندر انگبین از بسر وی خورده یا می پسوده و ده عَنَق
ایستخوان شکر همیه سخت و خشک اندر ده درجه بیسیم وعده ده گوشت
و بوا ابیسوده انبک بود. و از ایک کی وی اندر او وی آغشته باشد
جوز بخورند خوی همه تر خوش نیر نوی کنند. هیون. هیون را
مزاج گرم و تر هست اندر ده درجه اوّل و غذاش بسیار هست
گوانی معده از ده و ده بر خوارده و نیکو گل و سینه و ... را

مکب باشد و بیشتر حلق و مثانه را :: و ادرار البول آرد و بر
تخم بیفزاید شهوه و جماع بجنباند و طبیعت نرم کند
و چون اندر معده بگوارش کند بیشتر انگبین شود :: و از بیشتر باز
باید بود :: و وی را قسب مر از شام بیارند از نواحی
شعر و دمشق و او نیز بخیر ماند بطعم و سینه نرم کند و بیو
سچال را نیک بود :: و فوفل بکشاید و کبر مسهل و خشک اندر
درجه اول مصطکی ملح او بسیار حسنیست :: و همه
اجناس او کرم است و خشک :: فا بض و جلا دهنده است نیز
و فعلش بر حسب جوهرش کردد :: و خاصیتش آنست کی بهر
جیبی کی بیامیزد رطوبه او بکشد :: تا از زمان کی هیچ رطوبه اندر
وی نماند :: و از جو هری کی بی رطوبه است نگاه دارد و ...
بکبود :: پس از هندام هر جیبی را خشک کرده اند :: و سایه از
عفونه :: و طعام را مزه دهد :: و شهوه بکشاید :: و چون بسی

دو رنه خون بسوزانند :: و بصر ضعیف کرده اند و منی کم کنند

و درد و خارش آورد :: و اندر آنی نمک خوش نشود سکی

طبیعت نرم کنند :: و هندی گرم تر است :: و نفطی از هندی

گرم تر است مواد اسهال سود آرد :: و اندر مرهم با سلیقون

سیم اسفیدروی نمک اندر کنند :: و درد دندان اندر آبی

و درد دندانی هند و ســـــــــــــــــــــــ مقل کوهی نرم نیست

بلزد بلکه بعضی از طبیبان :: و خاصیت او اسهال بلغم است

و بلزد بلکه بعضی گرم و خشک است :: و شوینی از هم فرد دو

درم سنگ است بآب انگبین و بآب هلیله سیاه :: و بلیله

و آمله نیم مثقال :: بوا هیو و تا بسو در اسود دارد اندر

معده بود بلزد بلکه بسهفو رد بو بیر گرم و خشک است در

درجه اول :: و بهتر بیشتر صافی است کی میل سوی خود دارد

و خون گونه بود :: و بوی خوش تر دهد :: و نرمی و خلل کند

واما پسی را کجا اندر قصبه ها شستن بود بسود دارد و بستن
حلق و خلیه را نیک بود و ادرار البول آرد : و بواسیر را منع عر
دهد و چون زخم ها را طلا کنی براو برود و غوبا زبر پسوزد
بهضم قشر حجر بسد : و اصل الحجر کشمر الیشب : و ملز دبکی
بعضی از طبیبان مثربتغشود دمهه کم بیند **مقل مکی**
مقل مکی سپیدد سرد وخشک اند و لجوه در درجهٔ اول : معده
قوی کرداند و روده کانی : و طبیعت ببندد : و اماه زحو را
منع کند **ماميثا** ماميثا بسور هم بود و فواح
بزرگ : و بر و ضعف از شام بلبشر خیزد : و مزاجش سرد بلش
و خشک اند و در درجهٔ دوم بوا ند او و فضیلت اما بهار
گرم را سود کند : خاصه درد چشم بود نیه مورد بویر لوند
اصل او کیا هیست او را شاهم کنند : و اشتهاو نام اوی
از نی کرفتند : زنی بود و هم را هبه کی نام او ماميثا بود : و ار رز

دانیشند اوّل ابن زکریا را و بختیشوع خویشور را داد و کسی شوند
بپرمرد مازیشنا حشمه و بنام او بخوانند نبیذ و ابن وا الانصد
کو بهابا بند بیرکنیم سوخت فراخ و گرمه مدلی بد لعوم
که بدراحتها مرما نه مشک طرا منتشر مشک طرامنیر
بهتر از بود که باسرخی و زردی بنشد و قوّة و منافش
بپوند کمی گوهی نزه بیشتر ابخرا و لطیف تر بسیست
وا و را دوی بزرکیست حیض او و زرا و کود کارا زهم
بیا و زدن را به و رطوبتهای غلیظ لزج لا یکله و بیسند
بو خعاپسانی برانداود و او کرمست و خشک اندر درجه
دوم و بهترین همه بود ... ماهو دانه
ستانیست وی را بزرگیست کبراد بالای انکشت و جواد نو بیو
جوزانند او نکوی ما یه خرد مانند و میوه وی باد ادخ
حبّانک چو زنیه و از و خرد تر و اندرهو جوزی

ادویه دانه اسپند سیاه جوز زوده و دمیشنک مردم ازو
صورت اسپغال کی کند و کی مرعضولی بلغمی و صفرای کی اندر
معده گرد نگشته و اسپند سپغار انک باشد و افزبرد ا
و وجع المفاصل و عرق النسا را و هر حنار اسهال کند
کی متوجعها کند و او درمینه و خشک اندر درجه سیم
این همه علتها را کی گفتیم نیک بود و لیکن مسهل بود اارد
برای متبه ملوخیه حنبسه از خبازی و دکرس با
خبازی اندر باب خا بوفت مصطفی مصطکی و کیا
و علک الروم هر یه پابیسد معده و جگر و قوت گرداند
واما سپستان بپخشانند و بسعال بیلیه کی از رطوبت بود و سرد
و طبیعت ببندد بند از قبضی کی دارد و ابو ماهر گوید
کی بوک مصطکی میانه ایست اندر سستی و گرمی و منعم
کند و عصارت سرخوز خورند اختلاف خور داکی ادران

واسهال را نیز از ضعف معده بود و ضعف معده ربما
کی از رطوبت باشد سود دارد و چون بر معده بلغم غلبه
مالند با زجاج بود و روغن مصطکی کو میشد و ما بسفو
اما بر بودند از وی دردسر را منفعت کند و مضرتش مثانه
بود و اصلاحش روغن بنفشه است و بهترش سیسنبر تر بیشتر
شونیز او و تمیر در میسنه ... موگویند
و خشک اند در درجه دوم لطیف است عسر البول را نیکو بود
بخورند و بول و حیض را اطلاق کند مرزنجوش مرزنگوش را
عنقر سیت گویند و خشک اند در درجه دوم لطیف است
تحلیل کند و صداع را سود دارد کی از سردی و بلغم بود
چون بوی کنند چون آب را بپزند و بوی او بپزند با انجیر روغن
بپزند و از روغن او بوی کنند و خاصیتش آنست کی معده
و جگر را سود کند و صفرا را زاید و اصلاحش شراب موربد

باشد ∴ و بعضی گویند که تازه تر بهتر ∴ و از وی سپید بود دو هفته بهتر

منفعت او از داد از الف ادویه ∴ و او سرد و خشک است اندر

درجهٔ اول ∴ اما اسهال و ورم را و حمره را سود کند چون

بیاشامند چو بیاسامند ∴ و اما لیکن ورم که اندر چشم بود بپزند

نفعت یا حلیه کرده اند ∴ و دیگر هیچ بود که اندر اد از

ماده ورا بپالاید که معده ∴ بیاز دارد بر ماده ∴ و عصارهٔ وی

مر را یا حل بپاشند چون بیضه باز دارد ∴ و لقوه را سود کند

و دو عنق کرم ... ∴ و لطیف ∴ سرد و معده را بهر بود چون

بیوبات اقلیمه ∴ و بیمه به کشاید اندر معده ∴ و شقیقه

و بادهای که اندر سر بود براند ∴ چون بیضه باز اقلیمه واو

گرم و خشک است لطیف اندر درجهٔ سیم ... مر

بدل مر فلفل سیاه بیست هم ... و نیز هم ... 

طرا منشیو بر قول ... ∴ و ما سر حول ... و ... 

گویند به لش کوز بود باشد و او گرم است و خشک اندر
درجه دوم و اندر او قبض است و تحقیق بلغم کند و [illegible]
اندامهای باطن پاک کرده اند و [illegible] سدها بگشاید
و ریشهای سینه و شش را نیک بود و سعال مزمن را و [illegible]
و آواز صافی بکند و جراحتها را بهم آورد و گرم و [illegible]
القروح و کوفته اندر شکم بگشاید و بول و زاید و [illegible] اجزاء
حیض بازدارد و زخم هوام را نیک باشد و چون بشراب استعمال
کنند و ریشها و اثرهای غلیظ را اندر چشم منفعت دارد
و خواب آرد و چون با کتیره روز [illegible] از [illegible] زنجبیر
بلغم را ببرد و استفراغ از [illegible] را [illegible] جای برد چون با معاش
مر او طلا کنند [illegible] با خایه نیمبرشت
بخورد زنی که حیض وی عظیم همی آید باز [illegible] باندازه بازدارد
و [illegible] فام بود و [illegible] از [illegible] [illegible]

و بیماری هیضه که مبعه کیموس اندر روده رقیق بیفکند
خشک اندر روده رجه و اولیه و اندر کی رطوبت دارند و بیشه
خیشی‌هند معده تر و معده خشک و اصطرک همه
گرم کنند و نضج افکنند و زکام و نزله و سعال و خفقه
بنشاند از رطوبت بود بسود کند و ادرار حیض ارزد و بو
آبستنی یاری دهد چون بخورند یا بر بو بکشند و خشک اوی
ارزد و چون به آبزن اصطرک و معده خشک و همه یاوری
دهد آبستن شدن را و سختی که اندر رحم بود بلرزد و اصطرک
بیخ یاری استسقا دهد و نضج و تحلیل افکند و خلطها را
نرم کند و اندر حیض نشاند چو بخورند یا بر بر بو کنند و نیز
میعه الیها را که از رطوبت بود نیک باشد و دهن المیعه
وجع المفاصل را نیک بود و اندامهای سوده را چو کرد
منافعه و کلی را نیک بود و اماسهای سخت را بنشاند

**مغناطیس** مغناطیس و حجر و مارقشیثا نیز
همه هیکلی سنگیست و صحیح تر از میان همه آن اندر کتب آمده
اندر باب جامه میسوار و ماسیاوچه و همین محتکم
اندر درجه دوم سبب ه است اندکی بسوده
روشنای نیز کند و جون بهم آمیخته مردم باز رفته
بود و سپید را بیفزاید اندرون ناخن را از بیرون بکند و بر هم نهد
و جون عصارة تمر هندی باز افکند فضولهای را بر اندرد
معده و بینی مجتمع بود و قلاع و هوج را اندر دهان خوشتر
بود و در بستر که برکاه خطای کند که آن بود نیز
**مرداسنج** مرداسنج بازی مرتک بود اندکی
تخفیف کند و ماننده معده بیخ ها ایشان ولیکن تخفیف
اندکیست و تراکهای را ببرد و بوی عرق باز دارد و بر
ریشهای تر کوشت برویاند و اما بیضهای کرم را

چون ضماد کنند نیکو بود و اندکی بلو قبض کند و با گرمی
کرد اندرو بهتر شود سپاهانی بود بسوم تمام و صفا نیکو دارد
و روده بشوید ... ــــــــــ باید مداد تجفیف کند بیمرت
و چون اندر آب کنند و بسوخته را آتش ضماد کنند با اندکی
سرکه بود عاقل با ذکی بود و گرم و خشک است اندر آخر درجه
اول ــــــــ موی ریشهای عفونی را کی اندر روده کانی بود
بیوفکند چون سوخته کنند باید که جیوها بود بد
کونیشته رانیک بود و کاذکله الکلب را منفعت دارد
و طبیعت نرم کرد اند و تری معده بجمع کند و بوی دهان
خوش کرد اند و گرم است و خشک اندر درجه دوم
و بچه برون کرد با ... کی و غیره موی و غیره است لیکن از
نمک لطیف تر و قوی تر است ایشان اگر کنند و لوحات را بود
و غذای غلیظ را لطیف کرد اند و کوی تر باده کنند

۱

وتشنگی آرد ؛ ومویز چو بلوط حصیت وخشکی اسهال
بلغم لزج کند ؛ وقولنج بگشاید بوزن فقه کند ؛ ودیگر
زانو را بیند باشد بخورید ؛ بلغم کنند وکلا کنند
وصافی کرده اند معده وروده کانی را ؛ وبعوام موی باز
ماهی شبوط کیرند واز این فعلها کنند ؛ الیکن بیرهمن
براند مر بلغم بیوده ؛ وهوده کو نیستم را نیک ماشد ؛ وانگه
باز کیرند وانگه از خوما کیرند فعلها هر یکی نیز یکیست
وهمه گرم وخشکی بوده سبز ومرو انواع پیست وهمه
گرمیست وخشک اند در درجه دوم ؛ وخو نیر بیپست
تحلیل کنند ولطیف کرده اند باعتدال ؛ ومعده وجگر را
کی اند که مایه پسرماند ورسیده بوده قوی کرده اند ؛ وبکوار
بره ؛ ومنش کرده اوقی بنشاند ؛ وجسی از وکوی کمتر
کنند وتحلیل وتلطیف بلیغتر ؛ ومیوه ماچوز ازوی

چنین بیند · لطیف عیسی اند ها بنشانده‌ی نفخ بلوف · رونه کانی
قوی کرده‌اند علتهای وجع مفاصل را آنک بوذ و جوز اندر
شراب اعلا بنه و صافی کرده آمد شرو نخورند · همه علتهای
کی ابتدا از را بوذ از سپیدی بیوفه دارد و چون لکه را اندر شکم
نگه دارد · و بسیار بنگشاید و تری از معده بجنبد · و آن
خفقان کی از رطوبت بوذ بسود · و اورا بیشتر اندر درد رنجه‌ی
سپرز خشک اندر بود رنجه‌ی دوم · و معده زیان کند
و اصلاحش کتیرا است · و بعضی تربیت از نوی تر است · و ازو
شربتی بیست درم بستانند · و بخمر و بسیم معالی و لیمو را
بسود کند · و علت دو ستطار با انار جه و چون [illegible]
خاصه کی با تخم شاهسپرم بهم · و [illegible]
همه بر باز کرده · و او خراجها را [illegible]
واندر لشیو کنند · و برا و نهند · و درم بحشفه و پاک بکنند

و او گرم است اندر درجهٔ اول و خشک اندر اول درجه

اول ۞ و رطوبتی و ثقلی اغاری دارد ماهوزبوز مانیست [illegible]

انواعیست کی گرم است اندر اخر درجهٔ سیم و خشک اندر سیم

و اندرو تلیین و قبض هست ۞ و بهترش از بود کی پوستش

بزرگ و تنک بود بهوا مانند برگ کتو خود و سطبر بود

تا تنک و پر از مغز جید بود بد باشد ۞ و قوتش چون قوة

شبرم ست لیکن قوی تر ازو ۞ کی اسهال عنیف کند ۞ و مبلغه

بمقدار خورند ۞ و بصلاح نیاید تا آنکه کی قوتش بستانند

و کثیرا اصلاح خورند عیبش اسهال و غمر و ضرر

انگبین ۞ و خاصیتش اسهال بلغم و سودا و آب زرد

است ۞ و اصلاح چنانست کی دو روز اندر سبوله بخیسانند

اغارند ۞ و هر دو روز ان سرکه بیرون همی ببرند ۞ و نو باز

همی کنند سه ماه هر روز ۞ و پس از انجای سود دارند

وآب در سپایه خوشانند پس ورنه خورد بجوشند تو بر وغن گل
یا بروغن بادام بیاسغنند یا روغن شیره ، پس اجوارش هواب
زرده خورند بالاو بخ سوسیمو ابسمان جوز بار بابند گبوده با نوبال
مبر واسبارو زو بسد سبلنج و نمک هندی و هلیله زرد ، و تخم
کرفس و سیسمبرو و مصطکی از هر یکی چندانکی بکار باید
وآب زرده وآب رازیانه بجوشانند تو صافی کرده انند پس
اوراماالبرد ارو ها بیامیزند و خورند ، و جوارش هواسهال
بلغم و سوده ابایند بلزند و اقسموز و هلیله هندی و جبر
و دبوه کرمانی و نمک هندی ، پس و شن بیر ارو لعدا نس
بصلاح آورد باشند ید بر دارو ها کی کعشم ار دانی نادو
دانک ، و بیشتر نابیمرد دمیسه ، و کسی را کی قوه ضعیف بود
با خداوند تاز و ابسانی بود ، او را شاید خورد ، و الیکوجبو را
شاید داد کی قوتی قوی دارد و رنج بسیار کشند ، و ده بلزر

تدبیری غلیظ بود چون جلالا زیا و بر دو از اندرون کار

معتدل بسوده و جو و تنهای معتدله و بو جتا گوینه

کی ما زریون زحوم و تلوشت و بقوت آب رانده و جو زبار کند

و جون بکوبند و با تخم بو بیهوشند و همه اندیشها پاک بکند

و خشک دیشها را بکنند و تخم صباد از ماهی را بکار آید

کی جون تخم شرابند راب افشانند بماهی کی از بخورد هر جای میبه

گردد و قوتش بشود و بر سواد افتد و شیر ما زیون راکر

بر موی زنند موی بنواشد و در جمله بارطالا کند بر جای

کی موی نباید کی بود اصل موی ببرد و د کونوبند و هم

جنبر ازخ و توته با بپرد و کوشت زیاده بخورد و شیرینه

وکبو و دیشها و عفن را ببرد و بو حه جمه از بکار ... بر از

سخنی کی از ... نا بسوزد بر بود بسوزه ... محلب

گرم است و خشک اندر درجه اول و اندر او جای لطیف است

چربه دانه ...
... [illegible]
... بود

قولنج را سود کند و عصب نرم کرده اندر وی از ضربی
معطل شده بوده و سستی را ببرد اند و اندر او تلخی
و حلاوتی هست و بکاهد بلغم چون بر او طلا کنند کوفته
و جوم و حب القرع را بکشد و سود دارد پسایند و رطوبتها از
همه سو افکند منی بدرد مسکی گرمست و خشک
اندر درجه سیوم و گرمی دارد زود سبر بود حمایه سور
علتهای سودا زاید سرد بود و قوة دل و اندامها
کند و چون بپزی با زاولشد با دیگر ولو کافور صداع
که از سودا بود و تب بود سود بود و قوه بجوشد و معده سود را
قوت دهد و سبرد مزاج را ضعیفی اندام قوی گرداند و ی
**مومیای** مومیای چو گرمست و خشک اندر درجه دوم
تحلیل کند و لطیف است شکسته و کوفته را منفعت
کند و چو زاد بر بازد خورد درد بیرون که از سردی بود سود بود

چون باد و غوزنیق بسببی باز افکند مفاصل آن مفاصل کرم
و نرم می‌شود اندر درجهٔ دوم و چون طلا کنند بر آن اعضای
ازرده نیک بوده و نقرس و وجع المفاصل و عرق النسا جمله
و درد صو بنشانه و کوفته و اسوده دارد و چون طلی کنند
مساهی ... ماهی ... دور میکند و خشک اند به درجه
لبیم اسهال رطوبتهای غلیظ کند و نقرس و وجع المفاصل
و عرق النسا را سود دهد بقوت و چون بشته‌نه زایبک سوده
و ماهی را میرت کرده اند و زیبق الابار افکنند چون بد را ...
افشانند و او نخورد میرد ... بزح میو بوخ کو میرت
و خشک اند در درجهٔ لیم سود دهد ... کو ابکنند
و اشنو بکشند بود الثعلب و داء الحیه بلوند ...
مصطکی بخاید رطوبتهای غلیظ را از مغز بکشد
و که خورد جی ازو نخورند قواره لبخر مخاطوه بیشت ...

کند معده صافی شکم را اطلاق بیوفکند بیفتد نبینند و مضرّتش
بسیار بود . و اصلاحش بعاقر قرحا بود و مقدارش نیم درم هست
شود . و بکدرم نیم . میبیج البالی میبیج البالی را چون
خوز بسود . و بر خوردهٔ بلرزد . افشانند بازجای بود
... آن مواردات جمع زهره بود و همه زهرها ب را که
اندر چشم هم اندر بسود کنند خور اندر چشم کشند از زهره‌ای که
خاص بود بالید را زیانه و بعضو و قوی تر زهره‌ی جانوران از
چهارپایان چشم را روشن کند زهره‌ی گاو تر بکشند و از
پس او زهره‌ی کفتار . پس زهره‌ی خروس بس بود زهره‌ی خروس و از
پس او زهره‌ی بز و آنگه زهره‌ی خوک بسیند و از پس او زهره‌ی
خوک . امّا زهره‌ی مرغان همه گرم و اندر عمل بس و قوی
زهره‌ی خروس بود دراج و کبک قوی تر بود . و اندر علاج
چشم بهتر بکار آید . امّا زهره‌ی عقاب و از باز ... اندر عمل

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

لا بعد اندک شدن با جای کرده بود و معو ملوهمو کیسی را به
طبع شوشوی بود تا باید جی رهوه اند رچشم کشد و همه
رعوه‌ی کیوم و خشک بیشت اند رد رجه‌ی بسیم بعضی اندرا ولش
و بعضی اندر میان و بعضی اندرا خوش و همیشه کی اند رد رجه‌ی
معلوم شود و اخر طبع همه ابنست کی تا ریکو چشم بکشد
مرغ مرهمه بیحها را نوم کرده اند و طعش وابیس

## باب علی جوف الانسان

نست و نبو هرج تر بشد بیبرد و تربشد و بلغم ان بود و ار
کی خشک بشد اسهال را ببندد و صفرا بشکند و سعال را
بد بیشد و بیستشو هم چنین و بو کی ورا سد و حوالد و نوم
کرد اند و اما بیو کوم تا بشانند و بلوند حورد و بیهم خنه سه
و اندرو بعضی ازا ابشت کلها اروی بیوند و اصلموی فو

٢١٥

٧٩

کرده اند تا بلغم [illegible]

و نیم [illegible] بود و طبیعت ببندد و مجرب [illegible]

[illegible]

غذا دهند [illegible]

[illegible]

اند [illegible]

[illegible] بود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کنند [illegible]

[illegible] کرده اند [illegible]

هندکستان قوزی
ابری ادلان

سوخته بکوبند و بخورند زحیر باز گیرد ؛ و جوز بوا
جلنار و سوسن کوفته بخورند فعل او بیشتر کند و گر بکوبند
و با نبیذ بسرشند نفع جذام را بود ؛ و جوز ابن سبخته بو کاد
عقرب بکشد و درد بنشاند و گرمی اندر دهد و معده
بفزاید ؛ و اصلاح وی مصطکی است ؛ و هیوفاریقون کرم نکو
بود ؛ و … از … در … سستاسو …
بیلو بیشود و بریشت اندر دهد … دوم ؛ و جواب ازه و درد
بپوشاند که از جوشو و خشکی بود ؛ و طبع اصل او پیش
حنه مشبسته ؛ و بیو و باز … فترمنی و اضعف کرده اند ؛ و بیو
روغنو بطلا کرده ؛ و خورد … اضرامی … حاصه
کی با خیشانو بود ؛ و بیش … فام بود ؛ و بیش
اما … جوز … بنشاند … ده … خوشانه
و از او … هم … کرمی از معو … ؛ و روغن او

از نعمت نبود حرکتی نبود و بی‌عقلی حال کند از جوابه
ما الشه و ابادها و همه علتها کی از گرمی و تری بود
بیر سام و رعشه کنند و بیماری آن اگر از جوانه بود سود
دارد و جوان کی اند و علتها مانند بوده سلیمه و سود
شر اینک علتها کی از گرمی و خشکی بود بر خانه
الحده را و طبیعت نرم بود اندر
گرمی اندر رحم ... بود و هم ... اندر رحم ...
و لطیف ... کند ... ما ... کی ...
بپرد و بود اند از گرمی کی اند و ...
بود ... و ... الا کی ...
رحم و مانند را کی از ... و بود ... و ...
از ... و ... ای ... البلغم و ... بود ...
اند ... را ... بود ... و ... کوند ...

معنی حاسّت. و چون کمتر آرد و غیر سوسوده دارد. چون اجزا را
بهم آرد. بوجیب الفوع را بکشد چون آرد و چهار درم سبوس
بخورند باید انگبین. و چون کسی دیده را بکشد. و مرده را بیرون
کشد. بر و بهق و کلف را سود دارد. و چون بر کسی را بوی کنند
زکام را سود و بود بلرزد. پیکان در او حلقی قوی بست
تمام کرمست. و چنانک اندر درجه دوم او
و او و مغز را نیک باشد. چون سویق آب زحانی استعمال
کنند. خاصه گرمی. و او طبعیست حلیل کننده. ...
و کوبکشاید. و چون سوزد ایک نوره جو ریخوراید
بدو بند. و گوارش تمام است که بیرون آید. و در عرق‌ها اندرآر
پشت که کنند. و بوسیدو بوید ... مار بود. و چون د...
بخارد کی بوی ... سوزد. ... آرد ...
و جنانک اندر کلی و خایه خورد بکنند ...

گرم و خشک است اندر درجهٔ دوم ؛ بلغم را زداید و موضع را
شاید و روغنش علتها و عصب را نیک سود دارد
بارمشک گرمست و خشک اندر درجهٔ سیوم ؛ بیماریها
کند ؛ معده و جگر سرد را خوش کند ؛ و قوت تقویت
پیش از آن ماند [illegible] گرمست اول ماه بلغم ... و او
گرمست و خشک اندر درجهٔ دوم ؛ عصارهٔ او مر
اسپیدنا را نیک بود خوردن با خیار چنبر خورند ؛ و
همراه خاصه بواسیر و سحج بود ؛ خوردن با قبض ...
و ... جو بار کنند و خون از زیر بازگیرد ...
بنشاند چون ضماد کنند ؛ و ... و ... ...
موی را قوی کند اند نوره نوره گرمست و خشک در
درجهٔ چهارم ؛ گوشت زیاده را بخورد ؛ و خون از زخم باز
گیرد ... ... ... ... ... ...

وطوسمه دارد . وسپستانه خعبعف ریشهاکه بی نبوی
نشه وزیطورکرم بیش . وحشک اند زرحه دوم
بقطع کند . ولطیف کرد اند خلطهای غلیظ لزج را . وجلا
کند . وباد خورد اند هوا وحس اسبش ازنورق
نو شاد کرم بیش وخشک اند رحه بسبب لطیف
اهاد راخور وود امد باشد بازجای برد جوز بمعجه اندر
دمند . وجو ابیوراسود دارد وسپیده ازچشم بیرون
خشخاش خشخاش سوخته از روی وازنوباله خشخاش هرچ
تیز کی بود . وبهینها هیش بی رنک طاوس زند بدکی تربود و
خاصیتش اسهال بلغمیست . واب ورد . وازروی شربتی
نامتعالی ونامتعالی وبیمیمیت باعلة الطرس واومعده قوی
کرد اند ورحم . واراسستی منع کند . وجوز ارسعه دود دمعه
خاصه کی تشسته بود وکی جوز تشسته باشد خواجه دهم ارد

و موی سیاه کرده اند ؛ و بینای [illegible] کرده اند [illegible]

[illegible] کوهی [illegible] و خشک اند را [illegible]

لقوه و فالج و وجع المفاصل را نیک بود [illegible]

جوز [illegible] و جوز [illegible] باد [illegible] و غلیظ [illegible]

و جوز [illegible] کبیر [illegible] جوزه [illegible] باز [illegible]

و [illegible] را [illegible] کرده اند ؛ و [illegible]

[illegible] داره جوز [illegible] باب [illegible] باز [illegible]

[illegible] کرده را [illegible] اند [illegible]

[illegible] و صمغ [illegible] و اصلاح او [illegible]

جوز [illegible]

## باب علی حرف الواو

[illegible]

وی قوّتهای عطسه آورنده لختی بسود و میانه بیش دارد واندر
او قوّت ضعیف ولطافت بود خوش بوی اندام باطن را قوی کند
و خوش بوی کند حرارت مغز بنشاند و حرارت معده نیز
بیان کرده اند :: و نیکو داروی بود بخورها :: و خاصیت
انست کی زکام آرد و عطسه آورد سبل انگیزد :: و ضماد
بود :: و معده بگشاید :: و جلا کند :: و شوانی کی اورا بشو
پزند اسهال صفرا کند :: و گر با مورد و عدس ضماد
کنند معده را و بیرون اسهال سود دارد :: و چون اندر دهان گیرند
ابله ها و دهان و قلاع را منفعت کند بخاصه کی با عدس بود
و کافور و بخشوفا بعضی قلاع را شاید چون بکوبند
و اندر دهان گیرند :: و چون روغن عسل بوی کنند بسود بیست
ار روغن گل طبیخه صداع گرم را سود بود . چون با آب بسوده
بیامیزند و بسوکنند :: و چون بر نقرس طلا کنند حار نیز نشاند

بو چنان چون به روغن گل بروغن بنفشه نرم بکه شسته لیکن
اندر روغن گل قبض بیشترست ؛ و بیشتر و کژترا اند و ظاهر
و داخل تر از آن بسود کند :. و چون دبیترا اندر افواه های
فرود تر سود گفته مانند کرده و ج و جگر مهرشی
و خشک اندر آخر درجه دوم ؛ ادرار بول از موضع بیر
سعد جگر ولکشاید :. باد های غلیظ اندر شکم و رودگانی
براند :. و بیخهای تلو کنند چون بکوبند و اندر چشم کشه
و فالج و لقوه و همه علتهای سرد را بسود دارد :. و دل کوم
و قوی کرده اند و گوایی از ریار بود :. و ماده های غلیظ
لطیف کرده اند :. و علتهای که اندر طبقه قرنی چشم
افتاد بود از ماده های غلیظ سود سود کند :. و نیز
تلو کرده اند و عصب قوی کند :. و فو منشر میانه ...
قوه ایشا رود نبست :. فسید اندر رگها د کسبشایه

و سختی سپرز را بنشاند ؛ و علتهای سودا را که اندر معده
بود ببرد ؛ و اپستیمون صفرای لیمو را انک بود ؛ و وزن دو
هفت مثقال خورد خوفنه با آب انگبین خورند اسهال بلغم
و سودا کند ؛ و خاصیتش اسهال بلغم و سودا است
و ادرار بول و حیض و گویند که ازش کرم بیرون آرد ؛ و اصلاح
وی مصطکی است ؛ و بهترش سپید خشک و شیرین بود و
درمسنک است و بیرو ورس طلیست بو گیاه افتد اندر
بادیه همرنگ زعفران باشد عطری ؛ بتازی عرب جامه بدو
رنگ کنند ؛ و اندرو وی اندکی قبضیست ؛ و گرم است
و خشک اندر درجه دوم و کلف و بوثیر و نمش و خارش
و حصف و نشو بنه را که بود دور طلی کنند ؛ و او مانند
قسط است ؛ و د ع و دع راهم نگفت
... و شیخ کرمابه کرم کرد اند باعتدال ؛ و ...

کشنی و بر اندام نهی و تخم وی و بنشاند جراحتها را و نیکو کند
و تخم وی بستانی ستان اما بری گرمتر و کبستی تر و دیر از خود بود
و تخم وی سده را بکشد و بیزاند و اندر کوشت جراحتها را
و تخم وی بیش کند خاصه ... از جنابت ... و

# باب علی حرف الهاء

هندبا هندبا بپارسی کاسنی است و او بکاهو
نزدیکست و لیکن سردی و رطوبتش کمترست و ...
و اندر او تلخیست سده جگر و سپرز بگشاید و ...
یرقان را نیک بود خاصه با ... از بانه ... و ...
خیار ... اما سهار ... اندر ... اقوار ...
و ... اما ... صفرا ... اما سهار ...
وکبری جگر را نیک بود و ... معده را ...

وانکه ماند بر میان از وی بر و سپیدتر و سپیدتر بود وان کی اندر
تا بسیار روید اندکی کرمی و خشکی دارد و بجنبش بکرمی
و سپیدی معده لیست و طعمش تلخ است و بوی بلغمی را
کی مردم از دو ما بیابند نیک است و مادهٔ وی کی معده هم
ریزد بنشاند و بجوشد ان کردم را سود کند خاصه از
کبستی که نام طرشقوقیس است و کوابشو بارد جو
بر معده و هند خفقان را بنشاند و همه اماسهای کرم را
نیکست هلیون هلیون کرم است اندر درجهٔ اول
و معده لیست و او را مارجوبه خواند و طبیعت نرم کرد اند
ادرار بول ارد و اندر باه بفزاید و سدد جکر و سپرز وکی
بکشاید و درد دندان از بنشاند خاصه که بجوشانیز
دندان هند و حمد بزر کرنا کوبد هلیون را بشیر مس
کرد اورد و بوی تا کوبد معده لغذا ابسه کرم و نرم

و بستانی تر به باشد که دشتی ؛ و غذا اش بیشتر ؛ و شهوة
جماع بجنباند ؛ و اندر منی بیفزاید ؛ و ادرار بول آورد ؛ و
غذا اش میانه است ؛ و اندر او بعضی جلا هست ؛ و سده جگر
و کلی بگشاید ؛ و تازه خورند ؛ و بجوشند پخته ؛ و بریان
و موی پخته نیز بود هر از جشان بتخم رو سپید
کوهی است ؛ ادرار بول آرد ؛ و تخم وی سنگ بریزاند ؛ چون
خورند یا بر او طلا کنند خون مرهم ؛ با سرکه و انجیر و نبیذ
خورند از بهر گزندا ؛ و از بهر آن علتی که بوی پشت باز هلد
با جمله بیاموزند و گزیدنی و کلف و نمش و جرب نیز ببرد
و صرع را سود کند ؛ و رحم را فعل را نیک باشد ؛ و گوشت
زیاده از بن ناخن بسترد ؛ و چون بآب بپزند و بر رحم طلا کنند
فضولهای که اندر او بود بپسته بپزد و ارزمه ها و درم بیفتد
و خشک اندر درجه دوم

داروی کوهی است :. و او گرم است و خشک اندر درجهٔ
دوم :. لطیف است ادرار بول و حیض را زند و چون کوفته
فشانند :. و عرق النسا و ریحها را سود کند :. و ریح و بلغم را
و ریشهای تر خشک کند :. و چون به شراب بخورند خراجهای
عظیم فرو آورد :. و فضولهای صفرای و سودای ببارد
و شکم نرم کند اندر و اندر سوخته را بیکند باشد نیو
هال چل هال خوش است و خشک اندر درجهٔ دوم :. او
معده و جگر و همه اندامهای عصبانی را قوی کرد اند
و بوی دهان خوش کند :. و بکوار بوده و بادها براند :. و سنگ
بگدازد هوم المجوس هوم المجوس گرم است و خشک
اندر درجهٔ دوم :. و وجع المفاصل و ادرار بول و حیض برون
بلغمی را نیک بود :. و تحقیق تبلیغ کند
هشتغیفل گرم است و خشک اندر درجهٔ دوم :. نقویتر

و وجع المفاصل را نیکی بود هلیلهٔ سوم و مقل هلیله و بوشو باطم
هم چو زطبع هم شعل الشیب هر بونه جهود؟ انسد
و عز سیاطع بکار ابد شو او دانه و اسهال بلوط
بو یشو بوی عود بیشتر : واندکی زردی دارد جلا کند
معده قوی کند اندر سو بکو ابرسد : و بوی خوش
گرمست اندر درجه دوم : معده لطیف بقوت و خوش کند

## باب علی حرف اللام الف

لاذن : لاذن گرمست اندر درجهٔ یکم نرم است اندر
درجهٔ اول : لطیف است لطیفهای
غلیظ بود : تحلیل افکند با عتدال : اما
موی را ... از ضعیفی بو ... و اصل
قوی کرده اند : مسامها ... و ... اندر

معده و جگر را نیک بود [illegible] از [illegible] بود و ضعیفی را سبب
باشد [illegible] لا زورد اسهال سودا کند و مالیخولیا را
سود کند و جوز [illegible] و اندر چشم کشند [illegible] را
[illegible] و [illegible] بادهٔ کند و قوی کند اندر
و او گرم است اندر درجهٔ دوم و خشک اندر درجهٔ اول
لاغیه [illegible] بپارسی [illegible] است و او جنسی است
از اجناس [illegible] و [illegible] و [illegible] قوی
قوی [illegible] و طبع [illegible] و گرم است و خشک [illegible]

## باب الخاء على حروف المعجم

[illegible] بپارسی [illegible] گرم است و خشک اندر درجهٔ دو
[illegible] از بیرون [illegible] و [illegible] باشد و از [illegible]
[illegible] را قوی [illegible] اند [illegible] و لقوه و فالج را

نیک بود و هوک را مغز فزاید و قوت شهوت [illegible]
و کلف ببرد ، چون خشک کرده بسایند [illegible]
با آب سورو و عنشو کو میبت و لطیف ، چون خشک [illegible]
و بیماریهای سپرز را سود دارد و بسیار [illegible]
جنین بیفکند سوع یتوع را اجناس بسیار است [illegible]
چنین گفته اند که هست گونه است همه گرم و خشک اند [illegible]
و فی اوراده جوروا و ما ذریوس است و عشرو و دو بوده [illegible]
و لاغیه و مقنبوم و شبرم و تریاق نبطی و دکو
ما هو دانه یست [illegible] بسیار است و نام شو دکبو
اوی اندر باب [illegible] وج بیروح [illegible]
جنس است ، هندی و نبطی و هندی را بیروح الصنم [illegible]
و نبطی را اصل السوح ، و استعمال کنند طبیبان از انواع
السوح را و اولفا جست و [illegible] سوح بیشت ، اکنون

ک ازوی اندر شراب کنند آن اندک سخت مستی کنند
و چون ابریده ازوی کنند ؛ کی هو جایی کی درد کنند ط ۷۱ کنند
بدو بنشانند و چو ازو سپیدی بخورند بکشند ؛ و او
سرد است و خشک و معدنش بفعل افیون ماند
از یاقوت هندوی سوخته است و او هندوی
اهو ها است خاصه رمانی ازوی و نیکوتر سپید است
و مانه توفرا ازرقه است ؛ و خاصیة او همه نوع ها فرانست
کی تشنگی بنشانند و اچو گویند ؛ و خود سپید است
و سو هر داده هند سود دارد و مردم زهر خورده را
ازوی هیچ چیز بهتر نبود ؛ و خاصیت او است کی دل را
خرم دارد و گروهی گویند یاقوت دارد بی اینکه خرم بود
خرمی همی او رد شود و هر که او را اندر کوزه آب نهد
و از آن کوزه آب همی خورد ؛ هر چه وی را علة الیرقان بود

٩٧

و علامت آنک بعضا ایستد توان دانست کی همیشه سیر بود
و هرگز در موم نبود و هوا تیز بر او کار نکند و از آتش
زیانش نرسد و در وی بیش
روزها اندر آتش بود و هیچ چیز
بر او کار نکند الا الماس
تمت

والحمد لله رب العالمين وصلواته على نبيه محمد واله الطاهرين
وحسبنا الله
ونعم الوكيل

وكتب علي بن احمد الاسدي الطوسي الشاعر في شهر شوال
سنه سبع واربعين واربع مايه لهجرة النبي صلى الله عليه وسلم
خجسته باد
بر خداوندش